

از سری منابع مهم
ترادشناسی در افغانستان

ترادنامه افغانان

مؤلف: مؤرخ نامدار

ملا فیض محمد کاتب هزاره

مقدمه، تحشیه و تعلیقه

از

حاج کاظم نرودی

بعی و اہتمام عزیزانہ رحیمی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کتابخانه علمی خدایانه
پونیورسٹی تاون جامیہ تون
مدرسہ آباد رود پشاور
تلفون 43708

تقدیم



به ملت شریف قهرمان افغانستان

رادمردان صحنه پیکار، وقهرمانان عشق وایثار ومردم
مقاوم وفداکارافغانستان

وتقدیم به گل‌های پرپر شده وعزیزان به خون نشسته
وشهیدان همیشه جاوید.

وبه آنهایی که در صدد انجام رسالت تاریخی بودند
ودراین راه ظلمها وتحقیرها وشکنجه‌ها دیدند وازلت وکوب
دزد ها (سقوی) مظلومانه به شهادت رسیدند .

برملت شریف افغانستان است که یاد وخاطره این
عزیزان را همیشه در دل داشته ، واز این سرمایه های علمی
معنوی و ملی قدردانی ونگهبانی کنیم .

☐ عزیزالله رحیمی تاریخ ۱۳۷۲/۱۰/۱۵

از سری منابع مهم

«نژاد شناسی افغانستان»

نژاد نامه افغان

مؤلف: مورخ نامدار

ملا فیض محمد کاتب هزاره

مقدمه، تحشیه و تعلیقه

از:

حاج کاظم دیزدانی،



(به سعی و اهتمام: عزیز الله رحیمی)

شناسنامه کتاب

م

- نام کتاب نژادنامه افغان
- مؤلف علامه ملا فیض محمد کاتب
- مقدمه و تحشیه از: حاج کاظم «یزدانی»
- ناشر مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان
- حروفچینی و صفحه آرایی رحیمی
- چاپ و صحافی اسماعیلیان
- تاریخ چاپ زمستان ۱۳۷۲
- تیراژ ۲۰۰۰
- نوبت چاپ اول «قم»
- حق چاپ محفوظ است

مراکز پخش، درایران

- قم: خیابان ارم پاساژ قدس کتابفروشی حاج آقای محقق
- مشهد: پایین خیابان، پاساژ امین انتشارات مدرس ☎ ۵۸۳۸۱
- در شهرستانها: کتابفروشیهای معتبر
- پاکستان:

□ کویته علمدار رود گلستان امامیه ☎ ۶۴۷۷۷



مؤرخ نامدار ملا فیض محمد کاتب هزاره

نثر ادنامه افغان

بسم الله الرحمن الرحيم

بتأيد ايجاد کنندۀ عالم علیا و سفلی و بروی روز آفرندۀ بشر از آدم و حوا اقدام
 ارتقام اصل نسل افغان نموده و جیزۀ مشتل بر مقدمه و بهجت فضل و خاتمه مرتب و مرسوم
 میدارد در سهو و نسیانیکه بنده کار فرق و قبایل انقیود روی دبد خود را مورا و عمار
 نظم اعتراض عیب جو یان خورده گیر می پندارد لکن الانسان یساق الشهوة و الغنا
 و از ایشان امیدوار عفو و رجاست که خطای رفته را اصلاح و بخارندۀ راقور بخار
نسخه خطی ص ۳۷

خاتمه فرق و اقوام غیر افغان بکنه افغانان

افغان مقیم افغانستان که بطلانانیت بنام افغانیت و دولت مستقل افغانستان نواخته
 و خود را مشهور و انظار و مشهور آفاق و اقطار ساخته افزون از سه صد هزار خانه قرار
 رقم شده آمد و در نیمکلت تنگ و قرارندارد باقی تاجیک و اوزبک و هزاره و جدید لقا
 و اقوام مختلفه اند و افغان اضافه ازین سه صد هزار هر چه هست مقیم خاک مستعمره انگلیس
 امر و فرمان اویند و یکی از حالت دیگر و موطن و مکن و فرقه اش علمندارد و نمیداند که کی
 و اقوام مختلفه مقیمه این ملک است که تابع حکومت افغان و قرب پنج میان و چهار صد هزار
 ذیل برای استحضار خواطر خوانندگان این نثر ادنامه بر بیدیل احوالی رقم کرده از در گذشت
 نظر بکالت بدنی و ضیق معاش از عدم مایحتاج خوردنی و پوشیدنی عذر نوشته به العذر نمیداند
 کذا یرا التائیس مقبول حواله یلغاید و رجای قبول آنرا از صاحبان انصاف میدارد
نسخه خطی ص ۳۷

فرقه سادات

جائی از بلدان و امصار و قصبات و قریجات افغانستان نیست که یک یا دو یا چند
 سید حسنی و حسینی و علوی و مومنوی و رضوی در آن ساکن نباشد و ایلی افغانستان هر
نسخه خطی ص ۳۷

نمونه خط خوش و زیبایی نستعلیق «کاتب»

«بسمه تعالی» فهرست مطالب

عنوان	صفحه
پیشگفتار	۱۷
این کتاب چگونه به ایران رسیده است	۱۷
شناسایی این اثر	۱۸
موضوع و محتویات این رساله	۲۱
بیوگرافی مختصر از کاتب	۲۲
خصوصیات اخلاقی کاتب	۲۶
منابع کاتب شناسی	۲۷
فهرست آثار قلمی کاتب	۲۹
چرا تعداد از آثار کاتب مفقود گردیده است	۳۲
رساله حاضر و کشف چند نکته مبهم تاریخی از آن	۳۳
چرا ملا فیض محمد ، هزاره ها را به پایداری دعوت کرده است ...	۳۸
چاپ اول این اثر و اشتباهات فراوان چاپی	۴۲
مقدمه مؤلف	۴۵
وجه تسمیه افغان به پتان	۴۶
وجه تسمیه این قوم به پشتو یا پشتان و پختو یا پختان	۴۶
وجه تسمیه این قوم به افغان	۴۸
بنیاد زبان پشتو	۴۹
اقوام و قبائل پشتون یا افغان	۵۱

□ فصل اول قبائل قوم سربنی

- ۵۵..... فِرَق اول افغانه سربنی
- ۵۵..... فرقه سَدَ وزائی
- ۵۶..... فرقه پوپل زائی
- ۵۷..... فرقه بارک زائی
- ۵۷..... فرقه اچک زائی
- ۵۸..... فرقه عليکوزائی
- ۵۹..... فرقه نورزائی
- ۶۰..... فرقه عليزائی
- ۶۰..... فرقه ادوزائی
- ۶۰..... فرقه اسحاق زائی
- ۶۱..... فرقه ماکو و خوکيانی
- ۶۱..... فرقه اسپين ترين
- ۶۲..... فرقه تورترین
- ۶۲..... فرقه شیرانی
- ۶۳..... فرقه بابرازشعبه شیرانی
- ۶۳..... فرقه هریپال ازشعبه شیرانی
- ۶۴..... فرقه جلوانی ازشعبه شیرانی
- ۶۴..... فرقه بريچ
- ۶۴..... فرقه اورمر
- ۶۶..... فرقه میانه از نژاد سربن

فِرَقِ دُومِ افاغنه سربنی

- فرقه کمال زائی ۶۷
- فرقه اما زائی ۶۷
- فرقه اتمان زائی ۶۷
- فرقه کننا زائی ۶۸
- فرقه سدوزائی و عمر خیل ۶۸
- فرقه رزر یا رخر ۶۸
- فرقه یوسف زائی ۶۹
- فرقه ککیانی ۶۹
- فرقه ترکلانی ۶۹
- فرقه قوم صافی ۷۰
- فرقه غور یا خیل ۷۱
- فرقه مهمند ۷۱
- فرقه داود زائی ۷۲
- فرقه خلیل ۷۳
- فرقه چمکنی ۷۳
- فرقه زیرانی ۷۳
- فرقه ملا گوری ۷۳
- فرقه زمند یا جمند ۷۴
- فرقه کانسی ۷۴

□ فصل دوم قبائل قوم غرغشتی

- فرقه کاکر ۷۹.....
 فرقه ناغر ۸۰.....
 فرقه پنی ۸۰.....
 فرقه داوی ۸۰.....
 فرقه بابی پسر دوم غرغشت ۸۱.....
 فرقه مندوخیل ذریه پسر سوم غرغشت ۸۱.....
 فرقه تایمنی ۸۲.....
 فرقه گدون ۸۲.....

□ فصل سوم افغانه پتی

.....

□ فصل چهارم افغانه میتی

- فرقه لودی ۹۲.....
 فرقه سور ۹۲.....
 فرقه لوحانی ۹۲.....
 فرقه مروت ۹۳.....
 فرقه پرنگی ۹۳.....
 فرقه دولت خیل ۹۳.....
 فرقه متی خیل ۹۴.....
 فرقه بختیار ۹۴.....
 فرقه تنور ۹۵.....

فرقه هود و تیج	۹۵.....
فرقه خیسور	۹۵.....
فرقه بلج	۹۵.....
فرقه نیازی	۹۶.....
فرقه دفتانی	۹۶.....
فرقه عیسی خیل	۹۶.....
فرقه موشانی	۹۷.....
فرقه سلطان خیل	۹۷.....
فرقه سرهنگ	۹۷.....
فرقه هوتگ	۹۷.....
فرقه توخی	۹۸.....
فرقه سلیمان خیل	۹۸.....
فرقه علی خیل	۹۹.....
فرقه اکاخیل	۱۰۰.....
فرقه اندر	۱۰۰.....
فرقه ترکی	۱۰۱.....
فرقه اسحاق معروف بسهاک	۱۰۲.....
فرقه ناصر	۱۰۲.....
فرقه خروتی	۱۰۳.....
فرقه خدوزائی	۱۰۳.....
فرقه ژمریانی	۱۰۴.....

□ فصل پنجم افاغنه سروانی

□ فصل ششم افاغنه گرانى

-
- فرقه كودى ودلا زاك ۱۱۱.....
- فرقه اروك زائى ۱۱۲.....
- فرقه منگل ۱۱۲.....
- فرقه مقبل ۱۱۲.....
- فرقه ككى ۱۱۲.....
- فرقه ختك ۱۱۳.....
- فرقه جدران ۱۱۴.....
- فرقه اتمان خيل ۱۱۵.....
- فرقه خوكيانى ۱۱۵.....
- فرقه تورى ۱۱۶.....
- فرقه جاجى ۱۱۷.....
- فرقه پربه شعبه خوكيانى ۱۱۸.....
- فرقه درمان يا عبدالرحمان ۱۱۸.....
- فرقه وزير ۱۱۹.....
- فرقه گربز شعبه وزيرى ۱۲۲.....
- فرقه ليلى شعبه وزيرى ۱۲۲.....
- فرقه شيتك ۱۲۲.....
- فرقه تنى ۱۲۳.....

فرقه بنوچی یا بانوزائی ۱۲۳
فرق نه گانه ملحقه به افغان که افغان نیستند

.....

□ فصل هفتم فِرَق مُلحقه به افغان

فرقه ستريانی یا اوسترانی ۱۲۷
فرقه مشوانی ۱۲۷
فرقه هنی ۱۲۹
فرقه وردک ۱۲۹
فرقه همر ۱۳۰
فرقه بنگش ۱۳۰

□ خاتمه فِرَق واقوام غير افغان سکنه افغانستان

فرقه سادات ۱۳۵
فرقه قریش ۱۳۷
فرقه عرب غير قریش ۱۳۷
فرقه تاجک مخفف تاجیک ۱۳۸
فِرَق وطوائف هزاره ۱۳۹
فرقه اویماق ۱۴۲
فرقه قزلباش ۱۴۳
فرقه کیانی ۱۴۵
فرقه مغول جغتائی ۱۴۶
فرقه اوزبک ، جدا از قوم و جلا از وطن شده ۱۴۶

فرقه دیگان	۱۴۷.....
فرقه هندی	۱۴۷.....
فرقه هندو	۱۴۷.....
فرقه سواتی	۱۴۸.....
فرقه شلمانی	۱۴۹.....
فرقه تیراهی	۱۴۹.....
فرقه کشمیری	۱۴۹.....
فرقه کرد وریکا	۱۴۹.....
فرقه لیزگی یا لکزی	۱۵۰.....
فرقه ارمنی	۱۵۱.....
فرقه قلماق	۱۵۱.....
فرقه حبشی	۱۵۲.....
فرقه یهود	۱۵۲.....
فرقه بلوچ	۱۵۲.....

افراد واقوام مختلفه

فرقه دولتشاهی	۱۵۴.....
فرقه جدید الاسلام	۱۵۴.....
فرقه اوزبک و ترکمان	۱۵۵.....
کتابهای چاپ شده	۱۵۷.....
کتابهای آماده چاپ	۱۵۸.....

مقدمه

ویشگفتار



بسم الله الرحمن الرحيم

پیشگفتار

رساله حاضر اثر خامه دانشمند بزرگ، مُورخ پُرتلاش و دقیق النظر، مرحوم (ملا فیض محمد کاتب) است که نسخه خطی آن به قلم شخص مؤلف در (۴۸) صفحه با جلد چرمی، به رنگی مشکی، به شماره (۳۷۳۰) در کتابخانه ملی ملک، در تهران نگهداری می‌شود.

این رساله توسط شخصی که نام و امضاء او را نتوانستم بخوانم، در سال (۱۳۲۶) شمسی به حاج آقای حسین ملک اهدا شده است. اهداکننده در حاشیه صفحه اول چنین نوشته است:

چون مجال و حوصله ای نمانده که به چاپ این کتاب اقدام نمود بهتر دانستم آن را به دوست محترم بزرگوار خود حضرت مستطاب حاج حسین آقای ملک تقدیم نمایم تا اگر مقبول افتد در کتابخانه ملی ایشان محفوظ بماند.

(محل نام و امضاء) ۱۳۲۶ / ۱ / ۱۴

این کتاب چگونه به ایران رسیده است؟

مؤلف در اواخر سال (۱۳۰۸) یا اوایل (۱۳۰۹) شمسی به منظور معالجه به ایران آمده است، گمان من این است که او در این سفر بعضی از آثار قلمی خویش را با خود به ایران آورده است تا به چاپ برساند که به خاطر نداشتن هزینه چاپ یا بیماری، به چاپ هیچ یک از آثار خویش

در ایران موفق نمی‌شود و بنا چاراین رساله را و احیاناً بقیه آثار خویش را به دوست یا دوستان خویش سپرده ، تا اگر آنها بتوانند به چاپ اقدام کنند و یابه سید مهدی فرخ از آشنایان قدیمی خویش سپرده است ، که از آن جمله رساله حاضر از کتابخانه ملی ملک سردر می‌آورد. امید وارم که روزی بقیه آثار مفقود شده ملا ، نیز دست یاب شوند .

شناسایی این اثر

در نسخه خطی موجود در کتابخانه ملی ملک ، اسم مؤلف در هیچ جای کتاب ذکر نشده است ، اگر اسم نویسنده در پشت جلد هم بوده ، در هنگام تجدید تجلید به خاطری توجهی صحاف از میان رفته است ، اما در متن کتاب خبر از حوادثی می‌دهد که هیچ جای شکی باقی نمی‌گذارد که این اثر از آن کاتب هزاره است. بعلاوه که سبک نگارش ، جمله بندی ، تعبیرات ، حمد و ثنای کوتاه به زبان فارسی ، ایراد توضیحات در حواشی کتاب همه و همه گواهی می‌دهند که این اثر از آن کیست ؟ و از همه واضح‌تر ، خط خوش نستعلیق آن است که آنانی که به خط کاتب آشنایی دارند ، تردیدی برای شان باقی نمی‌ماند که این خط از آن اوست . از همه مهمتر آنکه در صفحات ۳۲ و ۳۷ (نسخه خطی) مؤلف به سفر خویش به هزاره جات و بعداً مریضی خویش در اثر لت و کوب بچه سقا اشاره می‌کند و جای کوچکترین شک و تردید باقی نمی‌گذارد که این اثر از آن او است. گذشته از دلایل فوق اسم و مشخصات این کتاب در لیست تألیفات کاتب به خط خودش قید شده است .

طبق نوشته محقق محترم «حسین نائل» در «یادنامه کاتب»

و همچنین طبق نوشته مجله کتاب شماره (۱۷) ^(۱) ملا فیض محمد کاتب استخوان بندی اولیه این رساله را به نام «نسب نامه طوایف افغانه» در هنگام تألیف سراج آغاز کرده و بناداشته است که آن را در آخر سراج درج کند، اما چون مجلدات اخیر سراج به دستور امان الله خان دچار حریق می شود، کاتب آن را به میرزا عبدالمحمد علیزاده اصفهانی می سپارد تا او آن را در جلد پنجم «امان التواریخ» درج کند.

توضیح: میرزا عبدالمحمد مذکور هفت جلد کتاب ضخیم بنام «امان التواریخ» در تاریخ افغانستان نوشته است. او در دوران حکومت امان الله برای تکمیل کتابش به افغانستان رفته و از نزدیک با ملا فیض محمد کاتب آشنا شده است و ملا در تألیف و تدوین کتاب یاد شده با او همکاری داشته است. و عبدالمحمد موصوف بسیاری از مواد و مدارک دست اول و چاپ نشده را از نزد کاتب گرفته و آنها را عیناً و یا با کمی تغییر و تعدیل در جلد پنجم کتاب خویش درج نموده است و خود وی در این باره می نویسد: «در سنه (۱۳۴۰) قمری (۱۳۰۱) شمسی که به افغانستان سفر نمودم... تا اینکه گوید: و جناب فضایل مآب و معارف انتساب ملا فیض محمد کاتب که جامع کمالات عالیّه مفیده اند، به تدوین و تحریر نگارنده را مرهون کِلک دُرُزِ سِلک خویش فرمود.» ^(۲) و در پایان بحث می نویسد: این بود ذکر قبایل و طوایف و اقوام افغانستان که به اهتمام عالم مُدَقِّق فرزانه، ملا فیض محمد، صاحب سراج التواریخ

(۱) حسین نائل، یاد نامه کاتب صفحه (۴۰) و نیز مجله کتاب شماره (۱۷)

چاپ کابل

(۲) عبدالمحمد اصفهانی، کتاب امان التواریخ، جلد (۵) صفحه (۷)

به دست نگارنده، این سطور میرزا عبدالمحمد اصفهانی ایرانی رسید و نگارش شد. (۱) (۲)

آنچه مسلم است، یک نسخه از «نژادنامه افغان» نزد سید مهدی فرخ نویسنده «تاریخ سیاسی افغانستان» بوده است، زیرا او فشرده و چکیده این رساله را تحت عنوان: «قبایل و طوایف افغانه» در کتاب خویش آورده است، (۳) اما برخلاف شیوه نویسندگی و امانت داری هیچ ذکری از ملا فیض محمد نمی‌کند. و گمان می‌کنم که نسخه فعلی نژادنامه موجود در کتابخانه ملی ملک، همان نسخه‌ای باشد که نزد سید مهدی فرخ بوده است.

باری، «کاتب هزاره» رساله نسب نامه رادر دوران اغتشاش بچه سقا سال (۱۳۰۸) شمسی در حال کسالت و بیماری با خط خوش نستعلیق و با حک و اصلاحات و اضافات، باز نویسی کرده است و در مواردی به مناسبت‌هایی مطالب تازه‌ای از حوادث و جریانات بعدی مخصوصاً از حوادث سال یاد شده، بر آن افزوده است و نام آن را از «نسب نامه طوایف افغانه» به «نژادنامه افغان» تغییر داده است.

این جانب مدتها بود که دنبال نسخ خطی آثار کاتب در کتابخانه های عمومی ایران می‌گشتم، تا اینکه روزی فصلنامه‌ای بدستم آمد بنام

(۱) عبدالمحمد اصفهانی، کتاب امان التواریخ، جلد (۵) صفحه (۱۳۲)

(۲) - نسخه های قلمی امان التواریخ در آرشیف ملی در کابل نگهداری می شود، جلد اول، سوم، چهارم و هفتم آن توسط ملا فیض محمد کاتب استنساخ و پاک نویسی شده است.

(۳) نگاه کنید به: تاریخ سیاسی افغانستان، چاپ اول، صفحه (۱۸) تا (۳۵)

«تحقیقات تاریخی» و در آخرین فصلنامه، رساله مورد بحث بعنوان یک اثر تاریخی و مجهول المؤلف به چاپ رسیده بود، باعلاقه مندی زیاد به مطالعه آن پرداختم و خیلی زود متوجه شدم که این همان رساله «نسب نامه طوایف افغانه» اثر خامه کاتب هزاره است و از شناسایی آن سخت مشغوف گردیدم و خدای راسپاس گزاردم و نیز از مدتی است که متوجه شده‌ام که تمام کتابها و میراث فرهنگی مرحوم سید مهدی فرخ به کتابخانه شخصی «ه... ن فرخ» در تهران، تعلق گرفته است، گمان می‌کنم که تعداد دیگری از آثار گردر کاتب از قبیل فیضی از فیوضات، و فقرات شرعیه و اتحاد نظر مجتهدین و تاریخچه غلام بچه های امیر عبدالرحمان در این کتابخانه موجود باشد. و بسیار متأسفم که مشکلات عدیده فعلاً اجازه و فرصت آن رانمی‌دهد که به تهران رفته به جستجوی آن آثار بپردازم.

موضوع و محتویات این رساله

این کتاب همان طور که از اسمش پیداست، از اقوام و قبایل افغانستان، تعداد نفوس، مساکن، مشاغل، زبان، مذهب، نژاد، فرهنگ، رسوم، عادات و خصوصیات اخلاقی آنها سخن می‌گوید و در زمینه قوم شناسی افغانستان گران بهاترین معلومات را در اختیار خوانندگان قرار می‌دهد.

کاتب حتی اقوام کم جمعیت آن زمان از قبیل: ارمنیهای هرات (۳۰ خانوار) و یهودی‌ها (۵۰ خانوار) را از قلم دور نینداخته است و جمعی (۱۳۸) قوم و طایفه را معرفی کرده است و نشان داده است که افغانستان از حیث تنوع اقوام و نژادها واقعاً غنی و نمونه است.

بخش اعظم کتاب به اقوام پشتون اعم از افغانی و هندی (پاکستانی امروز) تعلق دارد و نویسنده به عنوان یک مورخ چیره دست و افغانستان شناس که خود بسیاری از نقاط کشور، مخصوصاً مناطق پشتون نشین را دیده، به خوبی از عهده برآمده است. لذا نوشته او علیرغم حجم اندک آن از حیث شناخت اقوام و طوایف، بهترین و دقیق ترین منبع می تواند باشد.

کاتب، تعداد جمعیت هر قوم را از افراد آگاه و مطلع آن قوم می پرسیده، (طبیعی است که هر قوم جمعیت خویش را بیشتر از آنچه که هستند، بگوید، به عبارت دیگر روح غلو و گزافه در طبیعت انسان نهفته است) این امر سبب شده که تعداد جمعیت قبایل و مخصوصاً تعداد مردان مسلح آنها کمی بیشتر از واقع و در مواردی دوتا سه برابر بیشتر، درج این رساله شود، اما مجموع جمعیت افغانستان که در زمان تدوین این اثر در حدود پنج تا شش میلیون بوده است، دقیق ضبط شده است. و کاتب مجموع جمعیت افغانستان را (۵۷۰۰۰۰۰) نفر دانسته است.

اینکه تعداد قبایل گاه بر اساس خانواده و گاه بر اساس نفرات بیان شده، به آن خاطر بوده است که اشخاصی که مورد سؤال قرار می گرفته اند، بعضی بر اساس خانوار و بعضی بر اساس نفرات جواب می داده اند و کاتب نخواسته است که گفته آنها را تغییر دهد.

بیوگرافی مختصری از کاتب

او در سال (۱۲۷۹) قمری در دهکده ای به نام «زرد سنگ» از توابع قره باغ غزنی، چشم به جهان گشود و تحصیلات اولیه را در همان زادگاه خویش فراگرفت و سپس راهی نجف اشرف گردید و چندی در آن مرکز

علمی به تحصیل پرداخت و مدتی در هند آن وقت، در شهرهای لاهور و پشاور مشغول به تحصیل شد و نیز مدت کوتاهی در قندهار نزد علمای اهل سنت تحصیل نموده است، اما بیشتر معلومات او در سایه مطالعات دوام داری است که در کتابخانه های: عراق، ایران، هند و افغانستان انجام داده است و در ضمن گردش در کشورهای مذکور با فرهنگها و ملیتهای مختلف و همچنین به زبانهای: عربی، انگلیسی، اردو و پشتو آشنا شده است. او وقتی به وطن مراجعت می کند در شهر کابل سکونت اختیار کرده و به نویسندگی می پردازد.

و بدین طریق حدود (۵۰) سال از عمر گرانبهای او در خدمت علم و فرهنگ می گذرد و کتابهای ارزشمندی به یادگار می گذارد. کاتب مدتی عضو دارالتألیف وزارت معارف امانیه بود و در عین حال به تدریس تاریخ و ادبیات در «لیسه حبیبیه» می پرداخت و از طرف دیگر کتب درسی مدارس جدید را تصحیح می کرد.

علامه کاتب در چندین رشته از علوم متداول زمان خویش، مخصوصاً در رشته های: حکمت، کلام، تاریخ، ادبیات عرب، فقه، اصول، منطق، لغت، هیئت و نجوم، حساب و جبر، جغرافیا و حتی علوم غریبه از قبیل «جفر» مهارت داشت. و این چیز است که کاتب شناسان به آن اعتراف دارند. «پروفسور، ای. م. ریسنر روسی» که کاتب را در سال (۱۹۱۹) میلادی از نزدیک در کابل دیده است و تحت تأثیر دانش او قرار گرفته، طی مقاله مفصلی می نویسد: ملا فیض محمد کاتب از تبار هزاره، در کابل به مثابه دانشمند علوم اساسی شریعت و همچنان ستاره شناسی شناخته می شد و پیشگویی با «جفر» رابه او نسبت می دادند. او به برکت

تبحر داشتن، سیمای منحصر به فرد و جهانگرد سرزمینهای دور و شخص خارق العاده کشورگردید و نه تنها تخصص مرموز ستاره شناسی بدو منسوب می گردید، بلکه او رابه داشتن ارتباط بانیریوی ماوراءالطبیعی متهم نموده بودند.^(۱)

ملأفیض محمد حقیقتاً نویسنده ایست پرکار، آگاه و متمهد و مورخی است پرتلاش و امین و دقیق النظر و باآنکه درنوشته هایش از حقوق ضعفا دفاع کرده است اما واقعیت از همه چیز بیشتر برای او مهم است و تاریخ را بی غرضانه می نویسد و حتی از ثبت جزئیات هم چشم پوشی نمی کند و به حق او را «بیهقی» زمانش لقب داده اند و هرکس سراج التواریخ را خوانده باشد می داند که او چه خدمت بزرگی انجام داده است.

کاتب هزاره اندیشمند است که نگاهش به افقهای دور و به چند قرن آینده افغانستان دوخته شده است، او می داند که درد اصلی ملت از بی دانشی و تبعیض و بی قانونی نشأت می گیرد و درمان آن رادرهمگانی شدن دانش و احیاء قانون می داند و به همین خاطربه سهم خویش تلاش می کند که مردم را بادانش آشتی دهد و یک تنه به جنگ جهل و ظلمت می رود و در ورق به ورق کتابهایش بااستبداد و وحشیگری می رزد و حکام جور و جهل را برای ابد رسوای می کند و شاید هیچ نویسنده ای به اندازه او در این کار توفیق نیافته باشد.

نوشته های کاتب جهانی از معلومات را برای خواننده هدیه

می‌کند، از این رو آثار او را به عنوان اصیل ترین و موثق ترین و مطمئن ترین کتب مرجع برای مورخین امروزی می‌توان به حساب آورد. پروفیسور «مریم هارونوا» می‌گوید: امروزه هیچ مورخ افغانستان شناس بدون مراجعه به کتب ملافیض محمد نمی‌تواند اثر خویش را یک اثر جدی و تحقیقی محسوب نماید.^(۱)

کاتب در کنار بقیه هنرهایش، فقهی است صاحب نظر که آثاری مانند اتحاد نظر مجتهدین و فقرات شرعیه نوشته است و امان الله خان به فتوای او نظام بردگی را در افغانستان لغو کرد و در اثر لغو آن عده زیادی از اسرای مظلوم از مردم هزاره، تعدادی از بدخشانی ها و نورستانی ها از بردگی نجات یافتند.

کاتب مردی است آزادیخواه و آگاه به مسایل سیاسی و آگاه از اوضاع جهان و از جمله مشروطه خواهان که به همین خاطر مدت پنج ماه در زندان افتاد و مورد آزار و شکنجه قرار گرفت و عبدالحی حبیبی شرح زندگی او را در «جنبش مشروطیت» آورده است.^(۲) و از قراری که از شهید مبلغ و همچنین بارها از دوست فاضل و گرامی و مجاهد سنگرنشین جناب آقای عزیزالله شفق شنیده‌ام و آنها از کهن سالان کابل نقل می‌کنند، ملافیض محمد در لویه جرگه پغمان حضور داشته است و از آزادی عقیده و مذهب دفاع کرده و خواستار به رسمیت شناخته شدن مذهب تشیع می‌شود و استدلال می‌کند که اگر تشیع رسمیت یابد به نفع کشور و به مثابه ختم اختلافات و نزاعهای بی حاصل مذهبی است.

(۱) - سمنارین المللی کاتب، چاپ کابل، صفحه (۴۷)

(۲) - نگاه کنید به: جنبش مشروطیت، چاپ پشاور، صفحه (۱۵۰)

و حتی شخص امان الله نظر ملا را تأیید می کند ، اما عده ای از متعصبین ، سخت به مخالفت بر می خیزند و جروبخت بالا می گیرد ، تا کار به جایی می رسد که امان الله خان مجبور می شود که ملا فیض محمد را موقتاً در پغمان زندانی کند و شبانه او را به غزنی می فرستد تا تشنج فرو می نشیند .

ملا فیض محمد در کنار نویسندگی ، خطاطی است چیره دست که در نوشتن خطوط ثلث ، نسخ و نستعلیق و شکسته مهارت دارد و اغلب آثار خویش را به خط خوش نستعلیق نوشته و اگر آیات و روایات را در نوشته هایش به کار برده ، آنها را به خط زیبای نسخ نوشته است .

خصوصیات اخلاقی کاتب

موصوف از نظر اخلاقی مردی است حلیم ، متواضع ، پارسا و پابند به اصول اسلام و تشیع ، و در مشکلات از نماز و دعا کمک می گیرد و از خداوند یاری می جوید و هر قدم و قلمی که بر می دارد ، برای رضای خالق است . مردم و کشورش را دوست دارد و از عقب ماندگی آن رنج می برد . با آنکه دستش از مال دنیا تهی است باز هم از کمک مالی به درماندگان دریغ نمی کند و از نفوذ خویش در نجات بی گناهان و گرفتاران استفاده می کند . او مصلحی است که برای اصلاح چند فقره از درگیریهایی که در میان اقوام مختلف افغانستان رخ داده است پادرمیانی می کند و به کمک مظلومین می شتابد .

خلاصه ، کاتب انسانی است خود ساخته که در تاریک ترین دوران تاریخی کشور ظهور کرد و آثار بس ارزشمند از خود به یادگار گذاشت . او در سال (۱۳۰۸) شمسی از طرف بچه سقا مأموریت

یافت که به همراه هیئتی به هزاره جات رفته ، از آن مردم به نفع سکوی بیعت نامه بگیرد. اما کاتب برعکس درخفاء مردم هزاره را به مقاومت بیشتر تشویق کرد ، وقتی به کابل برگشت مورد سوءظن قرار گرفت و به دستور بچه سقاء تا سرحد مرگ شکنجه شد و دارایی او مصادره گردید ، و در اثر همان شکنجه ، سخت بیمار گردید و برای معالجه به ایران رفت ، ولی معالجه نشد و با حال کسالت به وطن برگشت و در (۱۶) شعبان سال (۱۳۴۹) قمری مطابق با (۱۶) جدی (۱۳۰۹) شمسی در سن (۷۰) سالگی در کابل ، چشم از جهان پوشید و در «بالای جوی چنداول» به خاک سپرده شد. مرگ کاتب به تصریح عبدالحی حبیبی در مجله آریانا شماره (۵) سال ششم، در اثر همان لت و کوب بچه سقاء بود. و در واقع او به شهادت رسیده است. روانش شاد.

منابع کاتب شناسی

دستگاه حاکمه وقت تلاش نموده است که این چهره تابناک علمی را از انظار مخفی نگهدارد ، اما غافل از آنکه خورشید هرگز تا ابد در پشت ابرهای تیره پنهان نخواهد ماند .

محمد حیدر ژوبل ، در «تاریخ ادبیات افغانستان»^(۱) وقتی ناگزیر از معرفی سراج می شود ، اسم مؤلف آن را از ملا فیض محمد کاتب هزاره ، به میرزافیض محمد غوری تبدیل می کند ! زیرا از اسم هزاره نفرت دارد. آیا تغییر اسم یک نویسنده بعد از مرگش می تواند اصالت نژادی او را پنهان نگهدارد ؟ جالب است که این تغییر اسم در

(۱) تاریخ ادبیات افغانستان ، چاپ کابل سال (۱۳۳۶) شمسی ، صفحه (۱۵۰)

مورد یک شخصیت دیگر نیز انجام گرفته است و آن سید جمال الدین است که بعد از مرگش به اسدآبادی مسمی شده است .

در بعضی منابع تألیف سراج التواریخ را به اشتراک امیر حبیب الله خان نسبت داده اند تا نقش کاتب را اندک جلوه دهند ! و حال آنکه امیر مذکور قسمتهایی از سراج را که باب طبعش نبوده ، فقط خط گرفته و سانسور کرده است ، او حتی آنقدر حال نداشته است که تمام سراج را بخواند زیرا اگر همه این کتاب را می خواند ، بدون شک اجازه چاپ آن را نمی داد . باری ، برای کسانی که می خواهند با کاتب و آثار گرانقدر او بیشتر آشنا شوند ، ناگزیر از ذکر کتب و رسالات و مقالاتی خواهیم بود که می توانند پژوهشگران را در این باره یاری دهند .

خوشبختانه در سالهای اخیر مقالات متعددی از سوی دانشمندان داخلی و خارجی درباره کاتب چاپ و منتشر شده است . بزرگترین منبع کاتب شناسی «سمینار بین المللی کاتب» است که حاوی مقالات متعدد به زبانهای فارسی ، ترکی ، روسی ، انگلیسی ، فرانسوی ، پشتو ، بلوچی و پشه ای می باشد . این مقالات توسط دکتر جلال الدین صدیقی در یک کتاب جمع آوری و چاپ شده است .

دومین منبع «یادنامه کاتب» است که آنهم از مقالات متعدد ترتیب یافته و توسط «حسین نائل» جمع آوری و منتشر شده است . علاوه بر اینها در مجله (کتاب) شماره (۱۷) و مجله (غرجستان) شماره های متعدد آن ، مقالات ارزنده ای درباره «کاتب» یافت می شود . و در کتابهای : (سکینه الفضلا) نوشته عبدالحکیم رستاقی ، افغانستان در پنج قرن اخیر ، افغانستان در مسیر تاریخ ، جنبش مشروطیت در

افغانستان، آریانا دائرة المعارف مطالب ارزشمندی می‌توان درباره کاتب یافت.

و اما در ایران برای اولین بار این بنده بی بضاعت طی مقاله مفصلی، تحت عنوان: (تحقیقی پیرامون زندگی شهید ملافیض محمد) مندرج در مجله پیام مستضعفین شماره (۶۷) و (۶۸) سیمای این شخصیت علمی، فرهنگی را برای هموطنان معرفی کردم و اندکی بعد تر مجله ارزشمند حبل الله در شماره (۳۲) و (۳۴) مطالبی پیرامون بیوگرافی او نوشت و بعداً چند رساله چاپ نشده او را به نشر سپرد که کار بسیار ارزشمندی بود.

با وجود همه آنچه که تاکنون در باره کاتب نشر یافته است، بازگفتنی‌های زیاد باقی مانده است. و اینجانب رساله‌ای درباره زندگی و آثار علمی کاتب نوشته‌ام، که بخاطر بالا رفتن هزینه چاپ همچنان روی دستم باقی مانده است، امید است روزی موفق به نشر آن شوم.

فهرست آثار قلمی کاتب

۱ - تحفة الحبيب در (۳) جلد خطی

۲ - سراج التواریخ، این کتاب در اصل (۵) جلد بوده است. و سه جلد آن در حیات مؤلف در کابل به چاپ رسیده است و جلد سوم اخیراً در قم توسط محقق افشار تجدید چاپ شده است. و اما جلد چهارم و پنجم آن مفقود است.

۳ - فیضی از فیوضات، کاتب این کتاب را به سید مهدی فرخ سپرده، و او از این کتاب در تألیف تاریخ سیاسی افغانستان استفاده فراوان برده است.

- ۴ - تاریخ حکمای متقدم ، در سال (۱۳۰۳) شمسی بعنوان کتاب درسی در کابل چاپ شده است .
- ۵ - تاریخ عصر امانیه . ۶ - نژادنامه افغان ، رساله حاضر .
- ۷ - تذکرة الانقلاب در تاریخ سالهای اغتشاش ، این کتاب در سالهای اخیر در مسکو به چاپ رسیده است .
- ۸ - رساله «زاماداری و سیاست کشورداری» که در طی چند قسمت در مجله حبل الله به چاپ رسیده است .
- ۹ - رساله «مدینه فاضله» که تحت عنوان : سبب و سر مبتلا شدن نفوس ناطقه انسانی در طی چند بخش در مجله حبل الله به چاپ رسیده است .
- ۱۰ - رساله (حسن السياسة) که در مجله حبل الله به چاپ رسیده است . این سه رساله ، ناتمام است و کاتب سعی داشته که مردم کشور را به مسایل سیاسی ، اجتماعی و قانون آشنا سازد .
- ۱۱ - فقرات شرعیه در مسایل فقهی و اسلامی .
- ۱۲ - شرح اصول دین . ۱۳ - اتحاد نظر مجتهدین . طبق گفته ورثه کاتب ، بزرگترین و با ارزشترین کتاب در مسایل فقهی بوده که ملا در آن ، مسایل را از دیدگاه مذاهب اربعه اهل سنت و شیعه مورد بحث قرار داده است .
- ۱۴ - تحفة الاخوان . ۱۵ - استقلال افغانستان .
- ۱۶ - وجه تسمیه افغانستان .
- ۱۷ - فیض الامان . ۱۸ - جغرافیا الامان .
- ۱۹ - امان الانشاء ، به نظر می رسد که شماره (۱۸) و (۱۹) بعنوان

کتاب درسی مدارس جدید تألیف شده باشند.

۲۰ - تاریخ مغل، که کتاب بزرگی بوده است.

۲۱ - سیاست الامان. ۲۲ - مقالات متعدد در موضوعات مختلف

، تحت عناوینی چون: «دین و سلطنت»، «زن و علم» این دو مقاله در مجله «حی علی الفلاح» و «آینه عرفان» که در آن زمان در کابل منتشر می شده، به چاپ رسیده است.

۲۳ - مقالات چاپ نشده، تحت عناوینی چون: «دین و ترویج

تاریخیه آن و مجاهدت جهت استحکام آن» در این مقاله، دین به عنوان تأمین کننده وحدت جامعه مورد بررسی قرار گرفته است.

«صفت و کیفیت فطریه آدم» در این مقاله، مطالب جالب تاریخی

واسطوره‌ای از بدو پیدایش انسان بر روی زمین تا پیمودن سیر تکاملی او مورد بحث قرار گرفته است.

«تربیت و شروط حصول علم» این مقاله شامل: بحث تربیتی

و چگونگی آموزش و پرورش نسل انسان و رسیدن به بالاترین مدارج فضل و کمال است.

درسال (۱۳۵۸) - مجموعه‌ای از آثار خطی کاتب از نزد ورثه اش

در کابل توسط رژیم مارکسیستی آن وقت خریداری و به «آرشیو ملی»

انتقال داده شده است. که این مجموعه شامل چهار اثر تألیفی از جمله

تذکره الانقلاب و قسمت باقی مانده جلد سوم سراج التواریخ (که شامل

پنج سال حوادث اخیر دوران امارت امیر عبدالرحمان می شود)

جمعاً در (۳۲۶۷) صفحه، به اضافه (۷۶) قلم نقل اسناد و مکتوبهای

ارزنده و تاریخی جمعاً در (۴۴۷) صفحه و مجموع آثار خریداری شده

بالغ بر (۳۷۱۴) صفحه می شده.

اینها نوشته هایی است که طبق یادداشت مؤلف و یا بگفته ورثه او از وجود آنها اطلاع یافته ایم و شاید نوشته هایی هم داشته که ما از وجود آنها بی اطلاع باشیم.

همانطور که ملاحظه می فرمایید مجموع آثار و تألیفات کاتب خود به تنهایی یک کتابخانه کوچک را تشکیل می دهد. و او در زمینه های مختلف قلمفرسایی کرده است. بعلاوه اینها کاتب هزاره در تنظیم قانون نامه و اساس نامه های زمان امان الله خان، و تصحیح متون کتب درسی مدارس جدید و تألیف امان التواریخ و نشریه سراج الاخبار و روزنامه انیس بادیگردانشمندان و نویسندگان همکاری داشته است.

چرا تعدادی از آثار کاتب مفقود گردیده است؟

قرنها باید که تایک کودکی از روی طبع

عالمی گردد نیکو یا شاعر شیرین سخن

حفظ و نشر آثار قلمی یک دانشمند به عهده جامعه است، جامعه مرده و ب خواب رفته نمی تواند از چنین آثاری نگهبانی کند. در جامعه تاریک و ظلمانی ما، بعد از قرنهای انسان خود ساختن چون کاتب، ظهور کرد و آثار پس از زخمندی آفرید، اما افسوس که مردم مآقدران آثار را ندانستند، و تعدادی از آنها به سرنوشت تلخی دچار و بعضی در خارج از کشور پراکنده شدند. چنانچه نسخه ای از تحفة الحبيب در کتابخانه و موزیم کراچی نگهداری میشود نسخه ای از همین کتاب نزد عبدالحی حبیبی بوده است، بعضی از آثار کاتب در کتابخانه سلطنتی لندن دیده شده است، کتاب فیضی از فیوضات واتحاد نظر مجتهدین نزد سید

مهدی فرخ بوده است. مجلدات اخیر سراج بگفته غلام محمد غبار به فرمان شاه امان الله خان به آتش کشیده می شود ^(۱) باقی مانده آثار او به گفته مرحوم طالب قندهاری در زمان نادرخان توسط افرادی چون محمدگل خان مومند و همکاران او نابود می شوند. دانشمند گرامی سید علی اکبر شهرستانی گفته است که بعضی از آثار کاتب نزد عبدالعفو غرقه (بعدأبایی) دیده شده است. دوست فاضلم جناب معلم غلام حسین بهسودی که فعلاً در تهران اقامت دارند، می گفت: من به چشم خود دیدم که روزی سردار محمد نعیم خان برادر داود خان به همراه چند محافظ به خانه پسر ملا فیض کاتب رفت. وقتی علت را جستجو کردم معلوم شد که برای بدست آوردن آثار قلمی کاتب آمده بود. حالا چه تعداد از این آثار به دستش افتاد چیزی نمی دانم، چون در آن زمان در این باره زیاد حساس نبودم، اما حالا می دانم که او نه برای حفظ یا نشر آن آثار، بلکه برای محو آنها، به درخانه فرزندان کاتب رفته است، زیرا آثار کاتب رابه زیان خویش می دیده است.

و اما رساله حاضر و کشف چند نکته مبهم تاریخی از آن

مرحوم کاتب، در ابلاي رساله حاضر، به نکات بس ارزشمند اشاره دارد که از نظر تاریخی حایز اهمیت بسیار است، بقسمی که اگر او پرده از روی آن نکات برداشته بود، شاید نسل امروزی از واقعیت امر آگاه نمی شدند. من در این جا فقط به سه نکته تاریخی که از این کتاب بدست آوردم، اشاره می کنم.

(۱) کتاب: افغانستان در مسیر تاریخ، صفحه (۶۸۵)

۱ - همه می دانیم که نادر خان به کمک انگلیس در افغانستان به قدرت رسید ، اما نادر خان چه امتیازاتی به انگلیس داد ؟ شاید برای همه کس روشن نباشد . کاتب هزاره پرده از روی این نکته تاریخی برداشته چنین می نویسد :

امیر عبدالرحمان قبول «خط دیورند» ، خط فاصل میان مملکتین افغانستان و خاک مقبوضه هند را ، مشروط به آزاد بودن قبایل پشتون سرحدی قرارداد داده بود ، طبق این شرط هیچ یکی از دو کشور افغانستان و انگلیس حق مداخله در امور داخلی این قبایل را نداشتند . اما وقتی نادر خان به منظور براندازی حکومت بچه سقاء در سال (۱۳۰۷) شمسی به افغانستان آمد ، برای پیشبرد کارش (۱۶) میلیون پول نقد و هفت هزار میل تفنگ و مقداری کافی فشنگ از انگلیس گرفت ! و در عوض شرط آزادی قبایل سرحد را از میان برداشت . (۱)

حالامی فهمیم که چرا رژیم آل یحیی ، تازمانیکه استعمار انگلیس در هند حاکم بود ، سخن از آزادی قبایل پشتون در میان نیاورد ، اما به محضی که استعمار جا خالی کرد ، هند و پاکستان استقلال یافتند ، رژیم کابل برای جدایی قبایل سرحد از پاکستان ، جنجال و غوغای بزرگ و بی سرانجامی را برپا کرد و باعث صدمات اقتصادی فراوان به افغانستان شد .

۲ - کاتب درباره سقوط دولت امانی که به تحریک انگلیس صورت گرفت چنین می نویسد :

نخست نایره انقلاب و شورش ضد امان الله خان در سنه (۱۳۰۷) هجری شمسی توسط شنواریهای وبه تحریک لارنس انگلیس برپا شد. لارنس با تغییر لباس و هویت در بین ایشان (شنواریها) داخل شده، به اظهار اوامر و نواهی دینیه (۱) مردم را اغوا کرد. و آنان شهر جلال آباد و عمارات عالیه دولتی را که نمونه عمارات اروپایی بودند و عظمت و ترقی و زینت مملکت و مدنیت ملت را در انظار خودی و بیگانه نشان می داد، آتش زدند و سوختند و ضیاع و متاع اهالی شهر و اثنائیه و قورخانه دولت را غارت و خراب نمودند و در عین اشتعال آتش قتال و جدال، اهالی کوهدامن و کوهستان به اغوای (ایمپرز) سفیر انگلیس در کابل و (شیخ محبوبعلی افریدی) از اعضای سفارت انگلیس که در هفته یک و دو روز به بهانه تفریح در استالف و فرزه و شکر دره و قلعه مرادیگ و سرای خواجه و چاریکار و غیره رفته، مردم و بزرگان قومی را به شورش بر ضد امان الله تحریک می کرد. و هم وزراء خائن و غدار بر خلاف امان الله رهسپار و در خفا ملت را بر ضد او دلالت می کردند و دولت جدید الاستقلال را که در اقطار و انظار عرض اندامی کرده بود، چنان از بیخ و بن برانداختند که اگر سیاست عمیق و سریع التغیر همسایه شرقی (انگلیس) و شمالی (روسیه) ترک غرض خصوصی خود را کرده، افغانستان را به حال خودش گذارند تا پنجاه سال به حالتی که داشت نخواهد رسید. و حال آنکه هر دو همسایه از رقابت هم لحظه ای و لمحهای آرام ننشسته، برای حصول مدعای خود (افغانستان را)

آسوده و راحت نخواهند گذاشت. (۱)

در صفحه (۲۹) می نویسد: «شیخ محبوبعلی از قوم افریدی، از کثرت خدیعت، طغیان اهالی شمالی و انقلاب پسر سقا رابه روی روز آورده، به ازای این خدمت با (ایمپریز) سفیر انگلیس که در کابل شریک کار بودند، رتبه و مقام برتری و افزونی معاش یافتند.»

۳- غلام محمد غبار می نویسد: حبیب الله بچه سقا در سال (۱۳۰۸) هجری شمسی هیئت را که مرکب بود از میرزا فیض محمد مورخ، میر عظیم خان کوهستانی میر آقا مجتهد، و خلیفه غلام حسن به هزاره جات فرستاد، تا مردم هزاره رابه صلح و آرامش دعوت کنند و برای بچه سقاییت بگیرند اما میر فتح خان مدافع اونی اعضای هیئت را دستگیر کرده نزد محمد امین خان فرستاد. سرانجام این هیئت از طریق وردک بکابل مراجعت کردند، که در نتیجه بچه سقا به میرزا فیض محمد نویسنده سراج التواریخ ظنین شده، او را چوب بسیار زد و میرزا مریض شد و بعدها به ایران رفت و بعد از معالجه برگشت و بمرد. (۲)

عبدالحی حبیبی در صفحه (۴۶) «جنبش مشروطیت» همین مطلب را می نویسد و می گوید: چون مردم هزاره دعوت هیئت را نپذیرفتند، این گروه بدون اخذ بیعت به کابل بازگشتند، بچه سقا بخشم آمده امرلت و کوب این بیچارگان را داد، که ملا فیض محمد از این ضرب موحش مریض گشت و بعد از همین رنج در کابل جان سپرد.

(۱) کتاب: نژاد نامه افغان نسخه خطی صفحه (۱۶)

(۲) کتاب: افغانستان در مسیر تاریخ صفحه (۸۳۰)

عبدالحی در مجله «آریانا» شماره (۵)، مورخ (۱۳۲۶)، نیز همین مطلب را بیان کرده و مرگ ملا فیض محمد را در اثر بیماری که ازلت و کوب بچه سقانشآت کرده بود، می‌داند.

آقای رامدین تبعه شوروی که بیوگرافی مشروحی از ملا فیض محمد تهیه کرده و تحت عنوان «آخرین مورخ افغانستان» به چاپ رسانده است: درباره هیئت اعزامی بچه سقا می‌نویسد: اهالی هزاره جات پیشنهاد صلح و تابعیت را به شدت رد کردند و هیئت ناکام به کابل مراجعت نمود. حمیدالله برادر بچه سقا تصور می‌کرد که آنها مخفیانه هزاره‌ها را به امتناع از تابعیت کابل دعوت کرده و باعث شکست سپاهیان سقوی در جنگ گردیده‌اند، لذا اعضای هیئت رامورد استنطاق و شکنجه قرارداد و آنها را تا سرحد مرگ لت و کوب کرد، فقط استاد غلام حسن که خود را پنهان کرده بود، توانست از این مجازات جان به سلامت برد. لت و کوب و شکنجه برای مورخ سالخورده فاجعه آمیز تمام شد، زیرا صحت خویش را برای همیشه از دست داد، دارو و درمان هم نتوانست صحت او را اعاده کند، بزرگ سالان کابلی به خاطر داشتند که ملا فیض محمد پس از لت و کوب بسختی می‌توانست بکمک عصا از جایی بجایی حرکت کند، شواهدی موجود است که او در این حال به ایران سفر کرد اما این سفر او را شفاف‌بخشید، پس از بازگشت از ایران مدت زیادی به زندگی ادامه نداد و در فبریه (یامارس) سال (۱۹۳۱) میلادی از دنیا رفت.^(۱)

(۱) آخرین مورخ افغانستان، مقاله پروفسور رامدین، مندرج در محله غرجستان شماره (۱۳) صفحه (۶۳ و ۶۴) ترجمه نبی کاوه.

من تازمانی که «نژادنامه افغان» را مطالعه نکرده بودم، نمی دانستم که آیا ملا فیض محمد، مردم هزاره را علیه بچه سقا به مقاومت و پایداری دعوت کرده است، یا اینکه بچه سقای به جهت به اوطنین شده است، اما وقتی این کتاب را مطالعه کردم دیدم، کاتب به صراحت می نویسد که من هزاره ها را به مقاومت دعوت کردم و عین عبارت او چنین است: «در پایان کار از ثبات قدم هزاره، که به تبلیغ و ترغیب نگارنده، با پسر سقا جنگیده، قبول اطاعت اورا نکردند.»^(۱)

ملا در صفحه (۳۷) همین کتاب بدلیل کسالت بدنی و ضیقی معاش از خوانندگان پوزش می خواهد که سهو و نسیان او را بدیده اغماض بنگرند. چنانچه گوید: «نظر به کسالت بدنی و ضیق معاش از عدم مایحتاج خوردنی و پوشیدنی و نوشیدنی عذر خواسته...»

از این اشاره بطور ضمنی چنین استنباط می شود که بچه سقا به شکنجه بدنی ملا اکتفا نکرده، بلکه دار و ندار او را مصادره کرده است و کاتب در حین باز نویسی این کتاب از حیث خوراک و پوشاک سخت در مضیقه قرار داشته است.

چرا ملا فیض محمد، هزاره ها را به پایداری دعوت کرده است؟ مؤلف نژادنامه بعنوان یک نفر دانشمند، مورخ، روشنفکر، مبارز و نویسنده آگاه، بیش از هر کس دیگر زمامداران زمان خویش را می شناسد. او حکومت افراد بیسواد، مستبد و بی خبر از اوضاع جهان را برای افغانستان سخت زیان آور می داند و از اینکه سیاست بازان جاه

(۱) کتاب: نژادنامه (نسخه خطی) صفحات (۳۲) و (۴۸)

طلب، افغانستان راصحنه رقابت روس وانگلیس قرار داده اند، تأسف می خورد، چنانچه در صفحه (۱۶) نژادنامه می گوید: اگر انگلیس و روسیه افغانستان را بحال خود گذارد، تا پنجاه سال دیگر نمی تواند به حال اولیه اش برگردد. و در آخر کتاب باز از قدرت یافتن انگلیس و روسیه تأسف می خورد و کتابش را با این جمله به پایان می آورد: انگلیسی ها در استحکام سرحد آزاد و مطیع ساختن قبایل آن، و روسها به فتنه ترکستان اقدام کرده تا کاریکجا کشد. ^(۱)

کاتب از اینکه انگلیس بر قبایل پشتون سرحد آزاد تسلط پیدا کرده، و روسها مناطق مسلمان نشین ترکستان را بحیطه تصرف در آورده اند، ناراحت، و از آینده افغانستان شدیداً نگران می باشد. او می خواهد یک امیر آگاه و آزادمنش و دلسوز و باسواد و عدالت پرور و ضد استعمار بر افغانستان حاکم باشد. نه افرادی چون بچه سقا و نادرخان و امثال آنها. بچه سقا از نظر کاتب یک نفر دزد، بی سواد، مستبد، بی خبر از راه و رسم مملکت داری است. حکومت او برای افغانستان سم مهلک است. از این رو کاتب مردم هزاره را بر ضد بچه سقا تحریک می کند.

کاتب در کتاب تذکرة الانقلاب حکایتی نقل می کند که معلوم می شود بچه سقا در عین بی سوادی آدم مکار، حیلہ گر و عوام فریب بوده است. خلاصه نوشته کاتب چنین است: روز دوشنبه (۲۷) شوال مطابق (۱۹) حمل (۱۳۰۸) بچه سقا کلانتران و ریش سفیدان کابل را در قصر دلگشا دعوت کرد و در محضر آنها که عده ای از مردم شنوار و لوگر

(۱) کتاب: نژادنامه (نسخه خطی) صفحات (۳۲) و (۴۸).

نیز حضور داشتند چنین گفت: «امان الله خان از دین اسلام روی برتافته، به پرستش اصنام پرداخته، می خواست عموم ملت افغانستان را به اجبار و فشار بت پرست سازد. تا اینکه من به تحریک علمای ربانی درحالی که دست از جان شسته، کوه گرد سرقت و صحرانورد غارت بوم، اقدام برقلع و قمع او کرده، مظفر به مرام آمدم. که اینک به بیعت جمعی از مسلمانان و علماء، جالس اورنگ امارت گردیده، سعی و جاهدم که تأیید دین شریف سید المرسلین نمایم. پس ازادای اینگونه کلمات، پرده از روی اصنام و مجسمه هاییکه ازحفریات باستانی ازنواحی: جلال آباد، بگرام، کوهدامن، خواجه صفا وغیره جاها بکوشش (مسیوفوشه) فرانسوی و (مسیوبرتو) بدست آمده بودند وایشان حصه خود رادرپاریس برده و حصه دولت افغانستان را به کارپردازان حکومت سپرده بود، امان الله آنها را در موزیم خانه نهاده بود، برداشته به حضارگفت: اینست معبودهای او که به چشم سرمی بیند. وایشان او (بچه سقا) را بوسیده، به زبان افغانی (پشتو) گفتند: قربان دی یسم بیشک تا پادشاه اسلام دبت شکن یی^(۱) واین نمایشات درقلوب عامه که از علم تاریخ وادیان بی خبر بودند مؤثر می نمود.^(۲)

ملافیض محمد، کاربه شخص بچه سقا و یانادرخان ندارد بلکه ظلم و وحشیگری را از ناحیه هرکس که صورت بگیرد محکوم می کند. واز غارتگری اقوام وزیری و جاجی بسرکردگی نادرخان نیز ناله و فریاد

(۱) قربانت گردم بی شک تو پادشاه اسلام و بت شکن هستی.

(۲) تذکره الانقلاب صفحه (۴۳)، سمینار بین المللی کاتب صفحه (۴۱۹).

دارد، چنانچه می‌نویسد: اقوام وزیری و جاجی، خزانه و قورخانه واثانه و اسلحه دولت را که از نهب و غارت سقائیان باز مانده بود، بامال و متاع و ضیاع اهالی شمالی، تمام تاراج کرده و حکومت و ملت رادر ورطه فقر و مسکنت انداختند.^(۱)

کاتب هزاره از دولت امانی نیز انتقاد نموده، چنین می‌نویسد: سو اقامات امان الله خان و وزراء نادان او در امور سیاسی، اقتصادی، حقوقیه، اخلاقیه شعائر دینیه، پلتیکیه و... موجب تنفر عموم گردیده، انقلاب فجیعت انتسابی (شورش بچه سقا) رادر مملکت به روی کار آورد که بین ملت مخالفت لاینحلی را حادث ساخته، تولید نفاق و شقاق نمود، و اساس تخریب بلاد و تقاتل عباد، نهاده، بغضا و فحشا را پدیدار کرد و جمهور سکنه در ورطه مشقت و قتل و غارت و اسارت افتاده... امیر امان الله خان از غرور جوانی که در کاخ دماغ و هوای خیالیه اش جای داشت، طریق خود پسندی و استبداد پیشه کرده و پا بجا ده تقلید دول متمدنه اروپا که آنهم از طریق روزنامه ها و جراید اوضاع ترقی و تمدن آنها را شنیده بود، گذاشت. و از راه تقلید اروپائیه که توسط جمال پادشاه و امثال او از ترقی آنها آگاه شده بود... و تأسی به دولت ترک که دین را ترک کرده بود، جست. در حالیکه از مضمون حکمت مشحون: «الملک والدین تو امان لایتم احدهما الا بالآخر» بی خبر بود. ... و از رسوخ این عقیده که جاگیر ضمیرش شده بود، در تشهیر و تنویر شعائر اسلامیه و ترویج اوامر الهیه، کمتر بذل توجه کرد.

(۱) کتاب: نژادنامه افغانستان نسخه خطی صفحه (۳۳).

واشخاص کانا(نادان) و جاهل که از علم سیاست بی خبر بودند و طریق هواجس نفسانی و وساوس شیطانی می پیمودند رابه وزارت برداشت ... که آنها به جز شهوترانی و حصول خواهشهای نفسانی و آرایش سر وتن و گفتار دروغ دیگر شغلی نداشتند. ... رفته رفته سوءعاقبت بارآورده ، ازکثرت گفتار دروغ که آن راپلتيک نام نهاد، چراغ نطق خویش رابدون روغن عمل افروخته و خانه ضميرخود راتاريک می ساختند ، چنان نزد خلق ازاعتماد و اعتبار ساقط شدند که اگر ابراز دیانت و اسلامیت می کردند ، کسی باورنکرده ، ایشان رابزیرلب دشنام داده ، نفرین می نمودند. و درآخرکیفرکردارناهنجار خود رادیدند ، و نیک وبد وتر و خشک به مکافات آنان درآتش انقلاب و مجازات یکسان سوختند. (۱)

چاپ اول این اثر و اشتباهات فراوان چاپی

همانطور که قبلاً اشاره شد، رساله حاضر برای اولین بار توسط «مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی» بامقدمه و تصحیح دکتر مریم میراحمدی بدون نام مؤلف (بعنوان مجهول المؤلف) در سال (۱۳۶۸) در تهران به چاپ رسیده است و در آخر دومین شماره از مجله «تحقیقات تاریخی» ضمیمه شده است.

ما از بذل توجه آن مؤسسه در امور تاریخی افغانستان و نیز از زحمات دکتر مریم میراحمدی ، صمیمانه تشکر می کنیم، اما در عین حال ناگزیر از ذکر این واقعیت خواهیم بود که چاپ مذکور چنان با اغلاط بی

شمارچاپی همراه هست که آن را ازحیّز استفاده بیرون کرده ، و در مواردی مسخ کرده است. و در مواردی تصحیح نابجای، بر وخامت امرافزوده است. ازاین روچاپ مجدد آن بسیار لازم و ضروری بود. اینک به چند نمونه از تصحیح نادرست دکتریادشده اشاره می شود :

۱- در اولین سطر از اولین صفحه که آغاز سخن است ، چنین می خوانیم : (بتأیید ایجاد کننده عالم علیا و سفلی و بروی روزآورنده بشر از آدم و حوا) دکتر مریم ، عبارت : بروی روز آورنده را (که بمعنی پدید آورنده است .) به معنی : روزی دهنده گرفته ، آنرا اینگونه تصحیح کرده است : و روز [ی] آورنده بشر از آدم و حوا. ^(۱)

۲ - در حاشیه صفحه (۹) و (۱۱) نسخه خطی جملاتی بعنوان توضیح و تحشیه به قلم مؤلف دیده می شود . اما در نسخه چاپی آن توضیحات حاشیه ای در متن کتاب درج شده ، و جملات با هم مخلوط و درهم و برهم گردیده و خواننده متحیر می ماند که منظور از این جملات چیست ؟ .

و چون آن جملات در حاشیه کتاب بوده قاعدتاً باید در پاورقی آورده می شد .

۳ - در صفحه (۳۸) سطور (۱۲-۱۴) نسخه خطی ، مطالب ارزشمندی آمده است که این مطالب در نسخه چاپی حذف گردیده ، بدون اینکه دلیل حذف را بیان دارد .

۴ - در صفحه (۴۰) نسخه اصلی می خوانیم : قلاع و منازل

(۱) کتاب الانقلاب ، صفحه (۱-۳) ، تألیف : ملا فیض محمد کاتب .

ومساکن شان را حکومت تسلیم افغانان نموده . درنسخه چاپی صفحه (۶۵) سطر (۳) این گونه تصحیح شده است : قلاع و مساکن شان را حکومت افغان [ضبط] نموده .^(۱)

۵ - حروف ویژه زبان پشتو مانند : شخ ، ژ ، ن ، و غیره که درنسخه خطی علائم آنها با کمال دقت توسط مؤلف مراعات گردیده ، اما درنسخه چاپی تمام آن علائم نادیده گرفته شده است .

ملاً فیض محمد در صفحه (۳۲) سخنی قریب به این مضمون دارد : نگارنده هزاره ها را به جنگ و مقاومت علیه بچه سقاء ترغیب نمود . دکتر مریم از این نوشته معنی دیگری فهمیده ، گمان کرده است که مؤلف کتاب ، محمد نادر خان را برضد بچه سقابه پایداری دعوت کرده است و حال آنکه ملاً فیض محمد ، نادر خان را عامل انگلیس میدانند .

وَأَخْرَدَعُوْنَا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ،

حسین علی یزدانی (حاج کاظم)

۱۳۷۲ / ۸ / ۱۵

(۱) کتاب انقلاب ، صفحه (۱-۳) ، تألیف : ملاً فیض محمد کاتب .

نژادنامه افغان

بسم الله الرحمن الرحيم

بتائید ایجاد کننده عالم علیا و سفلی و بروی روز آورنده بشر از آدم و حوا، اقدام در ارقام اصل نسل افغان نموده، و جیزه مشتمل بر مقدمه و هفت فصل و خاتمه مرتب و مرتسم^(۱) میدارد و در سهو و نسیانی که بتذکار فریق و قبائل این قوم روی دهد، خود را مورد اغماض نظر اعتراض عیب جویان خورده گیر می پندارد. «لَإِنَّ الْإِنْسَانَ يُسَاقُ السَّهْوُ وَالنَّسْيَانُ» از ایشان امید وار عفو و رجاست که خطای رفته را اصلاح و نگارنده را قرین نجاح فرماید.

مقدمه

مؤلف ناسخ التواریخ هجرت این قوم را سه هزار و هشتصد و بیست سال پس از هبوط حضرت آدم (ع) و یکهزار و هفتصد و شصت و پنج سال قبل از میلاد حضرت مسیح (ع) و بعد خروج حضرت موسی (ع) و بنی اسرائیل و غرق ولید بن مصعب^(۲) در بحر احمر از مصر و اقامت ورزیدن و مقام گزیدن شان را در کوه سلیمان واقع شمال غربی هندوستان نگاشته، گویا ایشان را از نژاد قبط پنداشته.

(۱) مرتسم: از ماده رسم و ارتسام بمعنی ترسیم کردن و به تصویر کشیدن.

(۲) ولید بن مصعب، طبق بعضی از روایات، نام فرعون زمان موسی (ع) بوده است.

و نگارنده تاریخ فرشته تقرّر و تمکن جستن شان را بعد سلاطین اسلام در شهر پُتنه از بلاد هند رقم کرده.

و هاشم شائق بخاری معاون دارالتألیف وزارت معارف افغانستان در تاریخ عمومی کلاسیکی مدرّس رسمی باسناد کلمه پخت و پختو و پشتو و پشتون، ایشان را از ذریّه آرین و توطّن شان را در شرق فارس که مراد افغانستان باشد، تذکر داده.

و راقم مخزن افغانی^(۱) این طائفه را از اولاد افغنه نام پسر آرمیا سپهدار قشون حضرت سلیمان (ع)، بر سیل خود تراشی ثبت و مقام گزیدن شانرا پس از استیلای بخت النصر بر بیت المقدس و انتشار بنی اسرائیل از آنجا در کوه غور و فیروز کوه و جبال خراسان، مرتسم و از اولاد قیس ابن عیص که یکی از آنهاست ذکر کرده است.^(۲)

وجه تسمیه افغان به پُتنان

اصح وجوه همان تمکن جستن شان در بلده پُتنه که درج تاریخ فرشته است، موجب موسوم و معروف گشتن شان به پُتنان گردیده. تاکنون عموم اهل هند ایشان را از قبیل استعمال اسم ظرف بر مظهر پُتنان یاد میکنند.

(۱) تاریخ خان جهانی و مخزن افغانی، تألیف: خواجه نعمت الله هروی.

(۲) قبائل پشتون شاخه از نژاد «هند و اروپائی» اند، که در طی مهاجرتها بزرگ که بین دو تا یک هزار سال پیش از میلاد صورت گرفته، از جایگاه اصلی خویش، از دشتهای (اوراسی) و شمال دریای سیاه، بسوی سرزمینهای جنوب سرازیر شده و در اطراف و نواحی کوه سلیمان امروزی ساکن گردیده اند. زبان «پشتو» گواه بر این حقیقت است.

و مؤلف مخزن برخلاف این می‌نویسد که حضرت رسول قیس جدّ اعلای این قوم را از خدمتی که کرد و اسلام آورد، عبدالرشید نام نهاده پتان به معنی تیر شراع کشتی لقب داد و حال آنکه بای فارسی و تای هندی در کلام عرب مصطلح و مستعمل نبوده و نیست.

وجه تسمیه این قوم به پشتو یا پشتمان و پختو یا پختان

برقیمه معتقده هاشم شائق^(۱) از قدیم که در شمال ایران جاو مأوی داشته، دارای این نام بوده اند. و حیات خان در تاریخ مؤلف خود سبب این نام، موضع پُشت^(۲) واقع غور هرات را که مسکن و مقام نخستینه شان بوده، گفته و نیز نوشته است که پشتون منسوب به پشته بمعنی کوهست، چون مأوی شان در ابتدا جبال غور^(۳) و کوه سلیمان بوده، از این رو به اندک تصرف لفظی، به پشتو نام زد و زبان شان به پشتو سمرو مشتهر گردیده، تقدیر لفظ کوهستان و پشتون مأخوذ از پشته با هم مطابقت و معنی پشتون کوهی یا کوهستانی می‌شود، انتهی رقیمه. و پختون از استعمال خود افغانها که شین را به خا بدل می‌کنند بروی روز آمده، خود ایشان خود را پشتو و پشتون و پختو و پختون و هندیها پتان و فارسیها افغان می‌گویند.

(۱) هاشم شایق، بخارائی الاصل و یکی از نویسندگان افغانستان و معاصر ملا فیض محمد کاتب و همکار او در تدوین کتب درسی کلاسیکی بوده است.

(۲) پتان همان پشتمان و پختان است که در اثر تعدد گویش ها به چند صورت تلفظ می‌شود و هیچ ربطی به واژه پُشته و یا چشت هرات ندارد.

(۳) سرزمین «غور» هیچ گاه و در هیچ تاریخی مقر پتانها نبوده است، و تاکنون هیچ دلیل قانع کننده ای در این باره بدست نیامده است.

وجه تسمیه این قوم به افغان^(۱)

مؤلف مخزن افغانی ایشان را از نژاد افغنّه موهومی بن ارمیا انگاشته، مأخذ این نام او را پنداشته و در شاهنامه کک کوه زاد افغان قبل از میلاد حضرت عیسی (ع) نام برده شده، باری، بنیاد این لفظ واسم از فارسی زبانها بروی روز، بروز کرده خواهد بود.

چنانچه افغانها خود را پشتون و پختون و زبان خود را پشتو و پختو نام برده، هرگز افغان نمی‌گویند.

و مؤلف تاریخ فرشته وجه تسمیه شان را با خامه بیان رقم نموده که این قوم در سنه (۱۴۳) یکصد و چهل و سه هجری بر نواح پشاور حمله و یورش برده، راجه^(۲) (لاهور قشون بدفع شان مأمور و چند جنگ کرده. مغلوب و مقهور گشت و اهالی کابل و غور و خلیج که از راه دیانت بمعاضدت شان رفته، پس از فتح مراجعت نمودند، در پاسخ بعضی که از

(۱) کلمه افغان اولین بار در تاریخ یمینی یعنی حدود نهصد سال قبل ذکر شده است، هیوان تسانگ جهانگرد چینی از قومی به نام «اپو کین» در نواحی غزنی یاد کرده است که بعضی از مؤرخین احتمال داده است که همان «افغان» باشد. تعجب است که خود پشتونها تاهمین اواخر خود را فقط به نام پشتون و پتان می‌شناختند، نه افغان. به نظر می‌رسد که اطلاق نام افغان به قبائل پشتون از سوی یک قوم دیگر صورت گرفته باشد و اگر نه چرا این نام در نزد خود پشتونها غیر مستعمل بماند؟

گمان من این است که ترکان خلیج و قلق که از سالیان دراز با پشتونها همجوار بوده، این نام را بر سر این قوم نهاده اند. عجیب است که یکی از اقوام مغولی ساکن کرمان ایران نیز به نام افغان، «اوغان» یاد می‌شدند. و در هزاره جات افرادی را می‌توان یافت که (میراوغان) نام دارند.

(۲) راجه در زبان هندی پادشاه را گوید.

حالت مسلمانان کوهستان سرحد می‌پرسید، همی گفتند که از کثرت شور و شدت آشوب و غوغا و فغان کوهستان بزبان نرانده، افغانستان بگوئید. پس از این رو ایشان به افغان و سقناق^(۱) شان که ایران مشرقی و در کتاب قدیم هندوها تابلخ بالیک دیس و در عهد ایرانیان تا هرات کابلستان و زابلستان و بوقت استیلای اسکندر مقدونی و یونانیان بکثریه نام برده شده و می‌شد، به افغانستان معروف گشت. و با این در عهد سلاطین مغولیه بصوبه کابل و قندهار نامزد بود.

بنیاد زبان پشتو

دُبتی حیات خان که افغان و متوطن حسن ابدال از مضافات راولپندی بوده، از مخزن افغانی در تاریخ مؤلف خود نقل نموده، که زبان پشتو مأخوذ از دیوها که افغانها با ایشان در کار تعمیر بیت المقدس شرکت و همدستی داشته اند، هست. و خود افغانها مظهر و مدعی‌اند که عده از افغانها در دربار حضرت سلیمان (ع) و مصاحب و راز دارا بوده، و آن حضرت بر سیل رمز بلفظ پشتو با ایشان تکلم می‌نموده، و این ادعا و اظهار افغانها نیز در مخزن افغانی مندرجست. ولیکن از تکلم و تلفظ افغانها و جملات و محارّه ایشان الفاظ و لحن و لهجه فارسی جدید و پهلوی و ژند قدیم معلوم و چنان مفهوم می‌شود، که اکثر الفاظ فارسی به تغییر خفیفی و بعضی بلا تغییر لهجه در آن موجود است. چنانچه «انریبل» انگلیس در کتاب مؤلف خود می‌نویسد که دویست و

(۱) سقناق، کلمه ترکی است و در فرهنگ معین به معنی اختیارآمده است و گمان می‌کنم که در اصل به معنی ره‌ای‌گاه بوده است.

هجده (۲۱۸) کلمه از الفاظ افغانی با الفاظ فارسی وژند وپهلوی و سنسگرت و هندی و عربی و ارمنی و جوجیانی و عبرانی و بابلی مقابله شده ، در صدی ده کلمه با دیگر الفاظ مطابق نیامده ، از نود کلمه باقیه ، اکثر فارسی و بعضی پهلوی و برخی ژندی و چندی بعینه ژندی و پهلوی و اندکی سنسگرت و پنج و یا شش کلمه هندی بودند ، و از عبرانی که زبان اولی بنی اسرائیل است هیچ نبود . و همچنان دیگری صد کلمه از لفظ افغانی را از روی معنی با لفظ پنجابی تطبیق داده ، بجز شش کلمه دیگر هیچ مطابق نیفتاده است .

پس دلایل مذکوره مفید آراین بودن افغانهاست ، نه بنی اسرائیل و عرب و قبط بودن شان ، که خود را منسوب به خالد بن ولید سردار معروف قریش و عرب می نمایند . و لفظی را که بدان متکلمند از الفاظ قدیمه آریانه شان چون فارسی و ژندی و پهلوی با الفاظ مذکوره ، خلط و ملط^(۱) گردیده ، زبان جداگانه ای به روی کار آمده است .

و اینکه افغانها خود را بنی اسرائیل می دانند ، یحتمل که در حمله و یورش تکلث پلسر^(۲) پادشاه آشوریه و پسراو سلمنا صر بر بیت المقدس بنی اسرائیل مقهور گردیده ، پس از عرصه اندکی بخت النصر پادشاه

(۱) ملط ، به معنی اندودن و ممزوج کردن ، خلط ملط شدن = باهم مخلوط و ممزوج شدن .

(۲) تکلث پلسر ، (تکلات پلسر) یکی از پادشاهان قدرتمند آشور ، که از سال (۷۴۵) تا (۷۲۲) قبل از میلاد در بین النهرین (عراق کنونی) سلطنت کرد و بعد از او (سلمناصر) «شلم نصر» به سلطنت رسید . برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به : کتاب : تاریخ تمدن توین بی ، ترجمه یعقوب آژند چاپ تهران سال (۱۳۶۲) صفحه (۱۸۱ و ۱۹۱) .

كلده و بابل بنی اسرائیل رامضمحل و مستأصل و جمع كثیرى ازایشان را با حضرت دانیال (ع) اسیر نمود و دو قوم هریك بنیامین و یهود را از اسباط دوازده گانه بنی اسرائیل در شام و بیت المقدس رجعت کرده، دیگران جانب مشرق رهگرای هجرت و غربت شدند. و ازایشان قیس جدا علا و مورث اولای افاغنه، چنانچه از پیش اشارت شد، بدین اسلام مشرف و به عبدالرشید مستی گشت و از مخالطت با اعراب و غیره اقوام و قبائل مختلفه زبان عبرانی بکلی از افواه شان معدوم و منقّی گردید، ورنه دلیلی بجزاین سبیل، بر بنی اسرائیل بودن شان نیست.

و همچنین منسوب داشتن افغانها خود را به نژاد خالد بن ولید مأخذ و مدرکی بجز مخلوط و ممزوج شدن شان با اعراب که پس از بعثت حضرت ختمی مرتبت و ظهور دین اسلام عربها برایران و افغانستان مستولی و در جبال و کوه سلیمان و اوادیه و مزارع و مراتع متمکن آمده، افغانها که کلمه‌ای از لفظ عربی در کلام شان نیست خود را منسوب به عربها نموده، و بمثابه آنها که تاجیک و فارسی زبان شدند، افغانها این زبان را که بدان تکلم می‌کنند جدا گانه برای خود اخذ کردند، دیگر سندی ندارند که خود را از آریانی یا قبطی خارج نموده، بنی اسرائیل و عرب و نژاد مجهول را مجعول سازند.

اقوام و قبائل پشتون یا افغان

دانایان و تاریخ نگاران این قوم بزرگ و ملت سترک که اکنون لکهانفس و هزاران قبیله و خیلند، ابتدای شجره و سلسله نسب خود

را پس از ظهور دین اسلام از قیس عبدالرشید نام و شاه حسین^(۱) غوری گرفته، بر هفت اصل اصلی والحاقی قرارداد، و آن هفت اصل (۱) سربنی و (۲) غرغشتی و (۳) بیٹنی و (۴) مٹی و (۵) سروانی و (۶) گرژانی و (۷) اُسترانی اند. که هریک از جهت توضیح در فصل جداگانه با قبائل الحاقیه، رقم و اقوام متفرقه متکلم بلفظ افغانی، مرتسم می گردد تا هر کدام نزد خواص و عوام معلوم باشد.

(۱) انتساب پشتونها به شاه حسین غوری، سخنی است واهی و بی پایه که نه با عقل جور در می آید و نه با تاریخ.

فصل اول

قبائل قوم سربنی



(فصل اول)

قبائل قوم سربنی

اقوام و قبائل (۱) ترین و (۲) شیرانی و (۳) بڑیچ و (۴) اورمر و (۵) میانه از نژاد شرف الدین معروف بشرخبون پسر سربن فرزند قیس موسوم بعبدالرشید بوجود آمده، از اولاد و احفاد هریک چندین قبیله و خیل تولید و تشکیل یافتند. چنانچه قبائل تورترین و اسپین ترین وابدالی اکنون معروف بدُرانی وزیرک و پنجپای که (۱) پوپل زائی و (۲) بارک زائی و (۳) علیکوزائی و (۴) سدوزائی و (۵) نور زائی که شامل ادوزائی و اسحق زائی و خوکیانی و ماکو اند و مجموع یکصد و پنج خیل می باشند، از نسل ترینند که قبائل بزرگشان رقم شده می آیند.

فرقه سدوزائی

این فرقه بافرقه پوپل زائی پانزده هزار و دویست و پنجاه خانه و اکثر متصل شهر صفا واقع شش فرسنگی شمال شرقی شهرقندهار و اطراف رود ترنک و بعضی در شهرقندهار و چندخانه در پشاور و عده ای بادیگر ذریه ترین مخلوط و در ملتان و دیرجات و غیره مواضع ساکن و متمکن و احمدشاه از این فرقه که در سلک یساوان^(۱) نادرشاه افشار منسلک بود، به رتبه شاهی رسیده، افغانستان را از ایران جدا کرده،

(۱) یساوان واژه ترکی است به معنی: پیشخدمت، و سواری که ملازم امراء و پادشاهان باشد.

مملکت و سلطنت مستقل ساخت. و چهارنفر از اولاد او چون (۱) تیمورشاه و (۲) شاهزمان و (۳) شاه شجاع و (۴) شاه محمود، ودوی اول باخود احمدشاه تا لاهور و کشمیر و سند و پنجاب سلطنت نمودند، ودوی اخیر از استیلای رنجیت سنگه سکه پنجاب و لاهور و کشمیر را از دست داده، بر سند و افغانستان حکومت کردند، و سه نفر دیگر چون شهزاده کامران و قیصر و فتح جنگ درهرات و قندهار و کابل بلا سلطنت روز حکومت بسربردند، و از جمله اولاد شاه شجاع درلودیانه بکنار شرقی ستلج از انهار پنجاب می زیند. و این فرقه برکل قوم ابدالی حالا معروف بدُرانی فائق بوده، رقیمی بعنوان فرمان از یکی از سلاطین صفویه بسالاری و سرکردگی خود داشته اند که فرقه سدوزائی، خان ورئیس و سردار تمام قوم ابدالی و حاکم ایشانست.

فرقه پوپل زائی

این فرقه که در تعداد با سدوزائی یکی، و سدوزائی فرع آنست، اکثر در کوهستان شمالی قندهار، واقع متصل هزاره جات و عده ای در علاقه خاک ریز، و چیزی در چند موضع از مشرق قندهار، و چیزی در ذاکرد و بالاقرض و شور اندام و غیره، واقع جنوب و علاقه زارست، از مضافات گرشک، واقع کنار غربی نهر هیرمند، و دو موضع از گرمسیر و سه موقع از مغرب پایان ارغنداب و چند خانه در ارزگان هزاره که حکومت به ایشان اعطا فرموده، اقامت، و همه پیشه زراعت، و از دیگر افغانه نجات دارند.

فرقه بارک زائی

این فرقه (چهل وسه هزار و هفتصد و پنجاه) خانه و در علاقه ارغستان واقع جنوب قندهار و کنار نهر هیرمند و خشک میدان مقیم، و از جهت نیکو و عمده بودن مزرعه، قریب کل به زراعت روز بسر می برند. و بعضی دریابان به رنج و زحمت تحصیل مایحتاج معاش کرده، اکثر رمه و پیشه ییلامیشی دارند. و امیر دوست محمد خان از این فرقه بروی روز آمده، تا امان الله خان هفت تن از اولاد او، چون: (۱) امیر شیر علی خان و (۲) امیر محمد افضل خان و (۳) امیر محمد اعظم خان و (۴) امیر محمد یعقوب خان و (۵) امیر عبدالرحمان خان و (۶) امیر حبیب الله و (۷) امیر امان الله خان، فرمانروائی کرده، در انقلاب حبیب الله دزد^(۱) و پسر امیر الله سقا، از امان الله خان زمام امارت، به محمد نادر خان از احفاد سردار سلطان محمد خان برادر امیر دوست محمد خان منتقل شده، پادشاه فعلی اوست.

فرقه اچک زائی

این فرقه (هفت هزار و پنجاه خانه) و در کوه گوژک و اطراف آن متوطن، و اکثر تبعه انگلیس، و عده متصرف علاقه چوره هزاره، که حکومت به ایشان موهبت فرموده، و اکثر رمه داری، و در کوه خواجه عمران، و توبه،^(۲) گوسفند چرانی کرده، اشتران خود را دریابان شمال

(۱) حبیب الله بچه سقا از دزدان معروف و مرد شجاعی بود که در سال (۱۳۰۷) امان الله را سرنگون کرده و بر قسمتهایی از افغانستان مسلط گردید، دوران حکومت او (۹) ماه طول کشید و توسط نادر خان اعدام شد.
(۲) کوه توبه.

و شرق شورآبک چرایش داده، اندکی به زراعت و اغلب به سرقت و رهنی روز بسر برده، به غایت شریر و متمرّد و حرام خوار و بد کردار و زشت گفتار و کج رفتارند.

فرقه علیکوزائی

این فرقه (هجده هزار و هفتصد و پنجاه) خانه، و در علاقه جلدی واقع مشرق قندهار و شمال غربی و غرب خاص ارغنداب و پینجوائی و غیره مواضع غربی و شمالی علاقه خاکریز و کوhestان شمال و مغرب شمالی میمند و علاقه چگه و ساریان قلعه واقع کنار شرقی نهر هیرمند، و چند جا از جنوب شهر قندهار و بغنی و باغران واقع شمال غربی زمین داور و نوزاد و کنجاک از نفس زمین داور مقیم، و از ایشان در هرات و غزنین و کابل متفرّقانه ساکن، و اکثر پیشه زراعت و اندکی رمة دار، و صحرانوردند. و هم به نوکری و تجارت کسب و تحصیل معاش می کنند و مزارع متصرفه شان عموماً زرخیز و آقای اسدی^(۱) رئیس التّولیه فعلی خراسان از این فرقه و اولاد وزیر یار محمد خان است و هر دو فرقه

(۱) آقای اسدی، در زمان پهلوی اول نایب التّولیه آستان قدس رضوی بود، و غایله مسجد گوهرشاد در سال (۱۳۱۴) هجری شمسی به دستور او رُخ داد که در آن قریب (۴) هزار نفر از مردم مشهد و اطراف آن که تعداد زیادی از آنها خاوری بودند به شهادت رسیدند.

علت اینکه اسدی مذکور چرا چنین جنایت هولناکی را مرتکب شد، تاکنون دقیقاً معلوم نشده است، اما از آنجا که ملا فیض محمد اصل و تبار او را در این جا روشن ساخته است، بعید نیست که او بخاطر تعصب نژادی و یا مذهبی چنین جنایتی آفریده باشد. و به هر حال او بعداً توسط حکومت رضا خانی اعدام شد. برای آگاهی بیشتر از این به کتاب: «قیام گوهرشاد» نوشته واحد سینا مراجعه کنید.

نسوزائی و سرکانی از این فرقه درعلاقه چهل هزاره ازتوابع راولپندی و عدّه ازسرکانی درکُنرجلال آباد و علاقۀ دوابه و غیره توابع پشاور و چند خانه دربلوچستان و دکهن هند امرارحیات می نمایند و زرغونه نام مادر احمد شاه ازفرقه علیکوزائی بوده [است].

فرقه نورزائی

این فرقه نیز مثل بارکزائی (چهل و سه هزار و هفتصد و پنجاه) خانه و اکثر درگرمسیر و علاقۀ دهرات و کوهستان شمالی قندهار واقع متصل هزاره جات و فراه و اسفزار تاهرات و ریک واقع جنوب قندهار و سپیروان واقع مغرب آن و کنار شرقی نهر ارغنداب ساکن و متوطنند، و به زراعت و بیلامیشی^(۱) و صحرانوردی روزحیات بسربرده، رعایای سرحدیۀ تبعۀ دولت ایران را به سرقت، قتل و غارت کرده، مال و خون شان را شیعه و کافردانسته، حلال و مباح می پندارند، و همواره مباشرین فعل شده و می شوند. و عموم افاغنه و سنیان افغانستان بدین عقیده راسخ و همدستانند. الغرض رمۀ داران این فرقه بهار و تابستان در سیاه بند متعلق قوم تایمنی واقع متصل هزاره جات رفته، روز بیلامیشی بسربرده، در زمستان به مقام و موطن خود بازگردیده، راه جهالت و شرارت می سپارند.

(۱) بیلامیشی در ترکی اقامت کردن تابستانی را گوید، چنانچه قشلاق میشی به معنی اقامت کردن زمستانی می باشد.

فرقه علی زائی

این فرقه (بیست هزار) خانه و موطن شان مقابل فرقه علیکوزائی اتفاق افتاده حائل وحد فاصل هردو فرقه نهر هیرمند، و مزارع علیکوزائی اکثر رودبار و مساقات علی زائی کاریزیست و از فرقه علی زائی چند خیل در پنجاب و در نوزده موضع از علاقه چهچه تابع راولپندی مقیم اند.

فرقه ادوزائی

این فرقه (شش هزار و دو بیست و پنجاه) خانه و در علاقه معروف و دوجا از علاقه دهرات و سه موضع از گرمسیر متمکن و هریکی در اخلاق زشت و زیبا با همسایه خود مطابق و زارع و حارثند. (۱)

فرقه اسحق زائی

این فرقه (دوازده هزار و هفتصد و پنجاه) خانه و در مغرب قندهار به دامن ریک، واقع کنار نهر ارغنداب تا قلعه پست، و چند جا از پایان علاقه چگه واقع کنار شرقی نهر هیرمند و علاقه گرمسیر و فراه و اسفزار و لاش و جوین واقع جنوب شرقی هرات و شمالی سیستان و عده دهرات متمکن، و هزارخانه رمه دارشان در نواح بلخ و روز صحرانشینی و بیلامیثی بسر می برند. و اکثر این فرقه رمه دار و اقل زراعت کار و در اخلاق بعید از فطرت بشریت و قرین وحشت و جهالتند. (۲)

(۱) حارث از ماده حرث بمعنی زراعت، حارثند یعنی زاروند.

(۲) وقتی ملا فیض محمد کاتب از شرارت، و حشیگری، جهالت، لجاجت و تعصب اقوام افغانستان با تلخی یاد می کند، از روی کینه و عناد نیست، بلکه از روی دلسوزی و تأسف است که چراملتی به این شجاعت و دلوری چنین غرق جهالت و تعصب باشند و راه سعادت را از راه شرارت تشخیص ندهند؟ او دلش

فرقه ماکو و خویانی

این دو فرقه (هزار) خانه و از حصه ملک جداگانه قومی محروم بعضی در قندهار و برخی در بین قوم نورزائی و نبذی^(۱) در قلاع غربی شهر غزنین متصل دره قیاق و گلپوری قوم بیات ساکنند و از فرقه خویانی در دو جا از نواح قندهار به نام خویانی بزرگ و کوچک متفرقانه مقیم. و متوطنین غزنین شان بنام ماکوان معروفند و بعضی از مردم درانی ایشان را پسر خوانده نیاکان خود پنداشته، شریک نژاد خویش نمی شمارند و ایشان از قلت عدد در بین سائر افغانها بحالت مغلوبیت زیست می نمایند.

فرقه اسپین ترین

این فرقه (چهار هزار) خانه و در اودیّه سه گانه^(۱) ژور و^(۲) تل و^(۳) چتیالی واقع متصل ملک قوم کاکر متوطن و با وجود فاصل بین باتورترین یکی و هر سه موضع مسکونه مذکوره شان با هم پیوسته و اراضی و مزارع تل و چتیالی در ربیع^(۲) و دخل با زمین سیوی^(۳) موافق و هوای سیوی با آنکه بدو زخ دنیا معروفست گواراتر و نیل نیکو به اندازه

می خواهد که همه طوایف افغانستان مردمان با فرهنگ و انسانهای پاک و با اخلاق اسلامی باشند.

(۱) نبذ: گروه اندکی را گوید.

(۲) ربیع: نمو کردن، و فزونی حاصل کشت و زرع (فرهنگ عمید).

(۳) سیوی فعلاً در خاک پاکستان قرارداد و تقریباً منطبق با کویته فعلی می باشد.

تجارت از آنجا به عمل می آید.

فرقه تورتین

این فرقه (هفت هزار و پنجصد) خانه و در علاقه فوشنج واقع در بین کویته و سلسله کوه چمن موطن و مسکن دارند، و فوشنج هموار و در جنوب ملک قوم درانی اتفاق، و در دست استعمار انگلیس، به فاصله کوه گوژک افتاده، از جانب مغرب بعلاقه شورآبک موطن قوم بڑیچ و از طرف جنوب به کویته که محدود به کوه تگه تو^(۱) واقع مابین آن و ملک قوم کاکراست، محدود و در طول هشتاد و در عرض چهل میل وسعت دارد. و بر علاوه فرقه تورتین پنج هزار خانه از سید و همسایه قوم کاکر که مجموع دوازده هزار و پنجصد خانه باشد، در آن متوطن و از سادات تجار با ثروت بد آنجا زیست و معیشت نموده، اهالی تورتین به زراعت و قلبه رانی^(۲) گاو و اشتر تحصیل امر مؤنت می کنند.

فرقه شیرانی

این فرقه تخمیناً (بیست هزار خانه) و در بین ملک قوم وزیر و درّه گوئل و علاقه ژوب از موطن قوم کاکر و دامن پایان سلسله کوه سلیمان مقر و مقام دارند و از این فرقه در دیگر مواضع نیز مقیم است که ذیلاً رقم می شود و در جبال متوطنه این فرقه انواع اشجار عمارتی و مثمره از قبیل انار و صنوبر و گردو و زیتون بکثرت و قابل تجارت

(۱) کوه تکه تو: یعنی کوهی که دارای آهو و بیزکوهی می باشد، این نام یک نام هزارگی است گمان می کنم که یادگاری باشد از دوران سکونت هزاره در سند در زمان حکومت ارغونیه و ترخانیه.

(۲) قلبه رانی کردن: شخم زدن و شیار کردن زمین زراعی.

موجودند چنانچه اکثر شیرانیها، تیربزرک و تختۀ پهنّا^(۱) از راه تجارت درکلاچی [کراچی] و دیره اسماعیل خان حمل و نقل داده، می فروشند و راه ذهاب و ایاب افاغنه کوچی در دامان و افغانستان به زمستان و تابستان از میان این فرقه و خودشان تبعۀ انگلیس است.

فرقه بابر از شعبۀ شیرانی

این فرقه (پنجهزار و هفتصد و پنجاه) خانه و جانب جنوب موطن قوم میان خیل ساکن و حصۀ مغربی ملک مسکون شان کوهستان صعب و سختی اتّفاق افتاده، ازین ملک ایشان راهی موسوم به غوای لاری^(۲) (راه گومل) بجانب افغانستان مفتوحست. و همه این فرقه بجز شعبۀ اُسترانی در دامان و علاقۀ چودوان بخاک مستعمرۀ دولت انگلیس مقیم و به تجارت مواظب و معدودی در شهر قندهار، و چند خانه در سوزنای از نواح آن متعلق به ارغنداب و اطراف کابل و لهوگرد و سرخ رود جلال آباد و درۀ کُتر سکنی و مقام دارند و تمامت این متفرقات شان از (هشتصد) خانه افزون نیستند و عموماً نسبت به دیگر افاغنه صالح ترند.

فرقه هریپال از شعبۀ شیرانی

این فرقه عدۀ قلیله و در کوهستان جنوبی درۀ گومل به محاذ علاقۀ «وانه» ساکن، و در رسم و رواج با دیگر شیرانیها مطابق، و در

(۱) منظور چوب چار تراش است، که از زمانهای دور تا کنون فروش آن ادامه داشته است، و جنگلزارهای جنوب کشور دارد، از جنگل خالی می شود.

(۲) «غوای» به لفظ افغانی (پشتو) گاو و «لاری» راه گویند و «مل» جانب دار را خوانند پس گومل تقدیراً جانب گاو مستعمل می شود. (این حاشیه از مؤلف است).

اخلاق کم آزار، وبه کار زراعت مشغول و گرفتار و رهسپارند .

فرقه جلوانی از شعبه شیرانی

این فرقه اندک ، و در مواضع ملحقه به کوهستان متوطنه عامه شیرانیها و چند جای هندوستان مقیم اند و از قلت احصائی و تعداد در شمار قبائل بزرگ افغانه در نمی آیند.

فرقه بڑیچ

این فرقه (سه هزار و هفتصد و پنجاه) خانه و در علاقه شورآبک که از طرف شمال به ملک قوم درانی و از جانب جنوب به سلسله کوه مقبوضه قوم براهوی بلوچ و از سوی شرق به کوه خواجه عمران و از جهت غرب به بیابان ریگ محدود است ، ساکنند . وساحت سطحیه این محدوده ، درطول و عرض قرب هفت میل ، و جنوب مائل به غرب در تصرف بلوچهاست . رود لوره که مجرایش در دشت فوشنج و از شمال جانب جنوب جاریست . این علاقه را آبیاری می کنند . و این فرقه چهار دسته ، و هر دسته سر کرده جداگانه از خود دارد . و از قلت اسپ با شتر سواری معتاد ، و چند از ایشان در علاقه رود بارپلالک ، واقع کنار نهر هیرمند متصل سیستان ، و چند خانه در قلعه بست واقع چخانسور سکنی دارند . و خرابه قلعه بست که قشلاق گاه سلطان محمود سبکتکین بوده ، درکنار شرقی نهر هیرمند واقع ، و در وقت باریدن باران از آنجا بعضی لایحه بخط کوفی و نگین یا قوت و فیروزه به دست می آید .

فرقه اورمڑ

مولد و مسقط الرأس این فرقه موضعی ازکوه سلیمان بوده که

اکنون در تصرف قوم مسعود وزیری و شهرکانی گورم از مستحادثات فرقه اورمزی در علاقه بدر مسکونه قوم مسعود موجود است. و حالا نیز پنج قبیله از فرقه اورمز، چون: (۱) خیکنی هفتاد پنج خانه، (۲) خرّم جانی پنجاه خانه، (۳) ملاتائی هفتاد و پنج خانه، (۴) و بیکنی دویست و پنجاه خانه، (۵) جرانی بیست پنج خانه، مجموع چهار صد و هفتاد و پنج لانه در آنجا که مسکن قدیم شان است، مقر و مقام دارند. و بقیه از تغلب و استیلای قوم وزیری ترک وطن و هجرت اختیار کرده، در قریه برکی برک لهوگرد و علاقه پیشاور، وعده در هندوستان مسکن گزیده، از هم جدا و پراکنده، روز بسر می‌برند. و تعداد خانه و نفوس شان در هر جا که هستند داخل احصائیه اهالی آنجا نیستند. و به زراعت تحصیل مایحتاج معیشت کرده، به حالت مغلوبیت می‌زیند. و از جمله سکنه کانی گورم شان به ذلت و زیردستی قوم وزیری روز حیات بسر می‌برند. و قاطنین کانی گورم و لهوگرد ایشان به زبان غریب و عجیبی مرکّب از افغانی و هندی و فارسی و پنجابی و کشمیری در بین خود تکلم می‌کنند^(۱) و اگر چندی بگذرد یحتمل که به مثابه دیگر افغانها که لفظ خود را به رمز و شفر قرار داده حضرت سلیمان (ع) چنانچه گذشت نسبت می‌دهند اینان نیز به پیغمبری نسبت دهند و عجب تر اینکه لفظ خود را به رمز حضرت سلیمان (ع) نسبت داده، بنیاد نسب خود را در ظهور اسلام می‌نمایند. و کتابهای معموله در

(۱) زبان «اورمزی» آنقدر از زبان پشتو فاصله گرفته است که فعلاً زبان مستقلی به حساب می‌آید و در میان طوایف اورمز سکنه لوگر رواج دارد.

نژاد مجهوله خود رقم کرده، خویش را مجهول النسب و مجعول الحسب و می دارند.

فرقه میانه از نژاد سربن^ط

این فرقه از (ده تاپانزده و بیست) خانه در هرجا متفرقانه، منزل و مأوی دارند. و از جمله قبیله توغ از این فرقه در نواح موطن قوم بنگش که شیعه و ساکن علاقه کوها^ط مقبوضه انگلیس اند، متمکن، بقیه در اطراف قندهار و قبیله کهتران از این فرقه در علاقه گرانگ متوطن و شیخ چشتی که مرقدش مزار خواص و عوام و در قصبه توسه از توابع دیره غازیخان است از این قوم بوده، و هم فرقه غرشین رانست به اولاد میانه داده می گویند که غرشین شخص صالح و متعبد بوده، کوه خشکی به دعایش سبز گردیده، چون به لفظ افغانی «غر» کوه و «شین سبز» را گویند، او و اولادش بغرشین معروف شده، اکثر ایشان در علاقه کوهستانی قندهار بمنزله استانه توقف و قرار دارند. و چند خانه از ایشان در موضع غرشین واقع علاقه برهان از توابع راولپنڈی مسکن گزینند.

فرقه دوم افغانه سربن^ط

فرقهائی که تا اینجا رقم و بفرقه میانه ختم شد، از نژاد شرخبون موسوم بشرف الدین پسر سربن بودند و از این جابه ترقیم فرق افغانه سربنی که از اولاد خرشبون موسوم بخیرالدین پسر دوم سربنند پرداخته، تذکر میدهد، که از اولاد خرشبون پانزده قبیله و از هر قبیله ای چندین هزار خانه به روی روز آمده، موجودند.

فرقه کمال زائی

این فرقه به دو حصه مشران (بزرگ) زائی و کشران (کوچک) زائی منقسم، و در موضع طورو و هوتی مردان از توابع پشاور ساکنند و احصائیه خانه و نفوس شان در دست نیامده، معین و مرقوم نگشت. و اراضی و مزارع هر دو حصه در ابتدا مساوی بوده، اکنون خوردک زائی هم در تعداد نفوس افزون و هم زائد از نصف مزارع و مساقات را مالک و متصرفند.

فرقه اما زائی

این فرقه در کنار رود سدهوم از توابع پشاور مقیم، و قرب دوهزارخانه از ایشان در موضع چَرُورِی و نُکُری از علاقه مهابن متعلق بکوهاٹ متوطنند و به زراعت و فلاح و اطاعت انگلیس روزبسر می برند.

فرقه اتمان زائی

این فرقه در جزء شرقی ملک قوم یوسف زائی بکنار نهر اباسین و دامن جنوبی کوه مهابن و مواضع تُوپِی و مینی و کوٹَه از علاقه گرهاری و کهبل واقع کنار غربی نهر اباسین و توریله و چندی از ایشان در علاقه گندگهر و هرو متوطن، و عده ای در کلابٹ از ضلع هزاره^(۱) متعلق به راولپنڈی ساکنند. و در تعداد نفوس و احصائیه خانه زیاد، و با اهالی

(۱) ضلع هزاره: منطقه وسیعی را شامل می شود و از شمال لاهور تا چترال را دربر می گیرد و مسکن طوایف چچ هزاره می باشد. این هزاره ها با هزاره افغانستان از یک تبارند ولی چچ هزاره با زبان اردو و پشتو سخن می گوید و مذهب تسنن دارد و با پشتونها و دیگر طوایف همجوار شان زاد و ولد کرده اند.

هر علاقه و موضع به قید حسابند، و جداگانه بشمار نیامده‌اند.

فرقه کنازائی

این فرقه در مواضع متوطنه فرقه اتمان زائی ساکن، و باهم مخلوط، و در احصائیه خانه و نفوس بایکدیگر مربوط، و همچنین فرقه علیزائی عده زیاد، و بافرقه اتمان زائی خلیط، و در تعداد باهم ملیطند.

فرقه سدوزائی و عمرخیل

این دو فرقه شامل فرقه زلوزائی و فرقه درّی زائی، و در مواضع زهده و هند و صوابی و مانیری و هردو مرغوز که انفیة مطبوع و مرغوب به اندازه تجارت از این دو محل بعمل می‌آید. و ٹهند و کارمناره و کلابٹ و پنجتار و چگلئی مقیم و متوطن، و احصائیه خانه و نفوس شان با سائر قاطنین^(۱) مواضع مسطوره از فرقه‌های دیگر ثبت و ضبط و همه مطیع و تابع دولت انگلیس و از ملیت افغان برکنارند.

فرقه رزّ یارخر^(۲)

این فرقه شامل فرقه‌های خضرزائی و محمودزائی و هر سه فرقه با اتمان زائی و کنازائی و سدوزائی چهار حصّه، و همه معروف به قوم مندر یا مندهن، و در موضع سدهوم واقع کنار رود، و علاقه یوسف زائی و علاقه چمله و کوه مشرق سدهوم، و جزء شمالی مهابن پنجتار و چگلئی و حصّه شرقی قوم یوسف زائی ساکن، و تعداد نفوس و احصائیه خانه

(۱) قاطنین = ساکنین و باشندگان.

(۲) « رزّ یارخر » با حای سه نقطه ثای افغانیست، و رزّ تلفظ می‌شود (شرح از مؤلف).

آنانیکه ازپیش گذشت، بااینان درجمع قوم مندر محسوب، واز رعایای نواح و توابع پشاور و ازتجامع و تعاون و تعاضد افغانیت خارج و مطیع انگلیسند.

فرقه یوسف زائی

این فرقه شامل فرقه اکوزائی و رانی زائی، و هر سه باهم در سلسله دور و دراز کوه هندوکش واقع شمال پشاور، که سوات و بئیراز علاقه جات بزرگ و پرجمعیت آنست، متمکن، و هم در علاقه پنجکوره متوطن، و با همه اولاد مندر، یک ملیان ^(۱) و دو بیست و پنجاه هزار خانه، و رعیت انگلیسند.

فرقه ککیانی

این فرقه شش هزار و دو بیست و پنجاه خانه، و اکثر در موضع دو آب و واقع بین نهر کابل و نهر سوات ساکن، و متعلق پشاور و تابع انگلیس، و از قوای اجتماعی افغانیه خارجند.

فرقه تورکلانی

این فرقه چهار حصه و (پانزده هزار) خانه، و در مواضع چارمنگ و براول و ناوگی و جندول و میاکلی از علاقه باجاور ساکن، و علاقه باجاور که پس از تعیین و تحدید حدود فاصله انگلیس و افغانستان در عهد عبدالرحمان خان، ضمیمه محال استعماریه انگلیس شد، هموار و در طول بیست و پنج و در عرض دوازده میل، و وسعت ساحت سطحیه اش سه صد میل اتفاق افتاده، گندم ریزه و حاصل خیز است. و علاوه

(۱) ملیان = میلیون.

از فرقه ترکلانی که در نفس آن مقیمند. در بطن کوه [و] شمال آن از قوم کافر سیاه پوش جدید الاسلام مقام دارند. و پنجهزار نفر از قوم صافی و سی و هفت هزار و پنجاه نفر از قوم تاجک و پنجهزار نفر از قوم شنوار، مجموع چهل و هفت هزار و پنجاه نفر در هردو کنار نهر باجاور مقام و مقرر دارند. و در اطاعت انگلیس روز افتراق قومی بسر می‌برند.

فرقه قوم صافی

این فرقه شش حصّه چون: (۱) قندهاری و (۲) مسوود و (۳) گریز و (۴) دُهیِر و (۵) کاکای زائی و (۶) خاوی خیل و (پانزده هزار) خانه اند و خود را افغان سربنی می‌پندارند. و بعضی ایشان را برادر یا اولاد پسر غلزائی و برخی الحاقی می‌شمارند. و در موضع سورکمر باجاور واقع بین موطن فرق ترکلانی و مهمند و اتمان خیل، و در لمقان^(۱) و تکاب واقع شمال شرقی کابل، و کُنَر، جلال آباد، یکی دو خانه در دیهات سوات ساکن و مقیمند. و در انقلاب پسر سقاء به نسبت شهزاده عنایت الله خان که مادرش از خاندان معاذالله خان رئیس قوم صافی تکاب بود، اهالی این علاقه به تحریک پیر محمد خان و غلام محمد خان پسر و نواده معاذالله خان طریق معاندت و عدم اطاعت برگرفته، به امید امداد مردم جلال آباد که پیام معاضدت و وصول خود را به معاونت شان داده بودند، با قشون پسر سقا دو سه جنگ مردانه کرده، از نیامدن جلال آبادیان در هربار مغلوب و منهزم و در پایان کار مقهور و مستأصل گردیدند. و عبدالغفور پسر محمد شاه از خاندان معاذالله که

(۱) لمقان = لغمان امروزی.

از رقابت غلام محمد عمزاده خود نخست جانب داری پسر سقا و مخالفت امان الله خان اختیار کرده، با او این معاونت‌ها نمود، اخرا الامر از سؤ کردار سقائیان روی از انقلابیان برتافته و شب درخفاء از دست سقائیان کشته و در صندوق انداخته، پنهان مدفون گشت. و کيفر نمک حرامی خود را که سالها از نعمت حکومت پرورش و نوازش دیده بود کشید.

فرقه غوریاخیل

این فرقه شامل قبائل هفت گانه: (۱) مهمند (۲) داودزائی و (۳) خلیل و (۴) چمکنی و (۵) زیراتی و (۶) کوکو و (۷) موسی زائی، و در جبال و آودیه و نشیب و فراز بین پشاور و باجاور و در میان نواح پشاور و کوهستان سرحد جلال آباد متوطن و متمکن اند. که انشاء الله هریکی در جای خود با احصائیه خانه و نفوسش رقم می‌شود.

فرقه مهمند

این فرقه منقسم به دو حصه بر (بالا) و کوز (پایان) و حصه کوز در میدان پشاور مقیم و پانزده هزار خانه، و تابع انگلیس، و در رسم و رواج مخالف بر مهمند است. و بر مهمند در درجات سلسله کوه از مغرب کوه موطن فرقه اتمان خیل تا نهر کابل و دره خیبر و نهر کاشغر، که دریای کُتر و کامه و گوشته باشد، و موضع پندیالی ساکن، و دوازده هزار و پانصد خانه و دارای سی و هفت هزار و پنج صد مرد نبرد و معروف به افاغنه سرحد آزادند که عبدالرحمان خان قبول تعیین خط فاصل سرحد و تحدید حدود را با انگلیس مشروط به آزاد بودن اقوام و قبائل

سکنه جبال سرحد کرده ، وقرار داده بود که حکومت افغانستان وانگلیس باایشان مداخلت نکنند . رئیس این فرقه اولاد سعادت خان سکنه لعل پوره بوده ، اکثر مردم این فرقه به زراعت و بعضی به رهنزی و سرقت و برخی بفروش مروحه (بادبزن) و بوریا و نعلین که از گیاهی موسوم به «مزر» میسازند . تحصیل لوازم معاشیه خود را نموده رهنورد عدم اطاعت انگلیس اند و همواره با آن دولت روز نبرد سارقانه بسر می برند . واز جمله دو قبیله پیشه رمه داری دارند ، ودر بهار وتابستان به هزاره جات روز ییلامیشی بسر برده ، ودر زمستان به موطن خود شده ، به مکاری و غیره مواظب و مشغول می شوند . و اکنون محمد نادرخان از عدم پول ، خود را از تهیه اسباب و ادوات سلطنت عاجز دیده ، شرط آزادی قبائل سرحد را از میان بر داشته ، اختیار مداخلت و تصرف آن رابه دولت انگلیس وا گذاشته ، شانزده میلیون پول نقد مخفیانه از آن دولت ، با هفت هزار میل تفنگ و به قدر ضرورت فشنگ اخذ ، ودر این موضوع هم او وهم دولت انگلیس خبط کرده ، افغانستان رابا عدم تأمین داخله و شورش قبائل متمرده ، جولانگاه نبرد روس با انگلیس قرار دادند . و امید که درپیش آمد محاربه ایران مالک حق طلق خود شود .

فرقه داود زائی

این فرقه (دوازده هزار و پنجاهصد) خانه ، و (پانزده هزار) مرد جنگجو ، و مقیم میدان پشاور و چند خانه در قندهار ساکن و باعده ای از قوم مهمندبه محله بردرانی در تحت ریاست خاندانی قوم شنواری روز

بسر می‌برند و چندی در کوه‌دامن کابل و چاریکار به تجارت و زراعت امر ارحیات کرده، در انقلاب پسر سقا مرتکب شرارت شده، بنهب و غارت دلیران قوم و زیری و جاجی دچار و گرفتار پنجهٔ انزجار شدند و چند خانه در تیراه مأوی دارند.

فرقهٔ خلیل

این فرقه (هفت هزار و پنجصد) خانه، و پانزده هزار مرد پر خاش جوی دلیرانه و در میدان پشاور لانه و کاشانه دارند. وعده‌ای با چندی از مهمندها در شهر قندهار معرّزانه روز حیات بسر برده و می‌برند.

فرقهٔ چمکنی

این فرقه (دوازده هزار و پنجصد نفر) و در کوه سفید واقع شمال علاقهٔ کُرم، و آبادانی بزرگی در علاقهٔ پشاور مسکن دارند. و اراضی متملکهٔ شان بارانی و گندم و جو و جواری بعمل می‌آرد و عسل و روغن زرد به کثرت در دست آمده، از راه تجارت در کُرم و کوهات برده، می‌فروشند، و با قوم متگل عداوت ذاتی دارند.

فرقهٔ زیرانی

این فرقه اندک و در جلال آباد و غیره نواح با قوم تاجیک مخلوط و متفرّق روز بسر برده، به شمار افغان داخل نیستند.

فرقهٔ ملاگوری

این فرقه (هفتصد و پنجاه) خانه و در موضع تاتره، با قوم مهمند مخلوطانه مقیم‌اند. و به سرقت و زراعت تحصیل امور معیشت کرده، به شرارت و لجاجت روز به شب جهالت و شب به روز ضلالت می‌رسانند.

فرقه زمند یا جمند

این فرقه از نسل زمند پسر دوم خرشبون فرزند سرین^ط، و شامل فرق پنجگانه: (۱) خویشگی (۲) کتانی (۳) وبنگی زائی (۴) و محمد یا ممن زائی (۵) و توحی، و در مواضع متعدده مختلفه، چون ملتان هند و غوربند کابل و زمینداور قندهار و بلده قصور واقع مشرق لاهور، و فرقه برگلی از شعبه شان در طرف مغرب لاهور و لرگلی شعبه فرقه دیگرشان جانب شرق قصور و قصبه خورجا و قصبه تانده و علاقه فوشنج و قندهار و غیره مواضع، متفرقانه ساکن و متمکنند. و یک آبادانی بزرگ در هشت نگر پیشاور و چند خانه در شمال نهر کابل متصل قوم مهمند سکنه کوه و دره خیبر سکنی و مقر دارند. و فرقه محمد زائی از ایشان در چارصده و تنگی و نوشهره و پڑانگ از قریه جات هشت نگر ساکنند. و تعداد خانه و نفوس شان داخل احصائیه اهالی هر موقع و مقام که جا و مأوی دارند ثبت است.

فرقه کانسى

ازین فرقه قبائل هفتگانه شنوار چون: (۱) شیخ مل خیل و (۲) خوگاخیل و (۳) میردادخیل و (۴) پیروخیل و (۵) سنگوخیل و (۶) سرکی خیل و (۷) سلمان خیل، که باشندواریان سکنه با جاور و دره شیگل و کُتر (دوازده هزار و پنجمصد) خانه در شمار، و بجز قاطنین مواضع مذکوره، باقی در بطن کوه سفید واقع جنوب جلال آباد، و نواح قریبه خیبر بافرقهای افریدی و اروک زائی ساکن، و ازینرو خیبری نیز نام برده می شوند، و بغایت شریر و در سرقت و قتل و غارت بی نظیراند. و ازین

فرقه بجز همین هفت خیل اشرار شنوار دیگر کسی در افغانستان نیست و نخست نائره انقلاب رادر سنه (۱۳۰۷) شمسی هجری همین فرقه به تحریک و تحریش (لارنس انگلیس) که به تغییر لباس و هویت در بین شان داخل شده، به اظهار اوامیر و نواهیه دینی، اغوا کرد دامن زن التهاب شدند، و شهر جلال آباد و عمارات عالیه دولتی را که نمونه عمارات اروپائی بودند و عظمت ترقی دولت و زینت مملکت و مدنیت ملت را در انتظار خودی و بیگانه نشان می دادند، آتش زده، و سوخته، ضیاع و متاع اهالی شهر، واثاثه و قورخانه دولت را غارت و خراب نمودند. و در عین حال اشتعال آتش قتال و جدال این فرقه، دد خصال، اهالی کوه دامن و کوهستان شمالی کابل به اغوا و القای ایمپرز سفیر، و شیخ محبوب علی از اعضای سفارت انگلیس، که در هفته یک و دو روز بنام و بهانه تفریح در استالاف و فرزه و شکرده و قلعه مراد بیک و سرای خواجه و چاریکار و غیره از مدتها رفته و روز را بسر برده، طریق تحریک و ترغیب بزرگان قومی را به شورش و انقلاب می سپردند. و هم وزراء و مأمورین خائن و غدار برخلاف امان الله خان رهسپار گردیده، و در خفا ملت را بر ضد او دلالت کرده و می کردند و دین را مایه و ماده آمال فجیعت اشتمال خویش ساخته، سالار اهل شقا پسر سقاء را امیر خوانده، امان الله خان را از مملکت براندند. و دولت و مملکت و ملت را بریاد فنا دادند. ^(۱) و دولت جدید الاستقلال را که در اقطار و انتظار

(۱) حکومت امیر امان الله خان علی رغم معایب بی شماری که داشت، لااقل متوجه این نکته شده بود، که پیشرفت و ترقی، از طریق ترویج و توسعه دانش

عرض اندامی کرده بود ، چنان از بیخ و بن برانداختند که اگر سیاست عمیقۀ سریع التغیر همسایۀ شرقی ^(۱) و شمالی ترک غرض خصوصی خود را کرده ، افغانستان را بحالش گذارند ، تا پنجاه سال به حالتی که داشت ، نخواهد رسید. و حال آنکه هردو همسایه موصوفه از رقابت هم، لحظه و لمحۀ آرام ننشسته ، برای حصول مدعای خود آسوده و راحت نخواهند گذاشت. ^(۲) الغرض از فرقۀ کانسی هفتصد خانه درگوشۀ غرب جنوبی کویتۀ بلوچستان ، درقلعۀ بزرگ قصبه آسیای متصل به شهر که به نسبت اتصال آن محلات قریبۀ متصله اش ، معروف به کانسی رود است ، منزل و مقام دارند. و هم چندی دردکهن هند ، روز افتراق قومی بسر میبرند

امکان پذیراست. اما با روی کارآمدن بچه سقا تمام برنامه ها بهم ریخت ، و هرچ و مرج بوجود آمد ، و او هم بیش از (۹) ماه نتوانست حکومت کند ، سرانجام نادرخان به قدرت رسید ، و یکی از سیاه ترین دوران تاریخی افغانستان آغاز گردید .

(۱) مراد از همسایه شرقی انگلیس و از همسایه شمالی روس است . و اینکه چرا از انگلیس به شرقی تعبیر کرده است ؟ شاید بدان جهت باشد که انگلیسی های مقیم هند ، اغلب از طریق جلال آباد که در شرق کابل است ، وارد پایتخت افغانستان می شدند .

(۲) گذشت زمان ثابت کرد که ملا فیض محمد کاتب حق داشته است که از مداخلۀ خارجی به افغانستان نگران باشد ، و ای کاش زنده بود و می دید که روسها چه به روزگار ملت افغانستان آوردند .

فصل دوم

قبائل قوم غرغشتی



فصل دوم

قبائل قوم غرغشتی

این قوم از اصول هفتگانه افغانه، شامل هفت فرقه چون: (۱) دانی و (۲) بابی و (۳) مندو و (۴) کاکړ و (۵) ناغر و (۶) پٹی و (۷) داوی است. که ذیلاً باموطن و مسکن و احصائیه خانه و تعداد نفوس هریک ذکر و رقم و مجملأ مرتسم می شود، که دانی پسر غرغشت بن قیس عبدالرشید، مورث اعلای فرقه‌های چارگانه (۱) کاکړ و (۲) ناغر و (۳) پٹی و (۴) داوی و دو پسر دیگرا و (۱) بابی و (۲) مندو قوم منفرد، و اولاد هریک بنام خودش معروفست. چنانچه رقم شده می آیند.

فرقه کاکړ

این فرقه اگرچه نزد بعضی یک ملیان و یک کرور^(۱) و سه صد هزار و نزد برخی یک کرور و چهار صد هزار نفر احتمالیست، اما اصح و اقرب بصواب هفتصد و پنجاه هزارتن، معادل یک کرور و دو یست هزار نفر، و در کوهستان وسیعی که در هریک از طول و عرض صدمیل، و در بین ملک قوم غلزائی و بلوچستان و موطن قوم درانی از افغانه قوم سربنی و حصه‌ای از کوه سلیمان اتفاق افتاده و از جانب شمال به سرحد جنوبی قوم غلزائی و از طرف شمال مائل بغرب بعلاقه ارغستان قوم درانی تابعه قندهار و از سوی جنوب به بلوچستان و از جهت شرق به شاخی از کوه سلیمان محدود و ضمیمه مستعمرات انگلیس است، ساکن و متوطنند. و مواضع بزرگ مسکونه این فرقه وادی برشور، و هته واقع شمال شرقی کویته بلوچستان که آب مهنای^(۲) گوارای آن

(۱) یک کرور معادل پانصد هزار.

(۲) مهنّا: از ماده هنی، به معنی لذت بخش، دلبذیر و گوارا.

را از چند آسیای جدید الاحداث گذرانیده، به ذریعۀ لوله در شهر و بازار،
و عمرانا [عمرانات] و عمارات جاری و ساری ساخته و کنجوغی و بوری
و مواقع کوچکش ترغری و سینته و ژور و کوسه و صحرا و کوته و توده اند.
واهایی اینفرقه به زراعت و رمة داری امرار حیات می کنند.

فرقه ناغر

این فرقه اندک و با کاکر مخلوط و در احصائیۀ خانه و تعداد نفوس
با هم محسوب و بلاموطن جداگانه اند.

فرقه پنی

این فرقه قرب (یکصد هزار) نفر و در علاقۀ سیوی از متصرفات
مستعمرة انگلیس، ملحق با فرقه کاکر، متوطن و اکثر رمة دار و در علاقۀ
چخن و کندر چرایش دواب و مقر دارند. و از راه بیلامیشی در افغانستان
نیز آمده و در هزاره جات رفته، بخریف^(۱) بر می گردند. و عدۀ علاقۀ
گزرگ و ارغنداب هزارۀ جاغوری را به امر حکومت متصرف شده اند.

فرقه داوی

این فرقه معروف به خونندی و الحاقی و اندک و مشمول فرقه کاکر
و در تعداد با هم محسوبند، و در مخزن و غیره کتب تاریخ و شجرۀ مدونه
نسب افغان، در وجه تسمیۀ فرقه خونندی، رقم و ثبت کرده اند که داوی از
راه تجارت در خجند رفته، ضعیفۀ ثیبۀ جمیلۀ را با سید حسن نام پسر
صغیرش همراه آورده، او را بر بستر مناکحت و ضجیعت خویش کشید.
و سید حسن به مفاست و سرقت و آخر الامر با نابت گرائیده و زن

(۱) خریف: پاییز.

خواسته، چار پسر باز گذاشت. و اولاد آنها معروف به خجندی و رفته رفته بلفظ افغانی بخوندی مبدل شدند. و عبدالهادی پسر عبدالواحد از فقرای این فرقه در عهد امان الله به رتبه وزارت رسید.

فرقه بابی پسر دوم غرغوشت

این فرقه سه هزار و هفتصد نفر در قندهار و قلات نصیر بلوچستان رهسپر تجارت و باثروتند.

فرقه مندوخیل ذریه پسر سوم غرغوشت

این فرقه در هر دوکنار وادی علاقه ژوب^(۱) که از ابتدای سلسله کوه هند و باغ و مشرق مائل به شمال آن تا نقطه متصله سرماغه گومل اتفاق افتاده است، مقیم، و جم غفیر^(۲) و مطیع انگلیس اند. و این علاقه که افاده زراعت از رود کوچک ژوب می کند، از طرف شمال به حد جنوبی کوه سیوناداغ^(۳) و جنوب سلسله کوه و دره گومل که در بین ژوب

(۱) ژوب در اصل جوب بوده که یک واژه هزارگی است به معنی: دژست، برابر، و روبراه، جوب آمدن = قالب شدن، و برابر آمدن.

(۲) جم غفیر: گروه بسیار از مردم.

(۳) سیوناداغ: این نام یک واژه ترکی است، داغ در ترکی به معنی کوه می باشد. عجیب است که در جنوب افغانستان از حدود کویته تا قندهار و خوست و گردیز، گاه به اسامی ای برمی خوریم که اصالت ترکی دارند، از قبیل: ساروداغ، سیوناداغ، اسپه بلداغ (سپین بلداک)، تکه تو چنانچه گذشت، توچی، بلاغ که در ترکی بمعنی چشمه است، التمرور (آهن سرخ) نام منطقه ای در لوگر و نام قومی از هزاره ها، ارگون که به صورتهای ارقون و ارخون نیز تلفظ می شده است، کول که در اصل قول بوده، جدران که در مغولی به معنی مردم پست است و جمع آن جدرات است، بلندکاش که در اصل بلندقاش بوده و قاش چمن را گوید و هکذا. وجود این نامهای انگریز نکته است که در گذشته های دور، در جنوب افغانستان اقوام ترک زبان سکونت داشته اند.

و علاقه بوری و کوه سلیمان واقع است، محدود و درگوشه شرق و جنوب این محدوده، مزارع فرقه هریپال و بابڑ، شیرانی سربنی اتفاق افتاده، همه ضمیمه خاک مقبوضه و مستعمره انگلیس اند. و مندوخیل فرقه کم آزار و زراعت کار و در تعداد، با قوم کاکر به قید شمار و نسبت به دیگر افغانها ساده لوح و حلیم و بردبار و راست گفتارند.

فرقه تایمینی^(۱)

این فرقه اندک و از فرقه چارگانه اویماق محسوب و متکلم به زبان فارسی و سنی و متعصب و در غور هرات به نواح سیاه بند متوطن، و منقسم به دو فرقه یکی قبچاق و دیگری درزائی اند و خود را افغان و از نژاد کاکر می دانند و به زراعت کسب مؤنت و تحصیل امر معاش کرده با هزاره روابط آشنائی دارند.

فرقه گدون

این فرقه منقسم به دو حصه (۱) سلار و (۲) منصور و در مغرب نهر اباسین و حصه جنوب کوه مهابن به مواضع گندب و بابنی و دیهات

(۱) تایمینی ها هیچ نسبت نژادی با پشتون ندارند، بلکه اصالت ترکی دارند و با هزاره ها از یک تبارند. و کلمه تایمینی مرکب از «تای + منی» است که جزء اول آن همان «دای» است که در اسامی اقوام هزاره ملحق می شود. کلمه «دای» بر اساس تفاوت لهجه ها به سه صورت تلفظ می شود: دای، تای و زای. به صورت دای در اسامی: دایزنگی، دایکندی، دای میرداد و غیره، به صورت تای در اسامی: تایمینی، تای بوغه و تای تمور، و به صورت زای در اسامی: زای بدل، زای عطا، زای ولات، زای نصیر، زای لغانی و غیره که همه از اسامی طوایف هزاره اند. و من در تحقیقاتم قریب (۳۰) اسم از طوایف هزاره رایافته ام که بایشوند زای آغاز می شود.

پاده و شنی وکولاگر وپولا اچلی ویسک وملکاگڈی از مستعمرات انگلیس، ساکن وبه رمه داری وزراعت مواظبند. و روغن زرد و چوب عمارتی که درکوه متعلق شان زیاد است، فروخته، پارچه های لازمه البسه و نمک خوراکه خود را تدارک و تهیه کرده، پانزده هزار مرد نبرد در شمارند. و از افاغنه غورغشتی علاوه بر آنچه رقم شد، درعلاقه چهچه هزاره، از توابع راولپندی و از فرقه کاکڑ این قوم سه هزار و هفتصد و پنجاه نفر در قصبه کوهانه از توابع رهتک هندوستان و هزار و دویست و پنجاه نفر در دکهن مقیم و باهندیان مصاحبند و وطن اصلی خود را بجزاینکه خود را پٹان می پندارند نمیدانند. و غیر از اینان هیچ جای هندوستان خالی از افغان نیست و از افاغنه افغانستان متمدن ترند.

فصل سوم

افاغنه پتنی



فصل سوم

افاغنه پُتنی

این فرقه از اصول هفتگانه افاغنه به دو فرقه (۱) ورسبون و (۲) کجین منقسم و در سرحد جانب شمال کوه کپر واقع جنوب دره سراغر، که تادره تاک اتفاق افتاده و مشرق کوه مسعود و زیری و مغرب قوم مروت ساکن و متمکنند و سه هزار و هفتصد و پنجاه هزار نفر سلاح دار، و باقی بی سلاح روز بسر می برند. و در بین فرقه افاغنه پُتنی قبائل کوتی و اولاد تتّا و دنا و کتا و رتن زائی الحاقی و غیر افغانند. و به اعتبار لفظ و رسم و رواج و اخلاق و عادات افغان گفته، و نزد عامه پشتو نام برده می شوند.

فصل چهارم

افاغنه میثی



فصل چهارم

افاغنه میتی

این قوم شامل قبائل: لودی و سروانی و هوتک و توخی و سلیمان خیل و علی خیل و آکاخیل و موسی و ترکی و اندر، و متصرف اراضی جنوبی کوه هندوکش و شمالی سلسله کوه سفیدند. و گرما و سرمای محال متصرفه و متمکنه شان از انحطاط و ارتفاع و نشیب و فراز کوهستان سخت خیلی باهم فرق دارد. و از شمال رو به جنوب اندک مائل غرب، تخمیناً یکصد و هشتاد میل طویل، و از غرب تا شرق پنجاه میل عریض، مستطیل شکل و کج و معوج اتفاق افتاده است. و در اصل و نسل خود ایشان از نژاد شاه حسین غوری از اولاد ضحاک تازی و موسوم به غلزائی اند. زیرادریعهد خلافت ولید پسر عبدالملک، حجاج فرزند یوسف ثقفی مأمور فتح غور، و مظفر شده، از استیلای اعراب تفرقه به اهالی غور روی داده، پراکنده گشتند.

و از جمله شهزاده شاه حسین در حالت غربت نزد شیخ بیت^ط مورث اعلای قوم بیثنی افغان پناه گزین و رفته رفته بامسماء متو دختر او از راه معاشقت در مخالطت قرین آمده، تا که از تکرار و اصرار مباشرت، متو حمل برداشته، پدرش او را با شاه حسین عقد مزاجت بر بسته، چون بنهاد، پسرش به غلزائی سمر و مشتهر شد. چه به لفظ افغانی غل دزد وزائی زائیده شده را گویند. از این رو معروف به دزدی زائیده گردیده.

اگر چه اولادش افغان نیستند در افواه عوام مشهور به افغان شدند. (۱)

فرقه لودی

این قوم سه فرقه، چون: سیائی و نیازی و دفتائی و شامل قبائل سور و لوحانی و مروت و پرنگی و دولت خیل و مئی خیل و بختیار و تتور و هود و تیج و خیور و بلج است که ذیلاً رقم می شوند.

فرقه سور

شیرشاه از این فرقه در هند به رتبه شاهی رسیده، از اولاد او سلیم شاه و محمدشاه مشهور به عدلی نیز سلطنت کرده، سلطنت شان منقرض و خاندان و قوم شان منتشر و ابتر گشت. چنانچه در هندوستان و دامان و افغانستان متفرقانه روز بسر برده، سی و هشت خانه در علاقه چچه از توابع راولپندی موجود، باقی در افغانستان قریب فناء و معدومند چنانچه کسی از ایشان نام نبرده یاد نمی کنند.

فرقه لوحانی

این فرقه افزون از چهار هزار خانه و همه تاجر و کوچی اند و زمستان در دامان رفته، تابستان در افغانستان آمده، به مواضع شاه جوی و مقر و جهان مراد و قره باغ و شلگیر غزنین فروکش کرده، مال التجاره خود را در کابل و قندهار و غزنین و رعایای نواح و توابع آنها و

(۱) طوایف غلزائی جمعیت عظیمی را تشکیل می دهند، آنچه در باب اصل و نسبشان گفته می شود افسانه ای بیش نیست که دیگر اقوام پشتون چنین افسانه ای را بافته و از روی رقابت و همچشمی به غلزائی ها بسته اند. و دلیل برواهی بودن این سخنان آنست که شاه حسین غوری معاصر غزنویان بوده، نه همزمان حجاج ثقفی.

هرات و بلخ و مزار و میمنه و بخارا و مشهد فروخته ، و اکثر قلاع و مزارع قریبهٔ فروکش گاهای خود رابه اشتراء و رهن متصرف شده و قلیل و کثیری از گمرک مال التجارهٔ خود رابه حکومت داده ، اکثر رابه قاچاق در معرض بیع و شرا در آورده ، به روز حاجت به تجماع و تعاون و تعاضد ملیت افاغنه به کار نمی آیند.

فرقهٔ مروت

این فرقه شامل قبائل چارگانه موسی خیل و تپی و نوناخیل و سلار، وایشان حاوی فرق سندر و بهرام و خدوخیل و غیره ، و هفده هزار و پنجصد خانه و درینون و دامان و هردوکنار جنوبی و شمالی رود گرم و همهٔ تل از توابع دیره اسماعیل خان ساکن اند و مواضع متوطنهٔ شان بر سه حصه منقسم، در حصهٔ مغربی آن فرق پیتی و موسی خیل و نوناخیل و در وسط بهرام و در مشرق دری پلاره ، متوطن و تبعهٔ استعماریهٔ انگلیسند.

فرقهٔ پرتگی

از این فرقه در افغانستان نامی برده نمی شود، مگر در هندوستان متفرق، موجود و بنام لودی یاد می شوند. وبلدهٔ رو پرت و لودیانه از مستحذات این فرقه، و چند خانه در دکن مقیم و به اسم پرتگی معروفند.

فرقهٔ دولت خیل

این فرقه ده هزار خانه و در علاقهٔ تاک از مقبوضات استعماریهٔ انگلیس مقیم و عده ای از ایشان در موضع کارنده و زمهٔ کوه دامن کابل

وکافرقلعه متعلقه میدان جا و مأوی دارند و مغلوبانه می زیند.

فرقه منی خیل

این فرقه (سه هزار و هفتصد و پنجاه) خانه و درموضع درابن از خاک مقبوضه انگلیس ساکن و بعضی تاجر و باثروت و از کلکته تابخارا معتبر و معتمدند. و از راه تجارت در ممالک بعیده، ذهاب و ایاب نموده، قریب کل مستقل سکونت و عده ای کوچی اند. زمستان در درابن و چودوان با قوم زارع خود روز بسر برده، تابستان در نواح غزنین آمده، روز تجارت و بیلاق گذرانیده، در هیئت اجتماعی قومی و ملی دخیل نیستند. و از فرقه بختیار و چند خانه و دفتانی و منی نیز با ایشان شامل اند و بجز راه خواهش نفس و هوا و آرزوی خویش، طریقی در حمایت و معاونت و معاضدت ایلیت نمی پیمایند.

فرقه بختیار

این فرقه در اصل از ایل بختیاری متوطن جنوب مائل بغرب اصفهان ایران است و بعضی ایشان را سید پنداشته و عده ای از ایشان در بخارا و هزارخانه در درابن مخلوط با فرقه منی خیل و هفتصد و پنجاه خانه در مرغه و قرب پنجصد خانه در پشاور به محله جداگانه معروف به مرویهاسکنی و مأوی دارند. و از جمله سکنه پشاورشان به ایرانیت و مذهب شیعیت خود باقی و دارای مردان کار و نزد انگلیس از راست رفتاری و سلوک نیک معتبر و مأمورکارهای عمده و اخلاص شعار و مخلوطین با افغان شان سنی متعصب و از مذهب آبائی خویش بری و بیزارند.

فرقه تټور

این فرقه سه صد و هفتاد و پنج خانه و لانه دار مغرب تاک^ط و در اخلاق و عادات مطابق دولت خیلند. و اکثر به زراعت تحصیل امر معیشت کرده، بعضی به دیگر حرفت در تحت امر انگلیس امر ارحیات می کنند.

فرقه هود و تیج

این دو فرقه به جز نام، موقع منزل و مقام جدا گانه از خود ندارند و با فرقه لوحانی مخلوط و بلا تفریق زیسته، در افواه بنام اصلی خود یاد نمی شوند. گویا معدوم و مستهلکند.

فرقه خیسور

این فرقه خود را از نژاد لودی پنداشته و لودیها از قومیت ایشان ابا و انکار می نمایند و بر طبق اظهار منکرین شان در سلسله شجره نسب اخلاف لودی نامی از ایشان برده نشده. باری، ایشان در کنار مغرب نهر سند و شمال علاقه عیسی خیل و مشرق کوه کوچک و پست پټیاله^ط یا پلپلیانه ساکن و سه صد و هفتاد و پنج خانه و باثروت و قرین راحت و دارای نخلستان و خرما ی زیاد قابل تجارتند.

فرقه بلچ

این فرقه گاهی خود را نیازی و هنگامی دولت خیل گفته، مأخذ و مدرک درستی اگر چه از نژاد لودی مفهوم می شوند، در نسب خود ندارند. و در تعداد اندک. و در موضع پټیاله واقع جنوب کوه غند شیخ^ط بدین متعلق به ذیره اسماعیل خان و در موقع پیلان علاقه میانوالی ساکن

و در زیر حکومت انگلیس متمکنند.

فرقه نیازی

از این فرقه بجز عیسی خیل و موشانی و سرهنگ آنهم در تحت حکومت استعماریه انگلیس، قریه و جمعیت جداگانه معتنابهائی در افغانستان نیست. مگر چند خانه متفرقانه در قندهار و غزنین و کوه گر و نواح و قریه شیوکی کابل و هندوستان مغلوبانه روزبسمی برند. و از جمله ایشان قبیله مرهل و کندوی و مٹی بادیه نشین و رمه دار و تاجر و عده ای در بخارا تجارت کرده، چندی روزیلا میشی در بهار [در] هزاره جات و زمستان در نواح قندهار و غیره زیسته، نسبت به دیگر افغانه کم آزار و مغلوب و عاجز و از شرارت برکنارند.

فرقه دفتانی

ایشان دو یست و پنجاه خانه و بعضی بادیه نشین و کوچی و تاجر و برخی در علاقه وانه^ط متمکن و عده ای مزارع و مراتع قوم هزاره زرتک را به امر حکومت غاصب و متصرف و نبذی از تجارشان قلاع و مزارع عمده هزاره قره باغ غزنین را به نصف و ثلث و ربع و خمس ثمنش به جانب داری و پشتبانی حکومت مالک گردیده، هزاره ها جلای وطن و در خارج و داخل مملکت دچار ذلت و محن شده اند.

فرقه عیسی خیل

این فرقه عده کثیره در کنار نهر سند بموضع ترنه که از طغیان نهر کرم زمین فرود و مانع جریان آب از مزارع شده، به ذریعه ناوه بزرگ آب را از آنجا عبور داده موسوم به این نام گردیده، متوطنند. و اراضی

ومزارع آنجادرین ایشان به چار حصّه منقسم وهریک ازممون خیل وبادین زائی و زکوخیل و اپوخیل وبمبیره حصّه رامالک ومتصرفند . وروزاطاعت انگلیس به زراعت وغیره حرفت بسر میبرند .

فرقه موشانی

این فرقه تخمیناً چهار هزارخانه ودرموضع موسوم به داودخیل وٹٹی ازعلاقه میان والی و درکنار غربی نهرسند ساکن وبنده حلقه بگوش غاشیه اطاعت بردوش انگلیس ، و زارع و حارث مزرعه وکلانته خودند .

فرقه سلطان خیل

این فرقه از اولاد سرهنگ و چهار هزار ونهصد و پنجاه و چهار خانه ، و متصل کوه موطن قوم ساکن متوطنند .

فرقه سرهنگ

این فرقه شامل قبیله بهرت وسنبل و دوهزار ونهصد و چهل و سه خانه ودرعلاقه میان والی مقیمند .

فرقه هوتک

این فرقه ده هزار خانه ودر موضع مرغه ودوطرف باری غر و سورغر وگردی جنگل وغابولان وخزنای و سوری واتاغر متوطن و وطن شان به مسافت چهار منزل جانب شرق شمالی قندهار وفاصله یک منزل طرف جنوب شرقی قلات توخی اتفاق افتاده ومیرویس ومحمود واشرف ازین فرقه براصفهان وبعض حصّه جنوب وشرق ایران استیلا جسته ، ذکور صغیر وکبیر خاندان شاهی صفویه راازدم تیغ تعصب

گذرانیده ، واز نهب و غارت و قتل و هتک عصمت مستورات اهالی مملکت دریغ و فرو گذاشت نکرده ، خرابیهای زیاد بروی روز آوردند . تا که نادر شاه افشار با تیغ انتقام دمار از روزگارشان بر آورد ، و افغانستان را تانهر سند متصرف آمده ، هزار و پنجاه خانه از سرکشان و متمردين این فرقه را از راه تبعید و نفی البلد در ترکستان و ایران و هندوستان گسیل و در بخارا و بلخ و مازندران و اردبیل امر اقامت نموده ، تاکنون در آن موضع مقیم و به راحت و رفاهت ندیمند . و از آسوده خیالی یاد اصلی وطن خود نمی کنند.

فرقه توخی

این فرقه پانزده هزار خانه و در اطراف و نواح قلات و نهر ترنگ از پل سنگی تا علاقه شیبار متمکن و مواضع ارغنداب ملحق هزاره دای چوپان که به امر حکومت در دست غاصبانۀ افغانۀ متفرقه رفته و میزانه و جنوبی وادی ناوه و حصۀ پایان آن و خاکاک و سراسپ و جنگیرد و شاه مردان و نفس ناوه و شیبار و بلتاغ^(۱) و مندان متصرفند. و چند خانه در ده افغان کابل مقیم و غلام قادر که پدرش حرفۀ نانوائی داشت از ایشان رئیس بلدیۀ فعلیه شهر است.

فرقه سلیمان خیل

این فرقه سی و هفت هزار و پنجاه خانه و منقسم به دو حصه جنوبی و شمالی و در حصۀ جنوبی قیصرخیل و سمل زائی و ادین خیل و نسوخیل و قلندرخیل و شکی خیل و شاه توری و جلال زائی و کلاخیل

(۱) بلتاغ واژه ترکی است ، تاغ یا داغ به معنی کوه است .

و محمود خیل و مش خیل متوطن و علاقه کتواز و نصف علاقه زرمّت و وازخواه و نالی غُند و مواضع ملحقه آنان را متصرفند. و در حصّه شمالی سلطان خیل و احمدزائی و جبارخیل و بابکرخیل مقیم و مواضع تیمور^(۱) و دره لعل اندر و علاقه میدان و تیزین و جکدک و گندمک و سرخ رود جلال آباد و دره علیشنگ لمقان و حصّه مشرقی لهوگرد چون موضع التّمور و اسپیکه و سرخاب را مالکند. و این فرقه با شعب مذکوره خود و فرقه ملاخیل کوچی که جُلگای هجرستان هزاره دایه و فولاده را به امر حکومت تصاحب کرده است، از عموم فرقه های غلزائی و قاطبه قبائل افغان شیرتر، و همواره رهسپر سرقت و قتل و غارت سکنه مملکت از هزاره و افغانند. و همه مرید و پیرو شیرآقای معروف به حضرت شوربازار و چشم به اشارت و گوش به امر اویند و به اشارت خفیه او خلل انداز امور حکومت و تاخت و تاز رعیت، خصوص هزاره که شیعه اند میشوند.

فرقه علی خیل

این فرقه با سلیمان خیل زاده دو برادر و در شرارت و خصائل رذیله باهم برابرند و ده هزار خانه و نصف در علاقه زرمّت که به لفظ افغانی آن را زُرمل گویند و باقی در علاقه مُقر و رسنه به فاصله کوه با هزاره زیرک و نیران جاغوری ساکن و چند خانه قلاع اولوم لالای هزاره قلندر رابه امر جائرانه حکومت متصرف و از جمله نبیдахیل و چندین

(۱) تیمور = نام یکی از اقوام هزاره بوده است و همینطور «التّمور» نام طایفه ای از هزاره بود که در لوگر زندگی می کردند.

خیل معروف به کوتی و پنجصد خانه اند ، و در علاقه خوست محل سکونت حاکم سمت جنوبی مقرومقام دارند . و همواره به شرکت قوم سلیمان خیل راه سرقت می سپارند.

فرقه اکاخیل (۱)

این فرقه (یکهزارو دو بیست و پنججاه) خانه و بلا منزل و مقر مستقل و بعضی درمقر مقیم و پیشه ور ، نسج جوال و گلیمند و بقیه صحرا گرد و بادیه نورد و درانظارافاغنه از حرفه جوال و گلیم بافی خود که پست میدانند ، حقیرند.

فرقه اندر

این فرقه بیست و دو هزارو پنجصد خانه و اکثر در علاقه شلگیر از خطه جنوبی شهر غزنین و بعضی درموضع جهانمراد قره باغ هزاره و عده در زرمتم و آبادانی بزرگی در شیبایر ملک قوم توخی و چندی درقریه گزرگ هزاره جاغوری که به امرحکومت تصاحب غاصبانه کرده اند ، ساکنند . و درجائی از افغانستان نیست که یک خانه ، دوخانه ازین فرقه بر سبیل همسایه لانه و کاشانه نداشته باشد ، و موسی خیل ازایشان در علاقه واغز واقع مغرب شلگیر و هفت آسیا متصل علاقه ککرک هزاره جغتو و برخی درمحال گیرو واقع جنوب شلگیر مقیم و عموماً کشاورزند

(۱) فرقه آکاخیل دراصل ریشه هزاره ای دارند و ازقوم «هزاره آقا» بوده اند که به خاطر تغییر مذهب در میان قبائل پشتون پذیرفته شده و با آنان زاد و ولد نموده و به زبان پشتو سخن گویند. اگر یک پژوهشگر بااطلاع در میان آنان برود متوجه خواهد شد که هنوز آثاری ازفرهنگ هزارگی درمیانشان دیده می شود، حرفه جوال و گلیم بافی یکی ازاین آثاراست و اصل واژه آکاخیل : آقاخیل بوده است .

وزمستان درپشاور و بنو و دامان و پنجاب رفته به مزدوری پولی بدست می آورند.

فرقه ترکی^(۱)

این فرقه (هجده هزار و هفتصد و پنجاه) خانه و افزون از دو ثلث مستقل السکونت و قرب یک ثلث بادیه نشین و رمه دار و بیلاق گزین اند و از تصرف علی خیل و خدو زائی در علاقه مقرر که وطن قوم ترکی است، اراضی و مزارع آنجا کفایت امور معاشیه قوم ترکی را نکرده، ناچار آن یک ثلث رهسپار بادیه و قفار شده، زمستان در بیان [بیابان] ریک و نواح قندهار زیسته، تابستان در مقرر امرار حیات همی کردند. تا که در عهد امیر عبدالرحمان خان قوم هزاره مغلوب و مقهور و مستأصل گردیده، ایشان در مراتع مخضّره هزاره جات راه دخالت یافته بکلی ترک آمدن در صحرای خشک مقرر نموده، از راه تمیزان در ملک هزاره رفته مزارع ایشان را تلف و مراتع شان را علف دواب و مواشی خود کرده و هزارها را قتل و غارت نموده، در قشلاق گاهای نواح قندهار خویش برمی گردند. حکومت که به نیست و نابود کردن هزاره میل خاطر دارد، باز پرس نکرده، مالیات و غیره تکالیف خود را از هزاره ها اگر دارا و گرنادار باشد، بطوع و اجبار اخذ می نمایند. هزاره ها تاب و توان اقامت

(۱) قبیلۀ «ترکی» که در میان غلزائیها پذیرفته شده اند، در اصل عربند و خود را سید می دانند و واژه ترکی که در اصل ترقی بوده این ادعای آنها را تأیید می کند. نویسندگان معاصر برای اینکه ترکی به فتح تا و را با ترکی به ضم تا و سکون را مشتبه نشود، یک هاء غیر ملفوظ در وسط این کلمه افزوده، آن را به صورت «تَرَه کی» نویسند.

نیاورده، جانب خراسان و خاک مقبوضه انگلیس و روس روی هجرت نهاده و می نهند. و از جمله خراسان پناهندگان شان به مجردیکه راحت شدند، اهالی ایران را از راه اتحاد مذهبی و غریب نوازی نسبت بخود مشفق و مهربان فهمیده، از لجاجت و جهالت دست به ایذا و آزار شان گشوده و می گشایند و در ملک و وطن خود از قتل و غارت و جور و ستم افغان و حکومت شان زیست نتوانسته، در خارج خصوص در خراسان و ایران خویش رامنفور طبائع ساخته و میسازند. گویابه جز عقیده راسخه شیعیّت دیگر شعور و فطرت آدمیت ندارند.

فرقه اسحق معروف به سهاک

اینفرقه (هشت هزار و هشتصد و پنجاه) خانه و یوسف خیل شان در تعداد از همه افزون تر و در علاقه خروار و بعضی در زرمّت و باقی در پمقان^(۱) و بیکتوت و تکاب و چندی در لمقان و غیره در جات جنوبی کوه هندوکش پراکنده سان، روز حیات به زراعت و غیره حرفت بسر برده و می برند.

فرقه ناصر

این فرقه به سه نام چون سرخ ناصر و سفید ناصر و سیاه ناصر موسوم و معروف و هجده هزار و هفتصد و پنجاه خانه و در مواضع گاه دره و شکر دره و حاجی گک کوه دامن کابل ساکن و اکثر رمه دار و بیابان و صحرا سپار و به زعم بعضی سید و به عقیده برخی بلوچ و به واسطه زبان افغانی افغان و صلی و الحاقی و در تابستان به هزاره جات چرامیشی

(۱) پمقا = پمغان.

کرده ، زمستان در دامان متعلق به دیره اسماعیل خان روز قشلاق میشی به سربرده ، اکثر تجارت می کنند و محمد عمر خان معروف به جنرال سرخ پسر غلام نبی خان در انقلاب پسر سقا در مخالفت امان خان کوشیده ، بسی فتنه ها و خرابیها به روی کار آورد.

فرقه خرو^طتی

این فرقه (هفت هزار و پنجصد) خانه و در کتوازه طرف مشرق کوه سلیمان توطن و تامواضع پرمّل وارگون و سرروضه تمکن دارند و اکثر به زراعت و بعضی به رمه داری و تجارت معیشت می کنند و تجارشان در قره باغ ، بعضی قلاع هزاره رابه اشتراء تصاحب کرده ، گله دارشان تابستان در ناهور و مالستان هزاره ، ییلاق گزیده ، به هزاره ها ایذا و آزار فوق العاده می رسانند.

ونسب و نژاد ایشان مجهول و نامعلومست ، زیرا سهاک و ایزب نامان غلزائی روزی در راهی نانهای جوین و کودکی را بر خری محمول یافته و در بین خود قسمت نموده ، کودک رابه اعتبارنان که به لفظ هندی روتی گویند خرو^طتی نام نهادند. و از این رو اولاد او معروف به خرو^طتی و ملحق به افغان غلزائی شده و با سلیمان خیل عداوت ذاتی و خصومت جبلی دارند ، و همواره یگدیگر را قتل و غارت کرده ، از مال و خون هم مضائقه نمی نمایند.

فرقه خد وزائی

این فرقه اندک و شامل قوم علی درمقر و دو بیست و پنججاه در ده خواجه متصل دروازه کابل شهر قندهار ساکن و خود را سید می پندارند

وبعضی به زراعت و برخی به تجارت امراریات کرده ، گاهی خویش را پوپل زائی شعبه قوم درانی و هنگامی غلزائی نام میبهرند و درکل افغانستان دوهزارو پنجصد خانه و به غایت متعصب و با شیعه معاندند . چنانچه تاملی توانند به ذرائع و وسائل به شیعه ها ضرر مالی و جانی می رسانند .

فرقه ژمیریانی^ط

این فرقه آستانه قوم توخی و اکثر دربین توخیان مقیم و بعضی از کابل تا قندهار در اغلب مواضع یک خانه دو خانه ساکن و به زراعت و تجارت و ملازمت امراریات کرده ، درکل افغانستان هزارو دویست پنجاه خانه اند .

فصل پنجم

افاغنه سروانی



فصل پنجم

افاغنه سروانی

سروانی برادر علائی^(۱) غلزائی از بطن مهی بنت کاغ دور زوجه شاه حسین غوری بوجود آمده ، اولادش بسروانی مشهور واز نشو و نمو و تربیت یافتن در قبیله متو مادر غلزائی به افغان و قوم متی معروف شدند و در شهر درابن متمکن گردیده ، شیخ ملیح قتال ازین قوم قتال بر خاسته ، مرجع امانی و امال اناث ورجال شد. تا که در عهد همایون^(۲) دربین قوم سوری و سروانی بر سر زوجه ای مقاتله خونینی روی داده ، از کثرت کشتار جانبین ناتوان و ضعیف و زارگشتند. و قوم میاخیل لوحانی با فرقه بختیار در تصرف اراضی و عقار شان با هم معاضد و یار و علاقه درابن رایه تغلب متصرف و از سروانیان اندکی مانده ، باقی جلای وطن و فرار گردیدند و بعضی نزد رئیس علاقه مالیر کوتله پناهیده ، برخی طریق خانه به دوشی برگرفتند و نزد قبائل افغان منفی و گمنام شده ، چند خانه در علاقه چهچه ضلع راولپندی مقام اقامه دوام یافتند و شیخ صدر جهان پسر شیخ احمد زنده پیل واز عبادت و ریاضت مطبوع و مرجع خواص عوام شد واز جام خراسان که شیخ احمد پدرش در آنجا سکنی گزیده بود ، راه هند برگرفته ، در آنجا اعزاز و احترام حاصل کرد . و اولادش تاحال براسپ امانی و آمال خویش سوار ودر مالر کوتله سعادت دنیوی یار و در نزد انگلیسان با عزت و وقارند. و از جمله اولاد دیگر شیخ احمد زنده پیل در قریه موسوم به تربت شیخ جام که مزارع و مساقاتش وقف مرقد و مزار متبرک جناب اوست ، ساکن واز اخذ و قبض و صرف ریع و دخل آن موقوفات قرین راحت و رهین رفاقتند. و موجب بسی قاچاق پول و اسلحه و زنان بیوسيله و تریاک و قتل و غارت زائران «ثامن الائمہ علیہ السلام» و رفیق دزد و شریک قافله اند .

(۱) علائی بمعنی علو مقام، بلندی و ارجمندی در اصطلاح مردم افغانستان به برادر تنی گفته می شود .

(۲) منظور همایون شاه پسر بابر شاه است .

واز تعصب واتحاد مذهبی با ایرانیان مخالف وبا افغانیان موافقتند. و گاه گاهی به بهانه دادو ستد در هرات و از آنجا در کابل آمده، و از حکومت موهبت و معاش معینه خفیه خود را اخذ نموده، در تربت می روند. و همواره با شجاع الملک^(۱) و تیموریهای باخرزی و اهالی سنی خانه قائن که دل به افغانستان مائل دارند، بسی جنحه و جنایات نسبت به شیعه خفاء از قوه به فعل آورده و می آورند و زیان رسانیدن به شیعه و ریختن خون شان را حلال و مباح و ثواب می شمارند.

(۱) شجاع الملک (محمدرضا) پسر سرتیپ یوسف خان هزاره از خوانین بزرگ و نامدار خراسان ایران و از قوم هزاره بود که از طرف دولت قاجار به (شجاع الملک) ملقب شد و نگهبان سرحدات شرقی ایران از تهاجم بیگانه بود و جمعا در مواقع لزوم حدود پنج هزار نفر از ایل هزاره را می توانست بسیج کند و همواره تعداد مسلح به همراه داشت. پسر او صولت السلطنه در زمان رضاشاه پهلوی بقصد براندازی پهلوی حرکت کرد و مناطق شرقی خراسان از جمله: تایباد، سرخس، خواف، تربت جام و فریمان را به تصرف آورد و تا سنگ بست مشهد پیشروی کرد و سرانجام شکست خورد. هزاره های حنفی مذهب باخرز، سرخس، خواف و تربت جام با هزاره های هرات و بادغیس از یک تبارند. و من تاریخ این قوم را در جلد دوم (پژوهشی در تاریخ هزاره ها) که تحت چاپ است به تفصیل آورده ام (که انشاء الله بزودی به دست علاقمندان خواهد رسید). ﷻ

شجره رهبران هزاره خراسان ایران

۱ - باباخان هزاره از قوم بای بوغه

۲ - سرتیپ یوسف خان هزاره (بانی قلعه یوسف آباد تایباد).

۳ - محمدرضا شجاع الملک هزاره ۴ - اسماعیل خان سرهنگ هزاره مقیم مشهد

صارم الملک هزاره ۵ - یوسف خان صولت السلطنه هزاره و منتصر الملک هزاره

فصل ششم

افاغنه گررانی



فصل ششم

افاغنه گُررانی

درنسل و نژاد گُرران که امروز قبائل زیادی از اولاد او بنام افغان موجودند، اختلاف است. بعضی او را از ذریهٔ سید قاف و برخی از معمرین قوم شیتگ زادهٔ کدام شهزادهٔ موهوم و فرقهٔ خوکیانی فرزند عبدالله اورمری از افاغنه سربنی و نبذی از خود گُررانیها گویند، و به گفتار خود متفقند که کودک نو زائیده از فروکش گاه قشونیکه در شب فرود، و در روز رهگرائی کوچ شده، از زیرتابه آهنی که افغانش کرائی گویند و نان و گوشت و ماهی بر آن طبخ نمایند در دست افتاده، یا او را عبدالله اورمری در بدل و عوض کرائی گرفته گُررانی نام نهاده است. و در کتاب کهنه پشتو رقم کرده اند که گُرران در کودکی از قشلاقی بدست آمده، و اولادش که خلق کثیر و جم غفیر و به افغان از راه جعل نسب دخیل و شهیر آمده اند، ذیلاً در حیز تحریر آمده، معروض پیشگاه قارئین کرام می دارد، که گُرران شامل قبائل اصلی و وصلی کودی و ککی و دلازاک و اروک زائی و موسی زائی و منگل و توری و هنی و وردک، و هر قبیله محتوی بر چندین فرقه و هزاران خانه و لکها نفوسند.

فرقهٔ کودی و دلازاک

این دو فرقه اکثراً عائله خود در دکهن هندوستان و عده ای در ضلع هزاره، از توابع راولپنڈی و تکتک خانه در علاقهٔ چهچه و پشاور مقیم و از افغانستان منفی و معدومند.

فرقه اروک زائی

این فرقه بیست هزار مرد نبرد و در کوهستان واقع مغرب کوه سفید و شمال علاقه تیراه و چیززی در علاقه کوهات^ط ملک قوم بنگش ساکن و از جمله ایشان فرقه محمد خیل با اکثر بنگش شیعه، بقیه عموماً سنی و متعصب و باشیعه معاند و همواره راه سرقت و غارت بر استحکامات انگلیس سپرده و می سپارند. و خاندان سید محمود مقیم تیراه پیرخانه و آستانه شیعیان آنجا و شیعه مذهب و اروک زائی اند.

فرقه منگل

این فرقه پانزده هزار مرد پیکارگذار و در علاقه خوست حاکم نشین جنوبی کابل بسلسله کوه مغرب علاقه کُرم ملک قوم توری شیعه مذهب و در همسایگی شمالی قوم جدران متوطن و سلحشور و جنوب تخته و تیر فروشند.

فرقه مقبل

این فرقه در کهسار صعب و دشوارگذار شمال قوم منگل و جنوب قوم جاجی و عده ای در علاقه خوست به موضع لکن^ط برسبیل همسایه ساکن و در تعداد اندک و نسبت به دیگر افغانها ساده لوح و کم آزارند.

فرقه ککی

این فرقه شامل قبائل افریدی و ختک و جدران و اتمان خیل و خوکیانی و سلیمان و شیتک و از جمله فرقه افریدی بیست و سه هزار و هفتصد و پنجاه نفر مرد^(۱) سلحشور و پر خاشخار و در بطن سلسله کوهیکه

(۱) همان طور که در مقدمه نیز اشاره کردم، در تعداد افراد مسلح قبایل مختلف

مشرقش از موطن قوم ختک متصل مزارکا کا صاحب گرفته غرباً تا ننگهار (جلال آباد) و کوه راجگل و دره خیبر امتداد دارد، ساکن و متوطنند.

و این سلسله جبال متوطنه شان متصل غرب و جنوب پشاور اتفاق افتاده، از سوی جنوب به موطن و مقام فرقه اروک زائی و قوم بنگش و کوه سفید و چمکنی و از طرف غرب به فرقه سنگوخیل شنوار و از جانب شمال به جبال مسکونه قوم مهمند و پشاور محدود است. و اهالی این فرقه سارق و راهزن و حرام خورند و به جز علاقه همواری تیراه مزرعه ای در خور زراعت اندک دارند و به فروش چوب سوختنی و نمک و کاه و سرقت و غارت مال مردم و ملازمت نظام انگلیس و غیره نوکری و چاکری روز حیات بسر می برند. و از این فرقه شیخ محبوبعلی از کثرت خدیعت و حيله وری طغیان اهالی شمالی و انقلاب پسر سقاء را بروی روز آورده، به ازای این خدمت با ایمپریز سفیر انگلیس که هردو در کابل و شریک کار بودند رتبه و مقام برتری و افزونی معاش یافتند.

فرقه ختک

این فرقه شامل انوخیل و ترکی و بولاق ^(۱) و (و) شصت و دوهزار و پنجصد نفر و از علاقه یوسف زائی واقع نواح پشاور و لنډی واقع شمال نهر کابل گرفته تا کاله باغ و عیسی خیل و مروت و وزیري مقیم

، از سوی خود این اقوام مبالغه شده است.
 (۱) بولاق در ترکی به معنی چشمه است، قوم بولاق اسم خود را از اسم منطقه ای که در آن ساکنند گرفته اند.

ضلع بنون متصرفند. واین اراضی و مواضع متوطنه قوم خُتک درکنار مغربی نهر سند و معوّج از شمال روبجنوب قرب صد میل طویل و از شرق به غرب چهل میل عریض اتفاق افتاده، از نهر کابل تا سلسله جنوب کوه معدن نمک را محیط و اکثر طرف مشرق این محاط نهر سند و یک شاخ ساغری مکهُد واقع ضلع راولپنڈیست و از جنوب آن تامارّی واقع کنار شرقی نهر سند نیز در تصرف این قوم و در مغرب محوطه متمکنه شان قوم افریدی و بنگش و غیره و در جنوب آن اقوام سکنه ضلع بنون مقیم و همه تبعه و رعیت انگلیس و از قومیت افغان جدا و باییل و نژاد خود نا همراهند.

فرقه جدران

این فرقه در جبال مغرب خوست و مشرق زرمّت متوطن و دارای هیجده هزار و هفتصد مرد پیکارند و کهسار مسکونه شان با وجود کثرت آبشار و نضارت^(۱) و خضارت و اشجار زمین زراعتی اندک دارند، چنانچه از سنگ ایواری بر آورده و خاک در عقب آن انداخته زراعتگاه ساخته و پرداخته، یکپا و^(۲) و چارک و نیمسربذر می افشانند و همچنین به فراز احجار بزرگ هموار بادامن و سبد خاک کشیده زراعت می کنند و در تحصیل مأكولات و ملبوسات لازمه معاشیه خود فوق العاده رنج و ذلت می کشند و همواره در داخل و خارج مملکت پراکنده به

(۱) نضارت و خضارت = شادابی و خرمی.

(۲) یک پاو: معادل (۴۵۳) گرم یک چارک: معادل (۱۸۱۲) گرم و یک سیر کابل: معادل (۷۲۴۸) گرم است.

حمالی وایوارزنی وگلکاری، قلیل وکثیری ازماکول وملبوس خود راتهیه و تدارک می نمایند. وکوه مملوکشان اشجارمثمره قدرتی چون سیب و انار وگردو وبادام وحب الصنوبر زیاد ودرخومه تجارت دارد و خودشان ازعدم شوق درتجارت روزافلاس بسر می برند و مردم اطراف چارگانه شمال و مغرب و جنوب و مشرق موطن ایشان که زحمت کشند در امر ارحیات خود روز راحت ورفاهت بسر می برند.

فرقه اتمان خیل

این فرقه پانزده هزارخانه ودرعلاقه ارنگ برنگ ساکنند و جبال متصرفه مسکونه شان در حصه جنوبی کوه بین باجاور وسوات بشکلی اتفاق افتاده که سرمغربی آن تابا جاور و مشرقیش تا جنوب علاقۀ سوات ممتد و دیهات بزرگی ازایشان در میدان یوسف زائی واقع و حصه شمالی سلسله کوه مقر و مسکن شان معمور و در ارتفاع مورب آن به اندازه سه تا چار فیت ^(۱) ایواری از سنگ برآورده و خاک ریخته زراعت می کنند و دو هزار و پنجصد خانه ازایشان در موضع سه صده، مقیم و در سرقت و غارت مال مردم عادی و راغب و از جمله هندوها را اسیر برده، در بدل و عوضشان پول اخذ کرده، رهامی دهند. و عده ای ازایشان در کوه دامن کابل مقیم و در میوه فروشی مواظب و بهار در آنجا و زمستان در جلال آباد زیست می کنند.

فرقه خوکیانی

این فرقه غیر از خوکیانی سربنی و شش هزار و نهصد و بیست و پنج

(۱) فیت = قوت و هر فوت معادل ۳۰/۴۸ سانتیمتر است.

خانه و قبائل شیرزاد و خضرخیل و بارک و بوبو از ایشان در مغرب جلال آباد به دامن شمال غربی کوه سفید ساکن، بادیگر قبائل گُررانی چون صبری و یلی و لندُر و اکیبی و قدم و هرون خیل و لکن و رکی خیل و نکٹ خیل و شادی زائی و ایوب خیل و صادق و علی شیرخیل و بکرخیل و نون خیل ملحق و در توابع خوست متوطن و مجموعاً هفت هزار و پنجاه خانه اند و در کهسار اقامتگاه شان خصوص در موطن قاطنین دامنه سفید کوه انگور و توت و انجیر زیاد بعمل می آید و ملک قیس ازین فرقه با عده از ایل قریب خویش، راه شرارت در انقلاب پسر سقاء پیش گرفته، خرابیها کرد.

فرقه توری

این فرقه پانزده هزار مرد جنگجو و شجاع و پر خاشخوی و در علاقه کرم واقع شمال خوست و جنوب کوه سفید بهر دوکنار رود ملک متصرف خود ساکن و همواره با قبائل سنی مذهب افغان در جنگ مذهبی گرفتار و بر همه غالب اند. و بنام پنج خیل و جمعیت متحده و متفق بزرگ، چون: حمزه خیل و مستوخیل و پیرزائی و علیزائی و غوندی خیل یاد می شود.

و از حمزه خیل (دویست پنجاه) خانه صحرانشین و در موسم سرما بتل بلند خیل قشلاق گزین و هنگام گرما در کوه سفید روز چرایش مواشی خویش به سر می برند و دویست و پنجاه خانه از ملاخیل به تاخت و تاز و غارت دواب و مال و متاع سنیان روز می گذارند. ولیکن انگلیس ها ایشان را از جنگیدن با سنی ها و نهب غارت و اموال و دواب

ومواشی ایشان مانع وزاجر گردیده ، و در هنگام مخالفت و حمله و محاربت افغانان با انگلیس ، اهالی کُرم را به دفاع و قتال برانگیخته ، رفع و دفع دست برد افغانها را از خود می کنند . مسلمانها را باهم در انداخته ، خود را مصلح و رافع نزاع قرار میدهند .

چند خانه از اهالی کُرم در مشهد مقدس اقامت گزیده روز کفالت و کفایت و تعیین اطاق و همراهی در زیارت و راه نمونی زواران قوم توری را برخلاف بربریها می نمایند . چه بربریها زواران نو ورود خود را جان داده و راه نمائی نکرده و کیسه های ایشان را به حيله و دسیسه از مصارف و زاد راه تهی ساخته ، ایشان را به مراجعت فوری مجبور می سازند .

وقوم توری یک نفر عالم اصول و فروع دین مذهب جعفری را از لکنهو برای قضاوت اوامر و نواهی مذهبی و فصل و قطع دعاوی و مرافعات و خصومات معاملات حقوقیه خود در کرم خواسته و جای اقامت داده ، از انگلیس در ماه دویست روپیه کلدار برای او معاش حاصل و تعیین نموده ، تمامت دعاوی حقوق راجعه بعدلیه را در بین خود بر طبق مذهب جعفری احیاء و اماته می کنند . ششصد نفر در نظام انگلیس نوکر دارند . و پسر و دختر شان تا زیارت نکرده ، در حباله ازدواج هم در نمی آیند و با مردم هزاره اگرچه از حیث مقام ازهم دوراند . مربوط و دل یکی دارند .

فرقه جاجی

این فرقه باتوری از یک پدر و درنژاد باهم یک برادر و در مذهب

مخالف و خونخوار همدیگرند. وازتوری جدا، در مغرب اندک مائل به شمال ملک توری، به فاصل و حائل کوه پیوار و در موضع اریوب و میدان سُکنی و قرار دارند و شش هزار و دویست و پنجاه خانه، و دائم ره‌نورد معاونت و معاضدت قبائل هم مذهب خود بوده، و در محاربت و نهب و غارت توری اقدام نموده و مقهور و مغلوب و ناکام میگردند. و مردم توری از ممانعت انگلیس بجز دفاع برخانه و جای جاجیها حمله و دست بُرد نکرده و نمی‌کنند.

فرقه پربه شعبه خوکیانی

این فرقه از خوکیانی و از او جدا و هزار و دویست پنجاه خانه و شامل فرق ده گانه: (۱) مردی خیل (۲) و میاخلیل (۳) و بسی خیل (۴) و سردار خیل (۵) و محمود خیل (۶) و نری زائی (۷) و ملی زائی (۸) و عاشی زائی (۹) و دُده خیل (۱۰) و پوچی خیل، و در خوست ساکن و به زراعت شاغل و برخی به تجارت مواظب و موظف و مایلند.

فرقه درمان یا عبدالرحمن

این فرقه شامل سه قبیله اصلی چون: حاجی خان خیل و سودی خیل و احمد خیل و سه قبیله وصلی هریک: (۱) مدی خیل و (۲) کوندی و (۳) منگس و مجموع هزار و دویست و پنجاه خانه و معروف بَمَمُوری و به اعتبار مقام برسبیل مطروف به اسم ظرف موسوم بمتونند. زیرا نام مسکنشان متونست و این محل در خوست واقع و مزرع فِرَق مذکوره است.

فرقه وزیر

این فرقه شامل قبائل ابراهیم خیل و ولی خیل و احمد زائی غیر احمد زائی غلزائی و کالوخیل و مسعود و بهلول زائی و لالی و مده خیل و غیره و چهل و هشت هزار و سه صد و بیست مرد سلاح دار پیگار گذار و یکصد و چهل میل در طول از حد ضلع کوهاٹ گرفته تادره سامنی و ال ضلع دیره اسماعیل خان، متصرف زمین و مالک علاقه جات شوال و شکی و پرمل و رزمک و شم و دره خیصور و شهرنه و شرکی و شیرتله و واثه و بدر و شهرمکین و خسوره و میدان و دوتوی و دره ٹاک و کوه بابر و زنگرہ و شهیر و شکتو و گرشتو اند. و کمتر از ثلث تبعه افغانستان، باقی همه در خاک مقبوضه انگلیس، ساکن، و هزار نفر ازین قوم بایک هزار دیگر از فرقه جاجی، پس از جد و جهد محمد نادرخان که در هفت ماه کمر به دفاع پسر سقا نیستند، در پایان کار از ثبات قدم هزاره که به تبلیغ و ترغیب نگارنده^(۱) با پسر سقا جنگیده، قبول اطاعت او

(۱) وقتی «بچه سقا» در اواخر سال (۱۳۰۷) شمسی در کابل مسلط شد، خواست از طریق زور و ارعاب مردم هزاره را به اطاعت خویش در آورد. او عده ای از رجال سرشناس هزاره از جمله: احمد علی خان میرا و خور را که از بزرگان هزاره و از شخصیت های نامدار در کابل، بجرم اینکه از صاحب منصبان زمان امیرامان الله خان بود، دستگیر کرد. ابتداء دستور داد: ریش و سیبیل او را چور کردند (کنند)، سپس بدارش آویزان نمود. این عمل در میان مردم هزاره انعکاس نفرت انگیز توأم با بیم و هراس داشت. اشتباه دیگری که بچه سقا مرتکب شد، آن بود که نامه تهدید آمیزی برای سران هزاره فرستاد از جمله نوشت: «امیر عبدالرحمان شما مردم را به یک روپیه فروخت، من به یک قیران (نیم روپیه) خواهم فروخت.»

این امور خشم و انزجار هزاره ها را برانگیخته ، یکپارچه علیه او قیام کردند و سپاهیان او رانقطه به نقطه با شکست مواجه ساختند.

قوای بچه سقا در آغاز تا «جلگه هلمند» بهسود پیشروی نمود و نزدیک بود که بهسود رامسخر سازد. سعید احمد خان بچه شاهنور که عمرش در جنگ و عیاری گذشته بود و از شجاعان روزگار بود، باآنکه درابتد از بچه سقا هواداری می کرد، اما وقتی «هزارستان» رادر خطر دید، تغییر موضع داد و در رأس قوای مدافع هزاره قرار گرفت و در همه جا با سقویان درگیر شد و آنها را شکست سختی داد. حمیدالله خان برادر بچه سقا ملقب به سردار اعلی فرمانده کل سپاه سقوی در کوتل گردن دیوال بهسود به شدت زخمی شد، اسب ابلق او که از حیث رفتار کم نظیر بود، بدست سعید احمد خان افتاد. سپاهیان سقوی عقب نشینی کردند. و جنگهایی در: کوتل جو قول ، پورت ، کوتل هونی ، قلعه وزیر، دره هونی ، سرچشمه ، دهن دره بغه، جلریز و تکانه رخ داد که در تمام این جنگها پیروزی با مدافعین هزاره بود و غنائم بیشماری از جمله (۱۷) عراده توپ به چنگ آوردند. علاوه بر بهسود، هزار ها در ساحات : غزنی ، مقر و قلات و نیز در بامیان ، شیخعلی ، دره ترکمن سرخ و پارسا و دره صوف، مزار شریف و سنگچارک در گریه های شدید و بانبروی سقوی داشتند. بچه سقا که چنین دید این بار از در ملایمت وارد شد، هیئت صلحی را که مرکب بود از : ملا فیض محمد کاتب نویسنده این کتاب و محمد عظیم خان کوهستانی و میر آقا از روحانیان بزرگ شیعه (پدر آقای شعاع) و خلیفه غلام حسن از رجال معروف شیعه، نزد مدافعین هزاره در کوتل هونی فرستاد. تا مردم هزاره رابه صلح دعوت کند. از نوشته ملا فیض محمد کاتب در این کتاب معلوم می شود که اونه تنها مردم رابه صلح و تبعیت از بچه سقا نخوانده، بلکه به مقاومت و پایداری دعوت کرده است.

علت اصلی ضدیت و مخالفت کاتب با حکومت سقوی دو چیز بود : (۱) وابستگی غیر مستقیم بچه سقا با انگلیس (۲) بی سواد و بی خبری او از امور کشورداری . شاید هیچ زبانی بالاتر از آن نباشد که در رأس مملکت یک انسان بی سواد و بی دانش قرار بگیرد که در نتیجه ، حکومت چنین فردی به یک دیکتاتوری وحشتناکی تبدیل خواهد شد. غلام محمد غبار که شناخت دقیقی از بچه سقا دارد می نویسد : شخص او طبعاً از اداره یک کشوری بلکه از اداره حسابی یک قریه هم عاجز بود. (افغانستان در مسیر تاریخ صفحه ۸۲۶) باری ، وقتی این هیئت صلح ناکام به کابل مراجعت کردند

رانکردند، ننگ نموده، و برکابل حمله کرده، مظفر شدند. و خزانه و قورخانه و ائانه و اسلحه دولت را که از نهب و غارت سقائیان بازمانده، بلکه درامارت سارقانه و حکومت وحشیانه پسر سقاء فراهم آمده بود، بامال و متاع و ضیاع اهالی شمالی و اموال منهبه آنها که ملت و دولت راتاخته بودند، تمام تاراج کرده، حکومت و ملت رادر ورطه فقر و مسکنت انداختند که گویا این معاونت و معاضدت و دفاع از فتنه

بچه سقاء به آنان مشکوک شد. اعضا هیئت رادستگیر نموده و همه راشلاق زد الا خلیفه غلام حسن که فرار کرد و سقوبان نتوانستند او را دستگیر کنند ملا فیض محمد در اثر ضربات وارده برای همیشه بیمار شد و سرانجام در اثر همان بیماری از دنیا رفت. از اشاره کوتاهی که در این کتاب نسخه خطی صفحه (۳۷) شده است چنین دانسته می شود که سقویان دارایی کاتب رانیز مصادره کرده، و حتی چیزی برای خوردن و آشامیدن و پوشیدن برای اوباقی نگذاشته بودند.

کوتاه سخن: اینکه چون قوای سقوی همه جاباطوایف مخالف درگیری داشت و کابل از نیروی مدافع بکلی خالی مانده بود، محمد نادر خان از فرصت استفاده نموده، با اسلحه ای که انگلیس در اختیار او گذاشته بود، به کابل حمله نمود، ارک را آتش زد، بچه سقاء فراری شد، تمام خزینه و دارایی ارک توسط همراهان نادر به یغما رفت و نادر خان در (۲۳) میزان (۱۳۰۸) شمسی برکابل مسلط گردید و سلطنت خویش را اعلام کرد و چند روز بعد بچه سقاء را با قسم و قرآن دستگیر نمود و نا جوانمردانه بدار کشید. شاه محمود خان برادر نادر که وزیر حربیه بود، به شمالی حمله کرد و سه هزار نفر یگانه را به اتهام اینکه از بچه سقاء طرفداری کرده اند به قتل رساند. نادر خان وقتی از سرکوبی مردم تاجیک و سرکوبی ازبکان «باسمه چی» فراغت یافت، سران هزاره را به اتهام دروغین ارتباط با امان الله خان دستگیر و زندانی نمود. و اینان قریب (۱۸) سال در زندان و یا تبعید بسر بردند. از کسانی که زندانی شدند اینها بودند: سعید احمد بچه شاه نور فرمانده کل قوای هزاره، فرقه مشر غلام نبی خان چپه شاخ، فرقه مشرفخ محمد خان و غیره.

ومفسدت وحراست ملک ومملکت ومال و جان ملت نبوده، عین
دچار کردن ایشان به نکبت و فلاکت و مصداق این بیت بود:

مهرابله مهرخرس آمدیقین کین او مهراست مهرآوست کین (۱)

فرقه گربز شعبه وزیری

این فرقه (یکهزار و دویست و پنجاه) خانه درگوشه مغربی
وشمالی ملک عامه قوم وزیری و شرق مائل به جنوب خوست و شمال
غربی علاقه دور ساکن و کوهستان متصرفه شان دو ماه در زیر برف
و خانه ولانه شان از بوریا و بغایت مفلس و چیزی از میدان خوست
را بر علاوه کوهستان متوطنه خود قابض و در شکل وهیت مشابه و مانند
وزیری در خیر و شر و نفع و ضرر از هم مخالف اند.

فرقه لیلی شعبه وزیری

این فرقه (شش هزار و دویست و پنجاه) نفر مرد پر خاشخرو در دامن
شمال مغربی کوه سفید به مواضع آگام و پچیر و چپرهار متصل
و جوار شنوار و قوم خوکیانی مقیم و معروف به وزیری و از وزیری دورند.

فرقه شیتک

این فرقه شامل قبایل دوروژنی و سورانی معروف به بنوچی

(۱) وقتی سردار شاه ولی خان برادر نادر خان به کمک اقوام جنوبی به کابل
حمله کرد، قسمتی از ارگ کابل آتش گرفت، خسارات عظیمی ببار آورد. از جمله
گفته می شود؛ تعداد کتب نفیس خطی و چاپی و اشیاء گرانها و عتیقه یاب غارت
رفتند و یا طعمه حریق شدند. کابل به تصرف شاه ولی خان درآمد. همراهان او
دست به یغما گشودند و تمام موجودی خزانه از سکه های طلا و نقره گرفته تا
دیگر اموال گرانها را یکجا به غارت بردند!

یابانوزائی و فرق ملخ و عبدک و درپخیل و امرونی یا امخانی در بطن سلسله کوه به هر دوکنار رود توچی ساکن و سوای فرقه‌های بنوچی بیست و هفت هزار نفر و با اعتبار تمکن در علاقه دوز معروف به قوم دوز، و راحت جو و عیش خواه و لهو و لعب پسند و سفله طینت و بد عهد و بیمروت و معاشقه باز و با زنان اجنبیه و پسران امرد در مفاسقه و لواطه و مخالطه و دمساز و بایک پسر چند نفر به فعل اغلام انبازند و باب مفاعله در این معامله بکل افغانستان و عموم افغانان مفتوح و مروج و موجب فخر و مباهاتست .

فرقه تنی

این فرقه در کوه کوشه غربی و جنوبی خوست و بعضی در موضع درکی واقع دامن کوه و دیهات حصارک و کوخه و نرخی و اتمان ساکن از جمله ایشان سکنه کوه خوست و میدان دامن کوه و درکی هفتصد و پنجاه مرد نبرد و همه بقیه ایشان دوازده هزار نفر سلاح دارند و کوه مغربی متملکه شان سرسبز و بازشکاری و سایه دارا شجار خود ایشان دلیر و جنگجو و سپاه پیشه نبرد اندیشه اند.

فرقه بنوچی یا بانوزائی

قبائل این فرقه از اولاد و نژاد سورانی و بنام جدّه علیای خود معروف به بانوزائی و تحریف و استعمال لفظ افغانی به بنوچی سمر و مشتهر شده‌اند. و شامل قبائل پُک و غرض زائی و منداخیل و هسیبک و دویت و نود و پنج هزار و سه صد و هفتاد و دو نفر با فرقه‌های مروت و عیسی خیل و تاجیک و وزیر در شمار، و مطیع و فرمان بردار

انگلیسند. و در دوکنار رود توجی که منبع آن کوه مملوک قوم خروتی واقع علاقه ارگون وکوه پرمل است. ساکن و موطن شان که مقام اهل هنود وبقایای قشون اسکندر مقدونی و بعد موسوم بدند بوده ، ازاقامت این فرقه معروف به بنون گردیده ، ساحت سطحیه آن سه هزار و شصده و یازده میل است. و بر علاوه رود توجی رود کرم که ازکوه سفید برخاسته، از نواح اریوب و موضع متصل پیوار گذشته ، علاقه کرم و ملک بنگش را سیراب کرده ، داخل بنون شده ، آنرا آبیاری و در شادابی مددگاری میکند.

فرق نه گانه ملحقه به افغان که افغان نیستند.

(۱) قبائل بختیار و (۲) استرانی متعلق به قوم شیرانی و (۳) مشوانی ملحق به قوم کاکر و (۴) هسنی و (۵) وردک مخلوط به گوران و (۶) خونندی ممزوج به داوی و (۷) سپندزائی متعلق به تیرین و (۸) غرشین محلق به میان و (۹) کوئی مرتبط به بیتنی خود راسید پنداشته ، ظاهر و آشکار اظهار سیادت نمی کنند و نزد عدم اعتراف مردم بر سیادت شان می گویند که ما از سادات منفصل و به افغان متصل شده و وصلت و قرابت اختیار کرده ، متکلم به زبان و متحد به رسم و رواج و متفق به عادت و خوی و طبیعت شان گردیده ، از اینرو اظهار سیادت موجب ترک ادب و عار است. بلکه بزرگ ما گفته هر که اظهار سیادت کند از ما نیست .

فصل هفتم

فرق ملحقه به افغان



فصل هفتم

فرق ملحقه به افغان

فرقه ستريانی یا اوسيترانی

این فرقه شامل قبائل شیخی و گنده پور و همڑ و یعقوب زایی و عمران زائی و خوبی زائی و دری پلاره و سی و هفت هزار و پنجصد نفر و درچهٔ کوهٔ ظفر روری تبدیل گاه ریل کراچی و لاهور و بمبئی و کویت و کولاجی و تکهواره و دامن شرقی کوه سلیمان به کنار رودلونی مقرر مقام دارند. و مواضع متمکنه مسطوره شان متعلق به دیره اسماعیل خان و از جانب جنوب به ملک قوم میان خیل و از طرف شمال به موطن دولت خیل و از سوی مغرب به دامن کوه تخت سلیمان و از جهت مشرق به علاقه دیره اسماعیل خان محدود و محاط و از خاک مستعمره انگلیس اند. و خود اهالی این فرقه به زراعت و تجارت معیشت می کنند.

فرقه مشوانی

این فرقه غیر از موشانی مذکور در پیش و (پنجصد و بیست و پنج) خانه از ایشان در کوه دامن کابل مشغول زراعت و تجارت و چند خانه در قندهار و عده در حصه شمالی کوه گندگر به موضع سیری کوت ضلع هزاره متعلق راولپندی و چندی در بین قوم توخی متفرق زیست می نمایند. و احمد علی خان بن عبدالواحد خان پسر محمد رفیق خان ولد مولابید و فرزند مولانسو از این فرقه و شخص جرار، قابل کار، اما از تدبیر و اندیشه صائب برکنار و خطا کار است. چنانچه پسر سقاء

وسید حسین ازاعطای پول و تفنگ و منصب کرنیلی اوقوت و اقتدار و دربین اشرا اعتماد و وقاری یافته و درحمله و یورش انقلاب خود مظفر، و کامیاب شدند. و همچنین درامارت نادرشاه به ریاست تنظیمیه قطغن و بدخشان منسوب و به مجرد وصول در آنجا، از عدم تدبیر و تند خوئی و زشت گوئی فتنه و انقلاب به روی کار آورده، حکومت را گرفتار رفع اغتشاش کرده، در سعی و تلاش انداخت. و خود رامغلوب و ابراهیم بیگ لخی^(۱) را جری و جسور و بر قشون حکوت غالب و غیور ساخت.

(۱) ابراهیم لقی: فرماندهو بزرگ مجاهدان مسلمان ترکستان، از مردان شجاع، دلیر، مطلع و با فراست بود، سالها بر ضد روسهای متجاوز جنگید و ضربات سختی به نیروهای آنان وارد کرد و قریب (۱۵) هزار نفر مسلح در اختیار داشت. او در زمان امیران الله به افغانستان پناهنده شد، اما دائم از خاک این کشور به آن طرف آمو بالای نیروهای روسی حمله می کرد و می خواست سر زمین های ترکستان اسلامی را از جنگ مارکسیسم رهایی بخشد. ابراهیم خان در سال اغتشاش از بچه سقا جانبداری کرد و این امر وجهه او را در نزد روشنفکران و بعضی از مردم افغانستان پایین آورد.

وقتی نادرخان در کابل به قدرت رسید، به خاطر تفکر فاشیستی و ضدیتی که با ازبکان داشت، با روسها داخل مفاهمه گردید و تمام مجاهدین «باسمه چی» از جمله ابراهیم لقی را از خاک افغانستان بیرون راند. لقی با آنکه می توانست بانبروهای نادر مقابله کند، اما جنگ با مسلمانان را صلاح ندید و بناچار در آن طرف آمو عبور کرد و گرفتار شد. و روسها او را بادیست بسته در شهرهای سمرقند و بخارا گردش داد، و سپس در زیر شکنجه به شهادت رساند. و نهضت اسلامی ازبکان برای همیشه خاموش شد و این خدمتی بود که فاشیزم افغانی به مارکسیسم روسی انجام داد.

برای اطلاع بیشتر از قیام باسمه چیان نگاه کنید به کتاب «قیام باسمه چیان» نوشته مورخ مشهور ترک، و لیدی طوغان استاد دانشگاه اسلامبول. و نیز مطالعه رساله کوچکی بنام: «اولین تجاوز نظامی شوروی بخاک افغانستان» نوشته خلیل الله خلیلی در این باره خالی از فایده نخواهد بود.

فرقه هنی

این فرقه (ده هزار ودویست و پنجاه) نفر مرد جنگجوی و پرخاشخو و عده‌ای درکوه مغربی موطن قوم منگل و فرقه دو مشت از ایشان در بین قوم بنگش واروک زائی و قوم توری سکنه کرم در شرق مائل به جنوب کوه سفید ساکن و به زراعت و جنس فروشی و بعضی به نمک از معدن بهادرخیل و فروختن زیست و امرارحیات نموده، قرین راحت و رفاهت و وسعت می‌عشتند.

فرقه وردک

این فرقه خود را سید پند داشته، شامل: ده قبیله و دارای دوازده هزار و پنجصد خانه و متصرف ناوه مستطیل شنیز که از شیخ آباد تا گاریز بهائی و ناوگی افزون از دو منزل از شمال به جنوب طویل و از سلسله کوه کوتل سجاوند حائل و فاصل بین لهوگرد و خروار و این ناوه تا سلسله کوه واقع بین خوات و شنیز دومیل و دومیل و نصف به تفریق عریض اتفاق افتاده و ناوه خوات و سه آب و گوډه و دایمیرداد، پیوسته به هزاره دایمیرداد و گیروی رشید ملحق به هزاره جغتو بوده، متوطنند. و این مواضع متصرفه و متوطنه وردکها مجموعاً از طرف غرب به سلسله کوه هزاره بهسود و از جانب شرق به کوه غربی لهوگرد و خروار و از سوی شمال به دیهات زرنی و توپ و از جهت جنوب به خاک خیر و دیهات و شمال غربی شهر غزنی و قلاع «قوم بیات» و هزاره جیغتو محدود و اراضی زرخز و مزارع غله بیز است.

و عموم مردم وردک زحمتکش و متأمل و صبور و زراعت پیشه

اند. و کریم خان ازین قوم به امید وصول امان الله ازقندهار در کابل، باقشون پسر سقاء جنگهائی مردانه کرده و در پایان کار گرفتار و مقتول شده، تمام قوم وردک از حیث غیرت و شجاعت اونزد عامه نیک نام و نزد حکومت معزز و محترم و دارای رتبه و مقام، اقدام دلیرانه خود شدند.

و هم از این قوم عبدالاحد خان پسر قاضی غلام که ازقندهار با امان الله خان گریخته، در ایران رفته بود، فعلاً رئیس شورئ و شخص حلیم و متواضع است. اما افسوس که در این وقت اضمحلال و استیصال اسلام، جد و جهد در اتحاد و در ارتباط قوه جامعه اسلامی ننموده، تفرق و تنفرق طبائع اسلام رابه روی کار می آورد. و در مجالس سعایت و نکوهش از ایران و ایرانیان کرده: مفاخرانه اظهار می نماید که مهرهای سجده آنها را خیلی در مبرز و مبال برده، در استنجا استعمال کردیم.

فرقه همر^ط

این فرقه شامل قبیله امن زائی و گگل زائی و سه هزار و هفتصد و پنجاه خانه و بعضی در میدان جنوب قوم باب^ط و برخی در کوه مسکن و مقرر دارند. و در جنوب قرارگاه ایشان قوم کسرانی بلوچ در مغربش کوه قوم امرزائی اتفاق افتاده، خود ایشان به رمه داری و زراعت و مکاری اعاشه و زیست می کنند.

فرقه بنگش^ط

این فرقه خود راقریش و از اولاد خالد پنداشته، شامل قبیله گاری و شامل زائی و بیست و دو هزار و پنجمصد خانه و اکثر در ضلع کوهات^ط باقی در مغرب علاقه کرم و موضع شلوزان مقیم و وطن شان از شرق بغرب

طویل و هموار و محوط به جبال و در طرف مشرق و جنوب آن کوه قوم ختک و در شمالش قوم اروک زائی و در جنوب غربی آن قوم وزیری و در مغربش علاقه کرم موطن قوم توری اتفاق افتاده، از جمله بنگش های سکنه کرم و پیوار مغلوب قوم توری و سکنه شلوزان از ایشان مقتدر و مختار و عموم قوم بنگش شیعه راسخ العقیده امامیه اثنا عشریه و بعضی سنی و مغلوب و قوم توری در تنازع مذهبی با بنگش متحد و معاضد و همه جنگجو و شیرخو و همواره بر سنیان غالب و در محارب فاتح و مظفر و منصورند.

ولی انگلیس برای مقاصد سیاسیه خود گاهی مانع از مقاتله و هنگامی مُهرک و آمربه مهاریه شده، جانب داری یکی و عناد دیگری اختیار کرده، حصول مراد خویش می نماید و جانبین را از قوه و اقتدار انداخته ضعیف و ناتوان می سازد. و بنگشها اغلب به زراعت و بعضی به تجارت و برخی به نمک فروشی امرار حیات کرده، از ایشان چند خانه در مازندران و خراسان ایران و در بعض اضلاع هندوستان مقیم و در فرخ آباد بسیار و زمیندار و نزد امثال و اقربان معزز و محترم و با وقار و خوش رفتار و راست گفتارند.

خاتمه

فرق اقوام غیر افغان
سکنه افغانستان



خاتمه

فرق واقوام غیرافغان سکنه افغانستان

افغان مقیم افغانستان که طبل انانیت بنام افغانیت و دولت مستقل افغانستان نواخته و خود رامشهود انظار و مشهور آفاق واقطار ساخته، افزون از (سه صد هزار خانه) قراریکه رقم شده آمده، درین مملکت تمکن و قرارندارد. باقی تاجیک و اوزبک و هزاره وجدیدالاسلام واقوام مختلفه اند.

افغان اضافه ازاین سیصد هزار هرچه هست، مقیم خاک مستعمره انگلیس وتابع امر و فرمان اویند. ویکی ازحالت دیگر و موطن و مسکن و فرقه اش علم ندارد ونمی داند که کجاست. واقوام مختلفه مقیمه این مملکت راکه تابع حکومت افغان و قرب (پنج میلیون و چهارصد هزار) تخمیناً در شماراند. ذیلاً برای استحضار خواطر خوانندگان این «نژادنامه» بر سیبل اجمال رقم کرده و از ذکر مفصلش، نظر به کسالت بدنی و ضیق معاش از عدم مایحتاج خوردنی و پوشیدنی ونوشیدنی عذر خواسته. به (أَلْعُدُّعِنْدَکِزَامِ النَّاسِ مَقْبُولٌ) حواله می نماید ورجای قبول آن رااز صاحبان انصاف می دارد.

فرقه سادات

جائی از بلدان و امصار و قصبات و قریه جات افغانستان نیست که یک یا دو یا چند خانه از سید حسنی و حسینی و علوی و موسوی و رضوی در آن ساکن نباشند. واهالی افغانستان هر قوم به اصطلاح خود

سید و امیر و آقا و شاه گفته ، اعزاز و احترام می نمایند.

خصوص قوم [هزاره] نسبت به سید احترامات فائقه به تقدیم رسانیده از ایشان زن نمی خواهند و کمر اولاد زکور خود را در هفت سالگی ولیمه داده ، به دست سید می بندند. و مراد از این کمر بستن آن است که اخلاف شان کمر بسته امر دین و پابند شریعت سید المرسلین و عامل به اوامر و نواهی رب العالمین بر طبق فرموده ائمه طاهرین (ع) (۱) باشند. و «سادات» «دیره اسمعیل خان» و «هزاره جات» و «کرم و بنگش و تیراه شیعه ، دیگران از مصاحبت با سنیها بعضی سنی متعصب و برخی نه شیعه و نه سنی از امور مذهبی خود بیخبرند.

و از جمله سیدهای فوشنج سنی متعصب و اکثر تاجر و باثروت و متکبر و مغرورند و در علاقه جات زرمات و ارگون و بنون جمعیت زیادی از اولاد شاه محمد روحانی و خاندان مغززی در کنر جلال آباد که ایشان را شاه می گویند ساکن و مقیم اند و در کوه دامن و کوهستان کابل زیاد و همه معزز و رئیس قوم و به نام خواجه یاد شده ، اکثر فتنه و آشوب به تحریک ایشان روی میدهد، از قبیل انقلاب پسر سقاء و حمله دوم اشقیای اهالی شمالی و بس .

وسادات هزاره از ربیع و دخل اراضی و عقاریکه هزاره ها به

(۱) سنت کمر بستن ، یادگاری است از مسلک تصوف ، هیچ ربطی به اسلام محمدی (ص) و تشیع علوی (ع) ندارد. و این سنت فعلاً ، رو بفراموشی است. و سادات بزرگوار امروز هزاره جات مثل دیگر مردم ، اغلب انسانهای زحمتکش و پیشه وراند که از طریق کار و مشاغل شرافتمندانه زندگی خود را می چرخانند و سرفرازان زیست می کنند.

عنوان نذر به ایشان تسلیم کرده و سهم سادات از خمس و نذر، به راحت امرارحیات می کنند. و بعضی ایشان به مثابه ملانمایان ایران^(۱) مفتخواری اختیار کرده، عوام را مثل سادات بربریهای مشهد به فتنه و شرارت می کشانند. و سنیهای ایشان را به چشم تعصب و عناد دیده، نسبت افعال قبیحه نامشروع به ایشان می دهند.

فرقه قریش

این فرقه که در نژاد تالی ساداتند، از ایشان در هر علاقه چند چند خانه موجود و اکثر به مؤذنی مسجد و معلمی مدرس و امامت نماز جماعت مشغول و به اعطای زکوة فطره و خیرات و صدقات اعاشه کرده، بعضی به دهقانی تحصیل لوازم عاشیه می نماید. و در احصائیه نفوس با مردم هر قریه که در آن ساکنند محسوبند.

عرب غیر قریش

این فرقه در تعداد از سادات و قریش افزون و قرب پنج هزار خانه از اعرابی که نام قبیله برای شان نیست، متفرقانه در بهسود و قرب شهر جلال آباد ساکن و در تابستان به بیکتوت و نواح کابل به حصّادی^(۲) و مرغ و پنیر خام فروشی گذرانیده، زمستان در جلال آباد می روند. و از جمله عربهای بالاحصار کابل که شیعه و نوکر پیشه و حرفه و ربازار بودند، از تخریب بالاحصار به دست انگلیس، معدوم و منفی شده، یک

(۱) منظور ملایان زمان قاجاریه ایران است، که به استثناء تنی چند، بقیه شان در انحطاط فکری تأسفباری به سر می بردند، و تعصبات مذهبی رادامن می زدند، و جزء اخذ وجوهات و روضه خوانی هنر دیگری نداشتند.

(۲) حصّادی = دروگری

خانه برات علی خان نام از رؤسای شان در تهران روز ذلت و فقر و مسکنت به تبعیت افغان به سر می برد. و جمعی از اعراب در ترکستان افغانی و قطغن و بدخشان به صحرا و خرگاه نشینی و بیلا میشی امرار حیات کرده ، هزاران گوسفند در روسیه فروخته ، مضیقت لحوم در معاش اسلام پیش آورده ، روسهارا آسوده و مقضی المرام می سازند. و این از عدم توجه حکومت است که با روس انعقاد و ارتباط رشته تجارت را منعقد نداشته ، طریق قاچاق رانسته است .

فرقه تاجک مخفف تاجیک

این فرقه که در نژاد از عرب است ^(۱) در بدو ظهور دین اسلام بر اروپا و آفریقا و ایشیا ^(۲) مستولی و متصرف و در اکثر مقبوضات خود متمکن و با اهالی آن مخلوط شده ، رفته رفته از اضافت کاف تصغیر بر لفظ تازی که نام فارسی عرب است تازیک و از ابدال زا به جیم تاجیک و از کثرت استعمال «یا» حذف و تاجک شد .

واز ایشان در درواز بدخشان رئیس جامعه و حکمران گردیده ، محمد ولی خان از اولاد ایشان در این زمان به رتبه و مقام وکیل امان الله

(۱) تاجک در اصل تازی و تازیک بوده است که ایرانیان به قبیله «طی» ، یکی از قبایل عرب اطلاق می کردند و بعداً این کلمه را به همه عربها اطلاق کردند و در هنگام فتوحات اسلامی چون عربها به ترکستان حمله ور شدند، ترکها این کلمه را از ایرانیان گرفته به مطلق عرب و فارس اطلاق کردند، تا رفته رفته به فارسی زبانان ، مخصوصاً به فارسی زبانان خراسان علم گردید. تاجیکها به شهادت زبان و قیافه شان ، با اقوام «هند و اروپایی» پیوند می خورند، هیچ دلیلی بر عربیت آنها نداریم.

(۲) ایشیا = قاره آسیا

خان نائل و واصل آمده، در انقلاب پسر سقاء متهم به غدر و خیانت و امضای زعمای ملت و علماء و رؤسای داخله شورای دولت محکوم به حبس ده سال گشت. واز فرقه تاجک چهل و پنج هزار خانه درکوه دامن و کوهستان شمالی کابل و پنج شیر و سنجن و درنامه و نجراب و غوربند و تکانه و جلریز و کهنه خمار ساکن. و دوازده هزار و پنجصد خانه در خنجان و همین قدر در دیهات قریبه و متصله شهر غزنین و نفس آن بلده و قریه جات بزرگ اُرزو و شالیج و رباط و رامک و تاسن و قرای جلگای هرات و اکثر مواضع بدخشان و کُل درواز و در جلال آباد و گردیز و کلالگو و لمقان و سرده و ارگون و پرمُل و غیره متوطنند. و عموماً بجز تاجیک بامیان و گیزاب و چوره که شیعه بودند و املاک و قلاع و مزارع شان را حکومت به افغان بخشود، سنی و متعصب و باشیعه نهایت معاندند. و تمامت تاجک مقیم افغانستان هجده لک و هفتاد و پنج هزار نفس و قرب ثلث کل نفوس متوطنه افغانستانند. واز جمله اهالی شمالی کابل آتش افروز انقلاب شده، ملک و دولت و مملکت و ملت را چنان دچار ذلت و نکبت ساختند که تا پنجاه سال بحال نخواهد آمد.

فِرَقِ و طوائف هزاره

این قوم که از فِرَقِ های مغول و تا تارند و در افغانستان توطّن و قرار دارند. فعلاً چه در موطن و مقام خود و چه در شهر و ولایات و بین دیگر قبائل و ایلات افغان و تاجک و اوزبک، از جور و ستم حکومت و نهب و غارت افغانان بادیه نشین بیلاق گزین و افزون ستانی و بی رحمی اربابان و کدخدایان و سرکردگان قومی، ترک منزل و مسکن

نموده ، روز ذلت و مغلوبیت به همسایگی ^(۱) بسر می‌برند « ششصد و پنجاه هزار خانه » و (دو میلیون و دویست و پنجاه هزار) نفر و همه شیعه امامیه اثنا عشریه ، بجز قلیلی از هزاره شیخعلی و هزاره بهسود ^(۲) که اسماعیلیه و مرید و پیرو آقاخان محلاتی ، مقیم بمبئی و معروف به غالی‌اند. ^(۳)

دیگران عموماً پابند دین و محب جان نثار ائمه طاهرین (ع) و شجاء [ع] و جنگجو و مهمان نواز و سخا [سخاوتمند] و از عدم علم و وجود جهالت ، لجوج و کین توز و زشت خو و درشت گو و بطأ شدند. ^(۴) و از مرارت فشار حکومت و زحمت انزجار ملت افغان روی فرار بسوی ایران دارند و دسته دسته و جوق جوق در خراسان رفته و می‌روند و مملکت مملوکه افغانستان ایشان ، در هریک از طول و عرض دویست و پنجاه میل و مشتمل بر گرمسیر و سرد سیر و جبال مخضره ^(۵) که منابع انهار بلخ و کابل و پنجشیر و لهوگرد و ارغنداب قندهار و هیرمند و نهر هرات

(۱) مراد از همسایگی در اینجا آنست ، که از خود خانه و منزل ندارند ، بلکه در منزل دیگران در حال همسایگی بسر می‌برند.

(۲) فقط عده بسیار اندک که از حدود (۳۰) خانوار تجاوز نمی‌کند ، بطور پراکنده در دره سیاه سنگ بهسود و دامنه کوه بابا پیرو مذهب اسماعیلیه اند ، بقیه مردم بهسود که در حال حاضر جمعیت شان به پانصد هزار نفر می‌رسد ، همه از شیعیان اثنا عشری و مردمان پاک اعتقاد می‌باشند.

(۳) اسماعیلیان خود ، اتهام « غلو » وارد می‌کنند ، و خود را مسلمان و یکی از فرق شیعه می‌دانند.

(۴) بطاش = هتاک و تند خو و قلدور ، که عوام این کلمه را به صورت « بدماش » تلفظ کنند.

(۵) مخضره = سرسبز و شاداب

اند، و دارای آبشارها و مرغزارها و صیدگاههای زیاد و به غایت زرخیز و غله بیز و موجب فراوانی نعمت و وسعت ارزاق عموم اهالی افغانستان از لحوم و دسوم^(۱) و مأکول و مفروش است. و در بطن مرکز افغانستان اتفاق افتاده، از طرف غرب به دولت یار و غور هرات و از جانب شرق به کابل و غزنین و اقوام اندر و ترکی و علی خیل و توخی و هوتک و غلزائی، و از سوی شمال به بلخ و نواح آن و بعضی محال قطن و از جهت جنوب به قندهار و توابع متصل به مضافات هرات آن محدود از چار جانب به مردم اهل سنت و جماعت که همه خونخوار ایشانند، محصور است.

و طوایف هزاره دوازده فرقه بزرگ چون: دای زنگی و دایکندی و دای میرداد و دای میرکشه و دای میرک هر پنج معروف بساده سویکه و دای چوپان و دای ختای و دای نوری و دای میری و دایه هر پنج موسوم به ساده قبر و بهسود و جاغوری و هریک شامل چندین فرقه بوده و اکنون بسجز اندکی از دای زنگی و دایکندی و دای میرداد و بهسود و جاغوری و معدودی از فرق های ساده سویکه بهجامانده، دچار ذلت و زحمتند و روی رفتن به ایران دارند. بقیه که مزارع و مراتع و قلاع و منازل و مساکن شان را حکومت تسلیم افغانان نموده، همه در خارجه رفته، به رنج و تعب امرار حیات میکنند.

و این قوم بزرگ، پیشه زراعت و گوسفند و گاو داری دارند. و زن و مرد زحمتکش و قانع و صبور، و زنان ایشان برگ و نمد و گلیم ساخته، و روغن زرد به اندازه تجارت تهیه کرده، بازرگانان افغان کوچی، صدها

(۱) لحوم و دسوم = گوشت و چربی.

خروار در پنجاب دهند و سند حمل و نقل داده، بفروش میرسانند. وهم تمامت بلدان افغانستان بانواح و توابع خود براحت و وسعت معاش می زیستند. و اکنون که تیشه بریشه خویش زده، هزاره را از تعصب جاهلانه مضمحل و مستأصل ساخته اند، عموم اهالی افغانستان بضیق معاش و تنزل لحوم و دسوم و اقوات و ضعف قوه جامعه گرفتار آمده، بازهم ظهیر و معاضد حکومت حاضره (حکومت امان الله خان) هزاره هست.

فرقه اویماق

اویماق که به اصطلاح تاتار قوم یا حصه جمعیت متحدالاصل اند. در افغانستان چهارفرقه، چون: تایمنی و هزاره غیر از هزاره مذکوره و تیموری و زوری موجود و بچار اویماق معروف است. و تایمنی شامل دو فرقه: قبیچاق و درزی. و هزاره نیز مشتمل بر دو حصه: جمشیدی و فیروز کوهی. و جمشیدی چند شعبه چون: خوک رو و گالکندی و قاقچی و زین گر و زولفی و امفلیدی و جوالی و خیرقرک و دای زبری اند. و محال مسکونه چار اویماق در او دیه و بطن سلسله جبال غرب مائل بجنوب ملک هزاره اتفاق افتاده، فرقه جمشیدی در حصه مغربی و شمالی آراضی متوطنه چار اویماق به اطراف رود مرغاب و مواضع مار و چاق و کوشک و تنور سنگی و غیره و فرقه تایمنی در غور و کوه سیاه بند ساکن و همه تابعه هراتند و حصه جنوبی غور که اسفزار یا سبزووار و نواح آنست مسکن فرقه زوری و زیادت این حصه در تصرف قبائل نورزایی و علیزایی و اسحاق زایی از افاغنه سربنی قوم در آنیست. و

اشرار ایشان از تعصب جاهلانه و فتوای ملاها و امر مأمورین سرحدیه حکومت که همه مال و خون شیعه را حلال و مباح و صواب و حصول ثواب می دانند، رعایا و تبعه سرحدیه ایران را همواره قتل و غارت می نمایند. و از فرقه فیروزکوهی چار اویماق شعبه کرائی در طرف جنوب مشهد مقیم و دو جمعیت بزرگ از هزاره و تیموری در با خرز و نواح آن واقع مغرب هرات ساکن و تبعه دولت ایرانند.

و این هزاره در عهد شاه محمود سدوزائی بغاوت ورزیده ، پناهنده خاک ایران شدند. و دولت ایران که مدام در حمایت اسلام اقدام می کرد، ایشان رامزرعه و منزل و مقام [م] اعطا فرموده ، تاحال ملک و آسوده و آرام می باشند و ملایوسف از ایشان به رتبه و مقام ریاست قومی رسیده، پسران او محمد رضاخان و محمد اسماعیل خان به نوبت نائل به خطاب شجاع الملکی شده ، و با این احسان دولت ایران هر دو گروه ، تیموری و هزاره و اهالی سنی خانه قاین و اخلاف شیخ احمد زنده پیل مقیمی تربت شیخ جام از راه اتّحاد مذهبی با حکومت و ملت افغان راه سازش نهانی سپرده، به تعلیم و تحریک سِرّی شجاع الملک بسی خسارات از قبیل سرقت و قتل و غارت و قاچاق پول و اسلحه و زنان بی وسیله ، از قوه به فعل آورده، همواره دزدان و رهنان افغان را راهنمایی و معاضدت و معاونت می نمایند.

فرقه قزلباش

نادرشاه افشار (بیست هزار) نفر از جنگجویان پرخاشخویان ایلات شاهسوند و جوانشیر و بختیاری و گُرد و بیات و ریکا و اهالی

شیراز و خواف راباعائله و اسلحه برای حراست مملکت و تنبیه و تهدید متمرّدین افغان از ایران حمل و نقل داده، در هرات و قندهار و غزنین و کابل امراقامت و حفاظت سرحد و ثغور مملکت فرمود.

و نیز احمدشاه افغان سدوزائی از یساولان رکاب نادرشاه که به رتبه و مقام فرمانروائی رسیده، افغانستان را از ایران مجزّی و تشکیل سلطنت جداگانه کرد، عده از اشراف اهل دیوان را که با ایشان معرفت و الفت داشت و در احیان ملازمت خود به خدمت نادرشاه باهم طریق محبّت و و داد می سپردند، از سبزووار و اصفهان و خراسان و شیراز و غیره در افغانستان معزّزانه دعوت نموده، زمام مهام مملکت و نظم و نسق امور ملّت و رتق و فتق ادارات حکومت را که افغانها و اهالی افغانستان نمی دانستند به ایشان مفوّض فرمود،

و ایشان از اخلاص و صداقت رهگرای خدمت شده، از حدود سنه (۱۱۶۰) تا سنه (۱۳۳۷) عرصه (۱۷۷) سال خدمات شایسته به ملک و ملّت و دولت و سپاه و رعیت به تقدیم رسانیده، تا اوائل سلطنت امیر عبدالرحمان خان، همه مدار الهام و مأمور و وظائف خجسته آغاز، فرخنده فرجام و قرین راحت و رفاهت بودند. و در عهد امیر مذکور که فی الجمله افغانها و سنّیها خط نویس و دانای کار دفتر شدند، کم کم دست قزلباشها را از کار برآورده، فعلاً به جز میرزا محمدایوب^(۱) وزیر مالیه که

(۱) این محمدایوب خان قزلباش که از مردان باسواد اما محافظه کار بود، در همان سال اول حکومت نادر، برای مدتی کمتر از یکسال بعنوان وزیر مالیه منصوب شد، آنهم بخاطر جلب رضایت شیعیان و بخصوص هزاره ها، که در برابر بچه سقا مقاومت کرده بودند، اما همینکه پایگاه حکومت نادرخان محکم

از خود داری کاری نمی تواند و در شمار قومی و همت و غیرت و شجاعت و سخاوت و مروت و حمایت هیچ ندارد. دیگری نائل به مقام مأموریت نیست و عموماً دچار افلاسند. و در حقیقت از حرص و طمع و غرض شخصی که دارند شایسته نوازش و در خور پرورش نیستند. اسلافشان که آدم بوده، فطرت بشری داشته، نام نیک برده اند و اخلاف حالیه شان قابل هیچ، بلکه آدم نیستند.

فرقه کیانی

عده از این فرقه ترک اقامت سیستان نموده، و در قندهار و نواح هرات مقام مغلوبیت گزیده، معدودی از ایشان معروف بشیروانی و خود را از نژاد انوشیروان می پندارند و همه هفتصد و بیست خانه و شیروانیان شیعه، باقی بعضی شیعه و برخی سنی و اولاد آزادخان خارانسی نیز شیروانی و شیعه اند. و یک خاندان در کوهاٹ و عموم این فرقه با شرف و نیک اخلاق و با قوم جت که همسایه شانست متواضعانه میزیند.

گردید، این یک وزیر شیعی را برکنار کرد! برکناری او اندکی پس از فوت ملا فیض محمد کاتب، صورت گرفته است.

در رساله «مقدمه ای بر تاریخ تحولات اجتماعی و سیاسی» از نشرات سازمان نصر منحل، صفحه (۶۳) آمده است: نادرخان مخالفین خود را به جرم طرفداری از امان الله خان از میان برمی داشت و به انواع گوناگون نابود می کرد. و به لحاظ خصلت فاشیستی، بیشتر از همه ملیتهای غیر پشتون و به ویژه مردم شیعه مشمول این استبداد بودند. به حدی که محمدایوب خان تنها وزیر منسوب به شیعیان فقط بخاطر شرکت در مراسم فاتحه مهدی جان چنداولی که یک نفر شیعه بود و در زندان به قتل رسیده بود، از وظیفه سبک دوش شد و تحت تعقیب قرار گرفت.

فرقه مغول جغتائی

ابن فرقه (هزارو دویست پنجاه) خانه و در دیهات پراکنده متعلقه کوه جمشیدی متوطن و به زبان مغولی متکلم و جمعی ازین فرقه درقریه ککرک از قریه جات غربی غزنین بنام هزاره جیغتو^(۱) ساکن و همه شیعه و بعضی باین نزدیکی به اغوای سید محمد نامی از طلبه کربلا، طریقه اخباری اختیار کرده و نا دانسته در بین ناس و سواس انداخته است.^(۲)

فرقه اوزبک جدا از قوم و جلا از وطن شده

یکصد و بیست خانه اوزبک، از وطن اصلی خود که ترکستان است، هجرت اختیار و در موضع کوچکی از علاقه مقرر موطن قوم ترکی و علی خیل مسکن گزیده، و متکلم به لفظ افغانی اند. و در بعض مواضع

(۱) گمان نمی کنم که به جز نزدیکی نام «جغتو» با «جغتای» کدام دلیل دیگری برای انتساب این مردم با مغولان جغتایی وجود داشته باشد. بلکه قرائن تاریخی برخلاف آن گواهی می دهند. دراینکه مردم جغتو با دیگر طوایف هزاره از یک تبارند، هیچ شکی وجود ندارد. عبدالحی حبیبی احتمال داده است که نام جغتو از نام شهزاده ای گرفته شده باشد که قبل از اسلام در این نواحی حکومت می کرده است. زیرا در سنگ نوشته ای در شمال غزنی کلمه ای حک شده است که بعضی ها آن را «جغتوشاه» خوانده است.

(۲) این سید محمد بخاطر تحصیل در نزد علمای اخباری در کربلای معلا و نجف اشرف، به سلک اخباری ها درآمد و بعد از مراجعت در جغتو ساکن شد و دوسه قریه ای را به این مسلک گرایش داد و برای خود قلعه آباد کرد و وجوهات مردم را جمع می کرد، بعدها تشنجاتی میان اخباری ها و اصولی ها بوجود آمد، تا اینکه مرحوم حضرت آیه الله شیخ عزیزالله غزنوی که بحق یکی از آیات و از مدرسین بزرگ بود، براین تشنجات خاتمه داد و میان هر دو طایفه آشتی برقرار کرد، و رفته رفته بیشتر اخباری ها اصولی شدند و امروز گمان نمی کنم کسی در آن نواحی باشد که از مسلک اخباری جانبداری کند.

دیگر نیز ساکن و زراعت پیشه و فارسی گفتارند .

فرقه دیگان

این فرقه در علاقه کُسر و باجاور مقیم و زبان شان اکثر از سنسگرت و اقل از فارسی و افغانی مخلوط و از حیث زبان هندی نژادند . و عوام که دیگان و تاجک را یکی میدانند خلاف واقع است . زیرا تاجک پس از ظهور اسلام درین ملک آمده ، و مقام گزیده اند . و دیگان قبل از تاجک در زمان دهرم و هندو بوده اند .

فرقه هندی

فرقه موسوم به جت در اکثر اضلاع پنجاب و جماعت زیادی در سند و بین بلوچها و دامان و بنون و نواح پشاور مقیم ، و زراعت کارند و در بلوچستان ایشان را جکدال می گوید . و جمیعیت بزرگی موسوم به جت در سیستان و فرقه معروف به آوان در کاله باغ و در مشرق افغانستان مقام دارند . و گروه آوان خود را از اولاد علی (ع) می گویند و قومی موسوم به پراچی معروف به پرانچه در کابل به بزازی و تجارت زیست می کنند و فرقه گوجر که خود را راجپوت میدانند ، عده زیادی در بین یوسف زائی روز بسربرده و به زبان هندی و پنجابی و افغانی متکلم و مغلوب قوم افغان و همه از اهل هند و در مواضع مذکوره ساکنند .

فرقه هندو

از اقوام مختلفه سو در وکتری و بیش و برهمن و اروره و سکه تخمیناً صد هزارخانه در قندهار و غزنین و خوست و ارگون و کابل و جلال آباد و توابع و محال و نواح آنها و قری و قصبات مقیم ، و به

دکانداری و بیزازی و بعضی به نویسندگی در دوائر دولتی و مأموریت‌های اطراف و دیوان شهرها و برخی به تجارت و صرافتی و زمینداری و دلالی معاملات تجارتی و زرگری تحصیل لوازم معاشیه و امرا حیات می‌کنند و بر خلاف سائر اهل هند، نان تنوری می‌خورند و در معاملات دادوستد برخلاف یهودیها که متقلبند راست کار و در اخلاق ملایم و متواضع و نیک رفتار و کردارند.

و آثار عمارات و بتخانه‌های هندوهای قدیمه بودائیه و غیره، در قندهار و قلات و غزنین و هزاره جات و بامیان و کابل و خوست و جلال‌آباد، خصوص در جبال و درجوات زیاد و قابل حفاریات و برآوردن بت و ادوات باستانی اند.

و در بعضی مواضع چون هده جلال آباد و خواجه صفای کابل که بت خانه بوده و به مرور زمان مزار و مطاف مسلمانان شده، در این زمان از هردو موضع کشف بت‌ها متیقن گشت که بتخانه بودند. و در آقاسرای کوهدامن غاری موسوم به گزک تیپو (عبادتگاه برهمن) که خانه که گرشن بوده و هندوها آن را متبرک می‌دانند و چشمه در موضع خوشی لهوگرد که هندوها آن را تیرته تصور می‌کنند موجودند.

فرقه سواتی

این فرقه هندی نژاد و گاهی دیگان نام برده می‌شوند و عده در علاقه پکلی ضلع هزاره از توابع راولپندی و کوهستان آن طرف آن اقامت دارند. و آنانی که در سوات و نواح آن شامل قوم یوسف زائی اند، مغلوبانه روز به سربرده، به زبان افغانی تکمل می‌کنند. و سواتیهایشان را فقیران

می‌گویند.

فرقه شلمانی

این فرقه از اقامت ابتدائی خود در شلمان کناره رود کُرم این نام را اخذ کرده ، اکنون در موضع آلہ دُندُ علاقه سوات مقیم و مغلوب قوم یوسف زائی اند. و افغانها ایشان را بلا مأخذ و مدرک دیگان می‌گویند .

فرقه تیراهی

این فرقه در ابتدا بت پرست و زناری بوده ، در حمله سلطان شهاب الدین غوری مشرف به دین اسلام شده ، اکنون عدۀ در بین قوم شنواری متمکن و به زبان خلاف زبان افغانی که از سنسگرت جدا و با الفاظ زیادی از پشتو شامل و داخل شده متکلمند .

فرقه کشمیری

جمعی از سبب ضیق معاش ترک اقامت کشمیر کرده ، از شمالی افغانستان تا کابل و قندهار پناه گزین شده ، کسب مزدوری و شالی کوبی و طباخ‌ی و شال شوئی و خیاطی و چکن دوزی و رفوگری و شعر بافی و دلالی و حمالی و دولی برداری و رسامی اختیار نموده ، در سوات و باجار و لمقان نیز مقیم گشته ، افغانی تکلم می‌کنند .

و با حالت غربت نهایت شریر و فتنه انگیز و کشمیریان مقیمه کابل شیعه و پتو باف و روضه خوان و سینه زنند و حسن سلیمی پسر ملا آقابا از این قوم که نیاکان و فامیلش رسام بودند در مشهد رفته .

فرقه کُرد و ریکاء

فرقه مُکری و ریکاکه از پیش در جمع قزلباش هانام برده شد ، از

شعبهای گرد، بادسته جات قشون نادری به اقامت کابل منتخب شده . در ابتدا سه هزار خانه بودند و اکنون قرب پنجصد خانه در محله چنداول به نام قرت ها و دو بیست خانه به کوچه دروازه لاهوری کابل به اسم ریکاباقیمانده اند.

وریکائیهایی سنی و قرتائیهایی شیعه ، و ذلیل و روی رجعت به ایران دارند و از حرص و طمع و افزون خواهی و خود ستائی در ایران نیز جائی اقامت نیافته و پی همرفته ، رجعت می نمایند.

و محمد اکبرخان و غلام حیدرخان پسر ونوه علی عسکرخان حین انقلاب پسر سقاء از کابل باعائله در هرات و در آنجا در مشهد رفته ، متحیر مانده ، توان مراجعت ندارند . و ریکائیهایی به زراعت زمین داری خود و دکان داری و نوکری امراریات کرده ، چون راحتند یاد ایران نکرده ، بلکه ایرانیها را کافر گفته ، سخت دشنام می دهند . برخلاف قزلباشها که از جهالت و عدم همت و منافقت در افغانستان و ایران جایی راحت و رفاهت ندارند و به ذلت گرفتارند.

فرقه لیزگی یا لکزی

قرب پنجصد خانه ازین فرقه به امرنادرشاه در فراه جای گزیده ، دارای باغ و مزرعه و کلاته و ثروت و استعداد و استطاعت شده ، تاکنون روز راحت و عزت به ملازمت سوارگشاده و نویسندگی و زراعت و تجارت بسر برده ، و محترمانه امرار حیات کردند . تا که از جور و ستم حکومت و قتل و غارت افغان تاب اقامت نیاورده ، در سنه (۱۳۰۸) شمسی ملک و باغ و سرای خویش را فرو گذاشته از راه هجرت در

سیستان رفتند و دولت ایران ایشان رانواخته از اعطای مزارع خالصه تأمین حالت و راحت فرمود ولیکن متصرفین املاک خالصه به دسیسه کدخدایان خود ایشان را از اعطای دولت محروم و مأیوس و متحیر ساختند .

فرقه ارمنی

ارمنیها عادیست بر آنکه در هر مملکتی کسب و جلب منفعتی به نظر حرص و طمع ببینند در آنجا رفته و مقام گرفته ، در اغراز شخصی و هوا و هوس نفسی خود ، به هر وسیله و ذریعه باشد می کوشند. چنانچه عدهٔ در افغانستان دو خانه در پشاور و سه خانه در کابل و هشت [خانه] در ابتداء به هرات مقام گزیدند و از کابل که یک خانه مانده بود، به امر امیر عبدالرحمان خان نفی البلد و تبعید پشاور شد. و در هرات از توالد و تناسل فعلاً افزون از سی خانه و عیسوی مذهب اند و تورات و انجیل را به زبان یونانی تلاوت کرده و عبرانی و انگلیسی نمی دانند.

فرقه قلماق

تیمورشاه پسر احمد شاه سدوزائی چندی از این فرقه را که در نژاد تاتار و اکثر در تاتارستان بت پرستند ، از بلخ در کابل آورده ، مورد الطاف شاهی و مامور امور دولت فرموده ، تاکنون یک ونیمی ^(۱) موجود و به حالت گم نامی در هرجا زیست می کنند و کسی بجز مردم جائیکه اقامت دارند ، ایشان را نمی شناسند.

(۱) یک ونیمی : به معنی اندک ، پراکنده ، کم و بیش .

فرقه حبشی

افراد این فرقه از آفریقا در بندر مسقط آورده و فروخته شده ، بنام غلام نزد اعیان قرار می گرفتند . واکثر در ایران و بعضی در افغانستان می رسیدند. تا که راه آدم فروشی در میان آمده، این فعل متروک گشت . و در عهد سلاطین سدوزائی غلام حبشی نزد خاندان شاهی معتمد و راست کار وبا وفا بوده ، قرب دویت و پنجاه خانه درکل افغانستان موجود ، واکثر در هرات و بعضی درکابل و همه مسلمان و اغلب شیعه و برخی سنی اند . و هر سال در سرطان جشنی بنام قنبر ترتیب داده ، در عهد امان الله خان ملغی شد.^(۱)

فرقه یهود^(۲)

این فرقه از نژاد حضرت یعقوب (ع) و معروف به بنی اسرائیل ، و منقسم به اسباط دوازده گانه اند و در تمام قارات خمسه منتشره ، واکثر تاجر و باثروت و به غایت محیل و خادع و متقلب و از جمله پنجاه خانه در افغانستان و همه در هرات اند و به دین کلیمی برقرار و استوار و فعلاً از بخارا در مزار وکابل برای تجارت راه آمد وشد گشوده و از راه پشاور در تمام هندوستان و مشهد و اروپا تجارت خود را جاری ساخته اند .

فرقه بلوچ

این قوم که با ملک وسیع خود متعلق به ایران بوده و حصّه

(۱) یعنی خرید و فروش کنیز و غلام در عهد امیرامان الله خان ملغی شد .

(۲) بعد از تشکیل دولت غاصب اسرائیل ، بیشتر یهودیهای افغانستان به آنجا رفتند .

و قطعات بزرگی چون خاران و قلات و مستنگ و شال (کویت^ط) با محال و توابع خود مجزی و با افغانستان منضم و اکنون ضمیمه خاک مستعمره انگلیس گردیده ، قابل ذکر بجز شردمه^(۱) در جمع افغانستان نیست . و از آن شردمه عده در قندهار و معدودی در کابل و هفتصد و پنجاه خانه در کجران که در تابستان به هزاره جات روز بیلامیشی بسر برده ، زمستان به قشلاق گاه خود رجعت می کنند و شیعه^(۲) و مغلوب افغانند ، دیگری موجود نیست و هم چندی در چخانسور و حدود ملک سیاه کوه و شورابک و یکی دو خانه در مواضع متفرقه اقامت دارند و از بلوچهای قندهار محمدانور خان پسر اسلم خان دارای رتبه جنرالی و علی اکبرخان برادرش مقام غندمشری و هر یک از سه برادرش نیز رتبه و مقامی دارند و در دیانت طریقه شیعه اثنا عشریه می سپارند .

افراد اقوام مختلفه

از اقوام سیستانی و قایینی و برجندی و کرمانی و مشهدی و همدانی و کاشغری و چتراری و بخارائی در هر شهر یک یا دو ویا چند خانه منفردانه روز بسر می برند و هم چنین عده از سنی خانه قاین در هرات و منزلگاه راه نمایان دزدان و رهنان و قاچاق چیان مضره ایرانند و بسا خسارت به شیعه می رسانند.

(۱) شردمه : گروه اندک .

(۲) احتمال دارد بلوچهای شیعی کیجگران در اصل هزاره باشند ، چون در اسامی طایفوی شان اسامی مغولی دیده می شود ، از قبیل داغمیش و غیره .

فرقه دولت شاهی

دویست و پنجاه خانه ازین فرقه در افغانستان مقیم و در عهد سلاطین سدوزائی معزز و اکثر دارای منصب قضا و رتبه افتابوده ، یک محله در کابل بنام کوچه قاضی معروف و چنین مشهور است که ایشان بنده و برده بوده ، احمدشاه بند رقیت ازپایشان گشوده ، خطاب دولتشاهی بخشوده است. اما ایشان خود را قریش می گویند و قاضی خیل پشاور غیراین فرقه ، از قوم امازائی و نژاد مندر افغان و باثروت و مکنت و نزد انگلیس محترم و با خلق نیک گذران و فروتن و متواضع و برد بارند.

فرقه جدیدالاسلام (۱)

این فرقه تخمیناً پنجصد هزار نفرند و در بطن سلسله کوه هندوکش از پنجشیر و گنل منجان بدخشان تالمقان و چترار و کاشغر و درّه جات اریط و شماس و گلّمان و اسمار مسکن و مقر دارند و از جمله ایشان ساکنین درّه نور و دره جات لمقان و اسمار و غیره در سابق پذیرای دین اسلام شده ، باقی در سنه (۱۳۱۳) هجری قمری که امیر عبدالرحمن خان سوق لشکر فرمود ، مسخر و مطیع و پذیرای دین حضرت خیرالبشر شده ، در نسب و نژاد ایشان اختلاف است بعضی ایشان را از اولاد ضحاک تازی و برخی قریش و نبذی یونانی و بقای

(۱) فرقه جدید الاسلام امروز به نام نورستانی یاد می شود ، و اصالت یونانی دارند.

قشون اسکندر مقدونی پنداشته، واز حیث قد و قامت و رخسار و هیئت اقرب به پندار اخیر و زبان شان هندی لهجه و بالفاظ سنسکرت^ط و یونانی و سکھتین و بهاشه و غیره مخلوط و چار قوم چون (۱) کاموز و (۲) هلار و (۳) سلار و (۴) کاموج و چند فرقه چون سوکوی و تری و گوما و کمبیر و کتار و بیره گلی و چنیش و دمدو و ویلی وای و کامه و گوشته و ^طدینگ و وای و کاموز و کانتوز بنامند. و در مواضع کامدیش و وایگل و کمبیر و چیمی و امیش و دیش و جامج و کیگل و نسی گرام و کتار و کلای گل و راجگل و سونندیش و دیوگل و پندیش و ^طدیری و گاواچی و جمامیش و منج گل و ولی گل، شکنی و مقام دارند.

و هم فرق دیگر موسوم به امشی و سنو و نشی و جمکه و اشکامک و پرونی و ^طتیونی و پونوز و ^طدیش و ^طخلم و ایرت^ط و هرن سیه و واما و چونیا و انیشور و پشاکری و کستوز و پیم و اورنگ سیه و مینچیاشی و مندیگل و غیره اند. و به اعتبار لباس که از موی بز و کرباس در بر می کنند معروف به کافر سیاه پوش و سرخ بوده و هستند و کار زراعت را زنان کرده، رمه داریشان بز و جبال مسکونه^ط شان دارای اشجار مشمره از قبیل گردو و انگور و سیب و بادام و زردالو و عناب و غیره بوستانی و خود روی زیاد و خود ایشان وحشی و حیوان طینت و جنگلی صفتند.

فرقه اوزبک و ترکمان

این دو فرقه در ترکستان افغانی و قطغن و بدخشان متوطن و با تاجک و افغان و هزاره و عرب مخلوط و در بلدان میمنه و مزار و بلخ

وسرپل و تاشقرغان و اند خود و شبرغان و آی بیک و خان آباد و اندراب و قندز و تالقان و حضرت امام و نواح و توابع آنها متمکن و به زراعت و رمله داری و از جمله ترکمان به بادیه والا جیق و خرگاه نشینی و بیلامیشی شاغل و تخمیناً یک ملیان و پانصد هزار نفوس، و بجز هزاره و اهالی شغنان و واخان دیگران قاطباً سنی متعصب و بی علم و وحشی و از اختلاف قومی باهم مخالف و معاند [اند].

و تمام اقوام و قبائل که رقم گشت، پنج ملیان و هفتصد هزار الی شش ملیان تبعه حکومت افغان بقیه رعیت استعماریه انگلیسند. و فعلاً از وا گذاشتن نادرخان قبائل سرحدیه را به انگلیس که عبدالرحمان خان آنها آزاد قرارداد، حکومت افغان و انگلیس را از مداخلت در امر آنها بیدخل گفته، اساس مشیدی نهاده، و آنها از سنه (۱۳۱۰) تا کنون عرصه (۳۷) سال، همواره بنام آزادی بر انگلیس تاخته، قتل و غارت می کردند. خدشه بزرگ پیش آمده انگلیسها در استحکام سرحد آزاد و مطیع ساختن قبائل آن و روسها به فتنه ترکستان اقدام کرده، تا کار بکجا کشد.

پایان

ملا فیض محمد کاتب هزاره



کتابهای چاپ شده:



۱- تاریخ ملی هزاره *

مؤلف: تیمورخانوف



۲- کله منارها در افغانستان

مؤلف: غرجستانی





۳- سایه روشنهایی ﴿از وضع جامعه هزاره﴾

مؤلف: حسین نائل

بضمیمه

﴿میریزدان بخش﴾

مؤلف: چارلس میسن

مترجم: محمد اکرم گیزابی

۲- ﴿نژادنامه افغان﴾

مؤلف: فیض محمد هزاره

بامقدمه و تحشیه

حاج کاظم

«یزدانی»





کتابهای آماده چاپ:

۱- ﴿افغانستان در مسیر تاریخ﴾

مؤلف: غلام محمد غبار

۳- آثار عتیقه بودائی بامیان

در ﴿هزارستان﴾

مؤلف: هیئت تحقیقی عتیقه شناسی فرانسه

(۱) موسیو گودار (۲) مادام گودار

و (۳) پروفیسر هاکن





❁
« اطلاعیه »

« ❁ خدمات کامپیوتری ❁ »

بالارائه حروفچینی کتاب، مجله، جزوه صفحه آرائی

ویرایش، طرح و اطلاعیه

❁ در خدمت امور فرهنگی جامعه ❁

هزارش تان رامی توانید باادرس : قم: خیابان ارم، پاساژ قدس

تألفروشی حاج آقای محقق «حروفچینی رحیمی» ارسال دارید

مراکز پخش:

ایران:

در شهرستانها: کلیه دفاتر «حزب وحدت اسلامی»

قم: خیابان ارم پاساژ قدس کتابفروشی حاج آقای محقق

مشهد: پایین خیابان پاساژ امین انتشارات مدرسه ☎: ۵۳۴۹۴

پاکستان: کوئته: علمدار رود گلستان امامیه ☎: ۶۴۷۷۷



لئٲوگرافى وچاپ شهيد

قم تلفن ۳۱۲۷۹

قيمت ۱۵۰۰ ريال